

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره مبارکه كهف (جله اول)

جله خانوادگی - اسناد جعلی ۹۳/۷/۲

فایل متن این جلسه فعلا موجود نیست.

سوره مبارکه كهف (جله دوم)

جله خانوادگی - اسناد جعلی ۹۳/۷/۱۹

در جلسه پیش چند آیه اول را با چند گزاره کار کردیم.

سوره كهف با حمدی شروع می شود که دلالت به یک موهبتی دارد که در انعکاس آن موهبت حمد می خواهد.

این ما را از حال و هوا آگاه کرد. اما ما را از عوج و کجی ای نیز با خبر کرد.

در آیه ۲ کتابی را تعریف می کند که عوج ندارد. عوج ندارد یعنی قییم است و این یعنی انذار و بشارت دارد.

این دو ناظر به قیامت است. کسانی که اعمال صالح انجام می دهند، و ایمان دارند بشارت مال این هاست و ماکثین فیها ابدا مال این عده می شود.

اما آیه ۳ کمک کرد بفهمیم که انذار متعلق به چیست؟.. مصداقی از عوج را نشان داده و آن ولد گرفتن برای خدا ست. مبنای اینکه این ها ولد برای گرفته اند را عدم علم و کذب معرفی می کند.

در آیه ۶ همه این مسئله و بستر را ختم می کند به یک انعکاس و واکنشی که رسول خدا به این موضوع دارد، و آن بخوع ایشان است به این بی توجهی و خطری که دارد آدم ها را تهدید می کند.

درباره بخوع و نظام آن حرف زدیم. که بین حمد و بخوع اتفاق می افتد.

مسئله مسئله قرآن است و آن قرآن بدون عوج، الحمدلله دارد.

سه تا واژه داریم:

ارض به علاوه زینت بستری از ابتلا را برای انسان را فراهم می کند.

اصلا زینت چیست؟؟

اگر زمین و بستر زندگی ماعنصری به نام زینت نداشت، اصلا ابتلایی به وجود نمی آمد

حالا اصلا فلسفه ابتلا این است که احسن عمل انسان ها معلوم شود..

غایت آیه یا غرضش متمرکز است روی واژه احسن عمل.

یادمان نرود که ۶ تا آیه قبل داشت از یک کتاب بدون عوجی حرف می زد که این کتاب غیر منحرف، با همه حال

و هوایش که حمد دارد، موضوع را اینطوری دنبال می کند که از یک زمینی که میدان زندگی ماست، یاد می کند

که زینت دارد. زینت زمین هم غایتش ابتلا احسن عمل انسان است.

ابتلا مسیر معلوم شدن است.

در آیه ۸ موضوع را یا تصویر ساخته شده را تکمیل می کند: و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا..

می گوید ما این زینت را که ناپایدار است، شبیه پوشش گیاهی فرض کن ما این را چون خاک ویران می کنیم.

اول چیزی که به ذهن آدم از یک پوشش گیاهی زیبا متبادر می شود مسلما بیابان و خالی دیدن آن نیست.

وقتی داشت برای تو از زینت حرف می زد، از یک دشت زیبا یاد کرد

وقتی خواست ویرانی اش را نشان دهد (الان که زمستان است) بروی بینی را نشان می دهد که هیچی نیست.

این زینت کجاست؟ چی اینها را برد؟ تصویر سازی این طوری است تا بفهماند زینت چیست.

زینت چی ها دارد؟ حجم دارد، زیبایی دارد، پر می کند، پوشش می دهد و فرا می گیرد. ولی یک صفتی هم دارد و آن هم این است که یک دفعه نیست!!!!

خیلی شبیه حباب است. یا آینه ای که روی دیوار است می خواهی بگیری اش. خیلی شبیه این است از این لحاظ که هست ولی نیست پس کو؟؟

عنصر زمان: یکی از ساختارهایی که این بستر را برای ما قابل فهم می کند، زمان است.

این مدل را فرض کنید خوابی دیده اید که محتوایش این بوده که زمینی پوشیده از سبزه است که همانجا هیچی نیست. فکر کن همه مفاهیم توی این سوره را بخواهیم اینطوری تحلیل کنیم.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

مثل این که الان اینجا پر است از آدم، دو ساعت بعد اینجا هیچی نیست...

تصویر را باید کامل کرد: فرض کنید این مثل دنیا است. حرف سر احسن عمل است.

طرف مثلاً بلیطش برنده می شد بعد می آمد توی اتاقی که پر اسکناس بود باید در تایم مشخصی هر چه میتوانست بیندازد بیرون.

دارد از بستری حرف می زند از زمینی که محفوف از زینت است. می خواهد ادم ها از این بستر چیزی را بردارند که اگر فصل عوض شد دست این آدم پر باشد.

می شود از یک فضایی که خشک می شود چیزی برداشت کرد که همیشه تازه باشد و بماند؟ با احسن عمل می توانید از زینت بهره مند بشوید و این زینت را بستری قرار بدهی برای انجام یک عمل. آن وقت در ضمن وقتی عمل را تحلیل می کنی می فهمی درست است که این پوشش خشک می شود ولی سنخ خود عمل قابل بررسی است. سنخ عمل این طوری است که از بین نمی رود.

وقتی من کاری را انجام می دهم بالاخره کاری است که از بین نمی رود. وقتی موضوعی تبدیل به کاری شد خلقی رخ داده که آن خلق متصف به زوال نیست.

واژه حسن معنی دقیقی به عمل می دهد.

حسن چه نسبتی با زینت دارد؟ حسن چه نسبتی با بقا دارد؟

وجهی از زیبایی که به واسطه عملی از انسان ماندگار شده است آن حسن عمل است.

بلدی یک جور دست به گل ببری که گل بشوی؟ این استعاره است. استعاره تعارف است. اصل حسن است. اما حسن چیزی است که اگر کسی آن بشود هر چیز قشنگی مثل گل می شود.

زمین ذازینت است. زمین محصور به اجل است اما وجه ثابتش حسن است. اگر کسی برود حسن بچیند، از این بستر گلزار عمر گلی، بقا چیده است.

حکایت کل زندگی ما این است

بشر رفته گل بچیند....

اصالت بر چیدن حسن است.

برای آقایان این است که درست است که اصالت با مفهوم محسن است اما این حسن خودش را در یک سعی و عملی نشان می دهد. اینطوری بدون اینکه او یا این از هم متوقع باشند، باید چشمشان دنبال حسن باشد.

توقع حسن است نه گل: زن: آوردن گل یا نیاوردنش مهم نیست. مهم توقع حسن داشتن است.

جالب است این که این تحلیل کل زندگی ماست... .

اما اگر برگردیم عقل برویم سراغ آیه ۶: بخوع پیامبر به خاطر آثار عدم ایمان آدم هاست. علی آثارهم ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا.

اما درباره قرآن عوج یعنی، حسن محض است. مثلا جاودانه است، مطبوع است، خوشایند است. بقا خیلی مهم است. در بستری از زینت است. عوج طوری تحلیل می شود که مدلی از زندگی در زمین در می آید که وقتی تموم شد همه چی خشک شود برود. اما این قرآن بماند.

مثلا ولد گرفتن سوخت می شود.

احسن که تفضیل است صرف مطلق حسن دیدن نیست. حسن را تفصیلی دیدن است. چون از بین حسن ها احسن را انتخاب می کند.

اگر بخوانید به کسی حسن بدهید، یکی از مجراهایش کلمات است. یعنی مثلا ممکن است با تکلم با کسی او خوش اخلاق بشود. در یک انتقال کلامی حسن منتقل می شود.

پس حسن قابل تسری است. مسیر انتقالش کلمات است. به شما می گویند که یک چیزی از جنس کتاب نازل شده که محتوای این کتاب کلمات است. یعنی اعتقاداتی و کتابی از حسن که می توانی منتقلش کنی. چون این کتاب کلام است.

ما بدون این کتاب و تکلم خدا، از پدیده ها اندکی حسن استشمام می کردیم. به تو می گویند کتابی آمده است غیر ذی عوج، هر غیر حسنی از اعوجاج است. عدم تناسب و کجی اش است. کلماتی است که می تواند در لایه مکالمات ما بیاید و این به این اعتبار حسن انتقال پیدا کند. اینجاست که آمدن این کتاب الحمد لله دارد.

مثل اینکه باید همیشه از قرآن برایتان حرف زد.

عادت کرده ای به اینکه از این برایت حرف بزنند.

قبل از ورود به محرم قصد کنیم و نیتی را در نظر بگیریم و با توجه به آن نیت و برای دریافت آن فیض و رحمت وارد محرم بشویم. مجالس عزاداری را شرکت بکنیم. چون تنها کاری که ما برای تسلیم می‌توانیم بکنیم این است که تغییری اصلاحی، استغفاری یا ذکری است که در ما نزول پیدا کند و گرنه ما هم جز ناسپاسان می‌شویم. ان شا الله این قصد را بتوانیم در این مجلس بگیریم و آن را ثبت کنیم و در جایی بنویسیم و بعد اتفاقاتی که درباره آن قصد برایتان می‌افتد را مجددا بنویسید.. منتظر باشید تا فیوضاتش بر شما از سوی اهل بیت نازل شود

برای اینکه این قصد جریان یابد و فیوضات به ما الهام شود و مهم تر اینکه تحقق پیدا کند **صلوات**

ترک یک عادت بد یک امنیه یا آرزوی دست یافتنی است برای آنکه قدرت آرزوی های خوب پیدا کنیم و ما هم به وسیله آرزو کردن که غایت سرزمین منی است قصد کنیم لازم نیست به منی برویم باید به سرزمین آرزوهایمان سر بزیم. ان شا الله بتوانیم آرزوهایمان را تند تند آرزو کنیم و زود زود به اجابت برسد **صلوات**

هر جای دنیا که بروید هر عبادتی که می‌کنید، در هر سطحی و در هر اندازه ای که باشد به پای عبادتی که با مهر کربلا شده نمی‌رسد. در روایات هم وجدانا می‌توان فهمید که یک چیزی ارزش وجودی اش و وسعت وجودی ای که به انسان می‌دهد، از همه چیز بیشتر است. برای اینکه نعمت عظمای ولایت را به ما بدهد **صلوات**

ایام می‌آیند و می‌روند وقتی وارد ایام می‌شویم باید طهارتی در خودمان ایجاد کنیم. بد است که آدم وارد محرم بشود بعد همان آدم قبلی باشد. زشت است چون هزینه ای که اسلام برای هدایت انسان ها کرد هزینه کمی نبود. و اگر این هزینه منجر به پاکسازی تک تک ما نشود برای ما بد است. به ذهنم رسید که شروع این جلسه را با یک بحث عزم و قصد برای ورود به ماه محرم بگذاریم و جمعی اش کنیم تا نزولات رحمانی جمعا به ما نازل شود. مهمترین چیزی که ما می‌توانیم در ایام محرم به دست بیاوریم معرفت است.

هم معرفت خودمان هم توحید. برای اینکه خدایی که می‌پرستیم به خدای اباعبداله نزدیک شود **صلوات**
این قصد مال سوره فجر است.

اما سوره کهف:

این سوره خیلی با شهادت ارتباط دارد. این سوره را خیلی ابا عبد الله در ماجرای کربلا خوانده اند.

من هر کاری که در مکه می کردم با خودم می گفتم چگونه مردن و کجا مردن هم مهم است. اینکه در مکه بمیرد مهم است. جایکه اسم خدا در آن جا هست. آنجایی بمیرد که آغشته به خون و شهادت باشد مهم است چون همیشه خودش را در آن وضع می بیند. از دعاهای خاص امیر المومنین این است. میتوانید چند دعای خاص از ایشان ببینید که میگویند مرگ مرا در شهادت قرار بده آن قدر که در خون خودم بغلتم. سوره کهف برای این آرزو است. این سوره داستانش داستان همین است.

سوره این طوری شروع می شود: الحمد لله....

بحث رسول را نمی گوید اما بحث کتاب با رسول یکی است. بحث عبودیت را می آورد. عبودیت در این سوره خیلی مهم است.

سوره به سمت عبودیت می رود، از حیث عمل صالح.

مومنین را وصفشان را با عمل صالح مطرح می کند.

و همچنین کسانی که در این سوره مقابل مومنین هستند شرک خفی دارند. یعنی در وجودشان انواع شرک های زاویه دار هست که تشخیص هم خیلی دشوار است. ادم بد سوره خیلی هم نسبت به آدم های دیگر سوره کار بدی نمی کند. در باورهایش یک سری لک پیدا کرده همین! ایرادش این است که در باورش نسبت به خدا برای خدا شان یک موجودی را در ذهنش می آورد که انفعال دارد. موجودی که منفعل است. مثلا وقتی که به کسی لبخند می زنی شاد می شود یا اخم می کنی ناراحت میشود، این یعنی انفعال دارد. منظور ما از اینکه خدا ولد دارد نه یعنی بچه دارد یعنی کسی هست که خدا آن را آفریده اما کارها را مثل خدا انجام می دهد. اما حقیقت این است که لیس کمثله شی.

دعا که می کند احساس می کند که در خدا تغییر ایجاد می شود. اما اینطوری نیست. انگار که خدا انسانی است با قدرت بیشتر. حال آنکه خدا همه چیز هست اما نه آن طور که شما فکر می کنید. مهربان است اما نه آنطوری که شما فکر می کنید.

ولی خب مهربانی مادر هم نیست. خدا مهربان است مثل مادر گناهان تو را می بخشد. این طوری نیست.

تنها راهی که انسان می تواند موحد شود، تنها راه، از راه تسبیح است. خدا فلان صفت را دارد اما نه آنگونه که من می پندارم. به خاطر همین ما باید در اذکارمان تسبیح زیاد وارد بشود. هر موقع اتفاقی بیفتد، از ما دعایی برخاسته می شود حتما باید کنارش سبحان الله را بگویی چون با هر اتفاقی شائبه شباهتی برای خدا پیش می آید.

می شود خدا را مورد خطاب قرار داد، اما نه آن گونه که ما همدیگر را مورد خطاب قرار می دهیم. سبحان الله. هر نسبتی به خدا با سبحان الله باید همراه باشد. تسبیح معادل خود ذکر است. ذکر کن یعنی تسبیح کن. در روایات این طوری است.

لذا کسانی که زن و شوهر هایی که عاشق هم اند و هم را خیلی دوست دارند، اصلا محبت را درک می کنند، آن قدر این را قوی می کند که.... بعد می گوید خدا مرا دوست دارد مثل این محبت؟ نه خدا محبتش هم خیلی فرق دارد.

بالاخره فهمیده محبت در این عالم یعنی چی. باید تسبیح را بشنود. آنهایی که اشتباهی عاشق می شوند عنایات خدا بهشان شده باید حواسشان را جمع کنند ولی بفهمند خدا آنها را خیلی بیشتر از او دوست دارد.

دعوا از سر خلقت آدم بر سر موضوع خلقت بوده. آیه ۶ خیلی آیه عجیبی است. یعنی وقتی کسی به هر نحوی در وجودش شرک باشد در آثارش هویدا می شود اگر به کسی خوبی کند حتما محاسبه می کند. نمی تواند اصلا خوش اخلاق باشد. انسان غیر موحد در آثارش شرکش معلوم است. یعنی هر کار خلافی از ما سر می زند به دلیل نقص در توحید است. نقص در این موضوع موجب می شود اثر وجودی انسان اثر نامطلوبی باشد.

می خواهی صبح بیدار شوی، به خدا بسپار و آیه اخر کهف را بخوان این کار عملی را هم در سوره گذاشته است. حالا انبیاء و رسول مدام حرص می خورد چون این آدمها همه اش آثار بدی دارند بدهنجاری، بد خلقی و... از او سر می زند.

این دو تا آیه ۷ و ۸ را باید همیشه تابلو کرد. انا ما جعلنا علی الارض زینتا... شدیداً به ادم صبر و ... عطا می کند. هرچه در زمین است زینت است یعنی جلوه ای دارد. اگر بخواهی واقعیش را نگاه کنی پشت ندارد. اسبابش اسباب نیست همین طوری است. ماشین کوکی است.

زینت یعنی شکل آن را دارد اما آن که نیست. یک جلوه است. زینت کلمه پر کاربردی در قرآن است. همه این زینت ها که واقعا هم پشت ندارد، این ها به خاطر این آمده اند که انسان را دچار فشار و ابتلا بکنند. یک موقع می دهند و یک دفعه می گیرند، برای این که انسان جوهره اش معلوم شود.

آیه ۸: نمی گوید این را ما بعد صعیدا جزا قرار می دهیم. این یعنی با خاک یکسان بشود زینت بوده هیچی نیست. زمینی را فکر کنید که پر ساختمان است، این تصویر را نشان می دهد، بعد همین، زمین خالی است و هیچی تویش

نیست. اینجا نمیگوید که ما این را قرار میدهیم که بعدا با خاک یکسان شود. نه همان موفع هم که تو فکر می کردی چیزی هست، هیچی نبوده.

ما بهمان یک چیزهایی را اشتباهی گفته‌اند. گفته اند اسباب را بهش پردازید. بعد از ان طرف خدا ابا دارد که بدون سبب کاری را بکند. اینها همه درست است اما ما فکر کرده ایم که توجه به اسباب یعنی خدا غیر این راه نمیتواند کاری بکند. فکر کرده این که سبب درمان مریضی ما قرص است. نه اینها زینتش است. در واقعش من دارم امثال امرمی کنم. آنکه فاعل است خود خداست

بعد ما در دعاهایمان اشتباه می کنیم. مناط اینکه خدا کاری را با اسباب بکند یا نکند، قضای بنده است و مصلحتش نه اینکه خدا نتواند جز از آن مسیر عمل کند.

دنبال سبب نگردید، دنبال هدایت بگردید. ببینید وجه هدایتی هر سببی چیست؟..
دستتان نلرزد برای دعا. مصلحت به شما و هدایت به شما نزدیک باشد اراده خدا به شما نزدیک است. و خدا هم نیازی به اسباب ندارد.

باید به خدا حسن ظن داشته باشیم.

اولین گام در هدایت ایمان به قیامت است.

استطاعت درونی باید پیدا کرد.

اگر کسی واقعا فکر کند و بخواهد ده بار زیارت برود، بهش نشان می دهند، که فلان کار دستگیری، و... زیارت است. خیلی کار جلوییش هست که همان زیارت است. اگر کسی رغبتش را به موضوعی زیاد کرد، راه برای رسیدن به ان رغبت فراوان است.

ما بنده ایم باید بندگی کنیم، نه خدایی!

اصلا سبب در عالم زینت است. سبب جدی نیست. اراده خدا جدی است. اراده خدا به هدایت است. هرکس دنبال هدایت باشد، مشغول اسباب نمی شود. هر کدام از وسایلی که بهش می دهند، شی تفاله است و اصل هدایت عصاره است.

انسان از هر چیزی باید عصاره بگیرد. مثل سوره عصر...

هرچه دارد انسان، در روزی زمین، زینت است و در واقع آن را ندارد.

سلامتی را ببین. در عرض یک ثانیه نیست. حافظه و... . در زندگی اگر یک وقتی بنویسیم که چه چیز هایی میخواستیم، چه چیز هایی شده، تازه می فهمیم همه چیز دست خداست. همان کلام امیر که عرفت الله بفسخ العزائم. باید بتوانید کبرایی خدا را در همین ها ببینیم. خدا را شکر عمر داده که ما دست خدا را در حوادث ببینیم. اصلا در گمانم نبود کاری بشود اما شد. کسانی که روضه امام حسین را می گردانند می دانند.. می توانید برسید. بروید به سمت اینکه اسباب را جدی نگیرید.

مریض می شود. این سلامتی زینت است. اگر من قرار باشد وسیله هدایت کسی بشوم، فردا صبح حالم خوب است. بلند می شود می رود و هدایت اتفاق می افتد. شاید از این موضوع قرار است اتفاقی بیفتد که کسی هدایت شود.

باید به خدا حسن ظن داشت...

اینکه تو فقیری یا ثروتمند شوخی است. جدی نگیر! جدی نگیر یعنی اگر فقیر شدی ناراحت نشو، و اگر غنی شدی الکی پول جمع نکن. این یعنی اسباب را جدی می گیرد.

طرف را انگار آورده اند حج تا حسن ظن اش به خدا زیاد شود. بین کعبه که سنگ و چوب است چطوری آدم ها را جمع میکند. این سبب که جمع نمی کند، خدا دل را جمع میکند.. و الا اصحاب فیل رفتند نمونه اش را درست کردند اما کارشان نگرفت!

به کربلا که فک می کنی می بینی یک جای غیر ذی زرع می تواند این همه آدم را روزی بدهد. چاه زمزمش که اینقدر آب ازش بر می دارند، آبش تمام نمیشود. سبب مهم نیست. اراده خدا مهم است در جاری شدن آب. در محرم هم این چیزها را می بینید .. دست خدا را فاعلیت خدا را و توحید را در محرم به راحتی می بینید. یکی از مظاهر توحید خود ابا عبد الله است. در باطن کربلا حکومت مهدی است. انا ما جعلنا ما علی الارض... است.

اما داستان اصحاب کهف... آیه ۹ را حضرت حسین می خواندند.

خدا از تعجب انسان ها تعجب کرده.

این تعجب از سر دیدن اسباب است.

کسی خوابش می آید می خوابد. اراده خدا این است که اینطوری بخوابی. اراده خدا این بوده که نمیری. دعای عهد می خوانی که زنده بمانی. همین است دیگر.

در روال علم تکوینی هم کسی ممکن است بتواند این کار را انجام دهد. این یعنی انقدر سبب جدی نیست. ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا. فکر می کرد این ریشه را بزنند، ریشه را خشک کرده. گفت اگر حسین را کشتی، ریشه حکومت خورده شده. در حالیکه بهش نشان دادند چطوری این طوری نیست.

اتفاقاتی که برای انسان می افتد، به خاطر ترس از اسباب است. می گویند جهاد کن میترسد بمیرد. قدیم عرفا اینطوری بودند که اسباب را مسخره می کردند. البته آفتی که داشت این بود که طرف را کرامت می دادند به جای اینکه منظورش را بفهمند. طرف می خواست بگوید اسباب بیخود است. اما برعکس می شد. خودش شد یک وزرا! برای همین بساطش را جمع کردند. اگر ما جنبه اش را داشتیم، دورمان پر بود از این آدم ها.. هر کسی خودش را در این جایگاه ببیند، موحد شدن خاص یک آدم نیست. اگر عرفان محدود به تعدادی مشخص بشود این خلاف نظام انبیا و اسلام است. اختصاصی کردن این موضوع اشتباه است. باباجان همه مستجاب الدعوه اند! هر دعایی امروز کریدید مستجاب است. منتها مشروط به هدایت. یعنی با خودتان می گوید هدایت من در این است که این سختی را بکشم، آن وقت آن سختی برایتان شیرین می شود.

همین اقدام به مثلا نماز شب هدایت را قوی می کند. اگر این کار را بکنیم بشاخصیت پیدا می کنیم. همه درگیری ها بهانه هدایت ماست. و خدا قادر است که به بهترین وجه همه چیز به تو بدهد. تو فکر کن پولدار ترین آدم روی زمینی. حالا چه کار می کنی؟ ما بعضی وقت ها اصلا فکر هم نکردیم. فکر کن خدا همه فضائلش را به تو داده چه کار میکنی با این همه فضائلش؟

آرزو سازی کن ... از قبلش ... اگر قرار است آن کار را بکنی و هدایت کسی دست تو باشد، حتما به تو اسبابش را می دهند. اسبابی که خودشان می خواهند. آدم را که با پول نمی شود هدایت کرد. ساختار دارد. وقتی در جامعه اراده هدایت خدا جاری می شود ساختار دارد.

اگر از خدا پول خواستم نداد، نگویم خدا نتوانست بدهد. بگردم که قرار است این پول را به چه کسی بدهم. بعد ما گیر می دهیم به اسباب. فکر می کنیم اسباب کاری از شان برمی آید.

ما فکر می کنیم، دشمنترین کسمان(نعوذ بالله) خداست. نه بابا جان از این خبرها نیست.

ما بعضی وقتها نمی دانیم خدا چه می خواهد. اما در همان فضای گنگی هم خدا یک چیزی را به ما حالی کرده.. آن هم اینکه: یک ادمهایی از موقعیت خودشان هجرت کرده اند، نمی گوید سختی کشیدند، می گوید قیام کردند پس گفتند ربنا رب السوامات و الارض.. آیه ۱۴....

این مساوی ست با هجرت، و مقابله با طاغوت، رمی شیطان، این حرف مساوی با آن است. این همان زبان گنگی است. یعنی اینکه می گوئیم بین این کلمه توحید است می گوئیم یعنی چی؟ می خواهیم گنگی بگوئیم یعنی چی؟ طاغوت را می شناسی؟ که نمود بیرونی هم دارد. قیام بر علیه این را هم می دانی؟ دوری کردن، احساس بد داشتن، بلا سرش آوردن. این نباشی و مثلش نباشی را هم می فهمی. نشستن و خوردن ... را هم میفهمی؟ این را نکن. شبیه او نشو. در خط او نرو. این یعنی کلمه توحید!

اگر کسی در دلش محبت این بود، یا تمایلی به این داشت، یعنی برای خدا ولد دارد. این زبانش گنگی است. چطوری و اینهایش را نمی دانی اما می فهمی اگر اهل برائت از طاغوت نبودم، یعنی برای خدا ولد گرفته ام. واقعا وقت این آیات را می خوانم شیفته و عاشق این می شوم. چطوری این ها این را میگویند. اگر کسی مفهوم جهاد و قیام را برای خودش واضح نکند، و سامان ندهد، نمی تواند موحد شود. توحید رکنش برائت از طاغوت است. شما به هر حال باید از کسی که نسبتی با خدا ندارد، دوری کنی. رفتارت نباید شبیه او شود.

رفتار من نباید شبیه کسی باشد که موحد نیست.

این روزها همه دلشان کربلایی است ان شا الله حرم این بزرگواران را ببینیم **صلوات** از همه مهم تر ان شا الله با سیره اهل بیت به خصوص ابا عبد الله آشنا شویم **صلوات** از آن مهم تر ان شا الله به معیت امام زمان و اهل بیت برسیم **صلوات** برای این که از ایام عمرمان استفاده کنیم و روزها و شبهایی که می آید را به غفلت سپری نکنیم و بر مراتب علمی مان مرتب اضافه شود **صلوات** برای این که مجلسمان مجلس ذکر اهل بیت و سوگواری امام حسین شود و محسوب شود **صلوات** اگر تا الان از قافله امام حسین جدا مانده ایم و یا کسانی بوده ایم که در این قافله بوده ایم اما خودمان حس نکرده ایم برای اینکه هم باشیم هم بفهمیم و از فواید و منافعش استفاده کنیم **صلوات** همه آخر مجلس دعا می کنند ما اول دعا می کنیم تا همه قصدی بکنند تا در جلسه به ما بدهند.. برای اینکه قصد و نیت خوبی به ما الهام شود **صلوات** ممکن است برای برخی سوال شود که چرا من خیلی صلوات طرح می کنم چون دیدم بعد از جلسات خیلی از مطالبی که گفته شده از یاد می رود اما حرف های لا به لای صلوات از یاد نمی رود. نمیدانم این خاصیت صلوات است که کمک می کند نوای قرآن را با توسل به اهل بیت نگه داریم. برای اینکه ان شا الله این قرآن به طعم ولایت امیر المومنین آمیخته شود و عطر بهشی به خودش بگیرد **صلوات** قبل از شروع نکته ای برایم مهم است که باید بگویم. توجه به این نکته اهمیت دارد: شما وقتی که با سوره ای از سور یا آیات مواجه می شوید، موقعی آن سوره را همین طوری باز می کنید به خواندن - البته این کار خوبی است به خصوص بدون پیش داوری - تا ببینید خدا چه دارد می گوید به خصوص در روایات آمده انسان خودش را مخاطب قرآن بداند. شادی و نگران اش با آیات باشد. این سر جای خودش هست و در روایات هم به آن اشاره شده به خصوص در مصباح الشریعه از قول امام صادق.

منتها این نکته که می‌خواهم عرض کنم این است که اینکه انسان باید فارق الذهن باشد سر جای خودش هست و هرچقدر هم انسان بتواند همچین وضعیتی داشته باشد قدرت بهره‌برداری‌اش از آیات بالا می‌رود.

منتها موضوع دیگری که بهره ما را از قرآن زیاد می‌کند این است که با طرح سوال و نیاز و دعا و طلب وارد فضای قرآن بشویم بهتر است آن دعا در راستای غرض آن سوره هم باشد که البته نیاز به مطالعات قبلی نیز دارد. ولی آدم با یک عنوانی وارد فضای سوره می‌شود منتها این در حد یک نیاز و دعا است. طبیعتاً وقتی آیات خوانده می‌شود موضعی را نسبت به آن سوال و نیاز اتخاذ می‌کند و انسان نسبت به آن سوال خودش پاسخ‌هایی را می‌گیرد. حداقل گاهی این طوری قرآن بخوانیم. اگر نگوییم همیشه چه بسا لازم است یک دور قرآن و سه یا چهار ختم قرآن را در راستای یک نیاز خاصی باشد.

قبل از مطالعه سوره کهف آن چیزی که به عنوان نیاز و دعا فکر می‌کنم به ذهنم می‌رسد که در این سوره طرح کنم را مطرح می‌کنم.

ممکن است کسی پرسد چرا آقا بعد از شهادتش این آیه ام حسبت... را از سوره کهف را خواند؟ من این سوال را که در ذهنم می‌چرخد را می‌گویم شما می‌توانید این سوره را بخوانید با این دید می‌توانید سوال خودتان را هم از سوره پرسید.

به ذهنم رسید که خدا چگونه با بندگان خودش ارتباط برقرار می‌کند. و بندگان او چطور می‌توانند با خدا ارتباط برقرار کنند، اگر با خدا ارتباط بگیرند چطوری می‌فهمند که آن کسی که با او مرتبط شده‌اند خدا بوده نه غیر خدا. و اگر چیزی به آنها رسید یا به تشخیصی رسیدند از کجا معلوم می‌شود که خدا به آنها گفته نه غیر خدا. سوالهایم دو سوی دارد. اول اینکه از کجا بفهمیم خدا نزولاتش را می‌فرستد و دیگری این که از کجا معلوم شود که ما می‌فهمیم و چه می‌فهمیم..

مهم است که من سوالاتم را پر و بال بدهم. این باعث می‌شود زودتر به جواب برسم تا اینکه سوالم کلی باشد. برای اینکار باید بگویم تو الان می‌خواهی با خدا مرتبط شوی چطوری مرتبط می‌شوی؟ چیزی از خدا به تو رسیده.. از کجا می‌فهمی از خدا به تو رسیده و مثلاً القای شیطان نبوده است. به نظر این سوال مهم است.

علت این است که وقتی زندگی می‌کنند، به نوعی خدا پرست‌اند و به نوعی کارهای خودشان را به خدا ربط می‌دهند و کسی نیست که برائت از خدا در وجودش باشد. در کلام می‌گوید خدا کیلو چند.. اما احساس می‌کند به جایی وصل است.. اما وقتی در عرصه عمل مجبور به انجام کاری می‌شوند، هرکس یک تصمیمی می‌گیرد. داشتم فکر می‌کردم خیلی عجیب است امام حسین از مدینه به سمت مکه حرکت کردند طبیعتاً ایام حج طبق روایات که مشهور هم هست، همه افرادی که آنجا بودند حاجی بودند و مسلمان در حرم آمده‌اند. تا وقتی که عرفات هم آمدند همه با ایشان آمدند. به تدریج آدم‌ها وقت فهمیدند اوضاع جدی است خرد خرد ریزش کردند. طبق روایات تاریخی.

خب این آدمی که امام حسین دارد با او برخورد می‌کند مثل ما مسلمان است و آمده حج و کعبه را زیارت کرده است. خدا پرست است. ثواب عمره و احرام را به او داده‌اند... ولی وقتی که می‌شنود و حساب کتاب می‌کند نمی‌خواهد با حسین همراه شود. نمی‌تواند تشخیص دهد که همراه شود، بلکه تشخیص می‌دهد که نباید همراه شود. تو از کجا فهمیدی که باید همراه شوی یا نشوی؟

چون آنها که همراه قافله امام شدند فهمیدند که خواست خدا این است که با امام همراه شوند. ما داریم درباره توده مردم حرف می‌زنیم که وضعیتشان این طوری است. آدم به تجربه خودش دیده که یک جاهایی و مقاطعی (من همه اش دارم سعی می‌کنم سوالم را باز کنم) می‌گوید عجب کاری کردیم ها! رو دست می‌خورد. می‌بیند با لیست کردن این‌ها چقدر رو دست خوردن‌هایش زیاد است. مثلاً یکی ازین رو دست خوردن‌ها این است که در مواجهه با امام می‌گوید بگذار الان بروم پیش زن و بچه ام بعد می‌روم پیش امام و مثلاً تعلقش در حد صبح یا ظهر رساندن خود به امام حسین است یعنی مثلاً اندازه یک نصفه روز جا می‌ماند! و برای همیشه جا می‌ماند..

آدم بعضی از این رو دست‌ها را می‌فهد. آدم چطوری می‌تواند بفهمد که جریانی که دارد و مسیری که انتخاب کرده بر مدار حق است؟ آیا این خواست انبیاء است؟ آیا فقط انبیا به درستی کارشان پی می‌برند و رزقشان وحی است یا بقیه هم این طوری اند؟ ممکن است جا ماندن من از کاروان ابا عبد الله خیلی سریع باشد و اتفاقات جاماندن ما همین طوری خیلی سریع اتفاق می‌افتد. ممکن است شما بگویید همه کارها این طور نیست اما بحث سر این نیست بحث سر این است که انسان بما هو انسان می‌تواند با خدا ارتباط داشته باشد به نوعی که بگوید این حرف خداست و حرف غیر او

نیست؟ چگونه؟ آیا باید آن فرد نبی باشد یا نه آدم معمولی هم می‌تواند این را بگوید. این چیزی است که در سوره کهف آمده و به آن پرداخته شده است.

این سوال من است و با این سوال وارد سوره می‌شوم

در سوره کهف چهار داستان آمده که هر کدام در چهار قلمرو و بستر است. بستر اولش در یک فضای طاغوت و خفقان و ظلمت است که اگر کسی خطایی کند اعدامش می‌کنند. اصلا حق خطا ندارد. یک بسترش در رفاه است که داستان باغ است. مقایسه‌ای بین کسی که دارد و کسی که ندارد دستش باز است. یک بستر مربوط به بستری است که فرد به باطن حوادث می‌خواهد پی ببرد. در لایه‌های مختلف معنویات و اسرار هستی غور کند که وراء دنیایی است. بستر بعدی وراء فردی است یعنی اجتماعی است. حوزه اش فردی نیست بلکه کشور گشایی است. خارج شدن از فردیت و ورود به اجتماع است. این خودش ایجاد فرصت می‌کند و ظلمت شکنی است.

خواهشی که دارم این است که در محرم آدم احتیاج به غذای خاص دارد.. نکند قافله امام حسین از بغل خانه مان رد شود و ما جا بمانیم. این روزها خیلی برای ما می‌تواند سوژه تفکر باز کند. ان شا الله خدا کند به جواب برسیم و به قافله ابا عبدالله پیوندیم یا پیوسته‌ایم و بعد بهمان خبر می‌دهند.. ان شا الله که بمانیم.

ما با این قصدمان وارد سوره می‌شویم. پیش فرضمان سوالمان است.

چیزهایی که در سوره می‌بینیم ممکن است اولش از تفسیر خود آیات به دور باشد این به خاطر آن است که وارد حیطه تدبر شده‌ایم.

هر موضوعی را باز کنید سوره وظیفه اش جواب گویی است. بنشینید پای سفره سوره، می‌دهد به شما...

بسم الله الرحمن الرحيم

من از بسم الله می‌فهمم که بنای خدا بر رحمانیت و رحمیت است و هدایت و بنایش بر این است که آدم‌ها به تعالی برسند. بنای هستی بر این رحمت است. پس هرچه فکر می‌کنم بر مدار رحمت فکر می‌کنم نه بر مدار یاس و ناامیدی. می‌گویم می‌شود نه اینکه نمی‌شود.

الحمد لله الذی ...

خدا بر این موضوع اتکا داشته است. یعنی کتاب فرستاده که عوج نیست. آدم‌ها را اشتباهی جایی نمی‌فرستد. معلوم می‌شود که خداوند برای پاسخ دادن به من حتما کاری کرده و آن هم عوج نیست. اگر مراجعه کنم حتما جواب می‌دهد.

آن کتاب فقط برای کسی جواب می‌دهد و اثر می‌گذارد که ایمان داشته باشد. لذا ایمان مهم می‌شود. مثل اینکه الان بایستم و همه جواب را در واژه‌ای به نام ایمان جستجو کنم. اگر وارد فضای روایی شویم می‌بینیم که چقدر این موضوع مهم است.

پایه ایمان را گفته‌اند: تفویض، تسلیم، رضا

رضا یعنی علاوه بر این که پذیرش دارم خرسندم از اتفاقی که برایم رقم زده است. بر ما لازم است هرچه اهل بیت درباره ایمان گفته‌اند را بخوانیم.

برای امتحانات باید پای آدم قرص باشد و الا هرچیزی ممکن است القائنات آدم را از راه جدا کند. خیلی‌ها در مسیر قافله حسین نتوانستند به این آقا اعتماد کنند و ایمان بیاورند برای همین قلبشان آماج وسوسه‌ها می‌شود و اتفاقاً همه حوادثی که او را منصرف کند، همان موقع می‌افتد. کافی است که پایش بلغزد همین مقدار که ایمان بشکند باعث می‌شود خرد شود، در حالیکه انسان مومن خرد نمی‌شود.

اگر انسان نسبت به موضوع توحید سست شود یا اگر کم مطالعه باشد بطوریکه که نتواند موحد بودن خود را تصدیق کند، آماج حملات قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به خدا اعتماد کند نمی‌تواند توکل کند و تسلیم و...

هرکس از انواع اخلاقی و باوری و .. مشکل دارد به خاطر نقص در فهم توحید است. اگر این موضوع برای آدم حل شود خیلی از موضوعات زندگی‌اش حل می‌شود

اگر انسان همه زندگی را محل ابتلا و آزمایش بداند، مسائل برایش آسوده می‌شود. بداند مهمان این دنیا است البته کلی راه طی کرده و کمی از آن هم باقی مانده..

اگر کسی نسبت به موحد بودن علم نداشته باشد حتماً ایمانش در هم شکسته می‌شود.

در روایات درباره رضایت زیاد بحث شده است. رضایت خداوند داستان متفاوتی دارد.

در ساحت ربوبی: سبحان الله

در ساعت عبودی: توکلت علی الله

تفویض: لا اله الا الله

الله اکبر: میل به بی‌نهایت

یک رویکرد و یک نگاه است و هر کدام مرتبه‌ای است.

هر کس یک حالی دارد، شما با حال آدم‌ها در ارتباط هستید و همین حال، حالتان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. منتهی مشروط به این است که نرم افزار ایمان روی او نصب شده باشد.

اگر انسان با ایمان سنخیت داشته باشد از حال ایمانی آدم‌ها بهره می‌برد، و گرنه نمی‌تواند استفاده کند.

رضوا بالحیاء الدنیا و اطمنوا بها: رضایت از دنیا و اطمینان به آن تا دنیا هست می‌تواند این رضایت را برایش ایجاد کند وقتی دنیا نیست این رضایت هم از بین می‌رود.

می‌رویم سراغ آیات اصحاب کهف

این آیات ما را می‌برد در فضای یک گروهی که اینها به ظاهر پیامبر را ندیده‌اند و از معارف دینی دور بوده‌اند. اینطور نیست که بگویند. ایمان فطری دارد و این ایمان یعنی ایمانی که خدا در وجود هر کسی به ودیعه گذاشته و می‌تواند طبق این آیات به خودی خود فعال شود.

شرطی که دارد این است که فتی بشود. فتی را باید در روایت دید. یعنی باید جوانمرد شود. یکی از راه‌های فعال شدن ایمان فطری جوانمردی و آزاد مردی است. این فتی را در کتاب بلوغ عاطفی کمی گفته‌ایم. مثلاً انصاف و مدارا با مردم اخلاق اجتماعی و دوری از خودپسندی و خودجانب دار بودن است و هر انسانی در درون خودش امکان فتی شدن دارد. همین که آدم‌ها خودشان بروند به سمت اخلاق جوانمردی، این ایمان فعال می‌شود. شاکله‌ای هم نیست، همه آن را دارند.

آنها که جوانمرد بوده اند مثل حر عاقبت به خیر شده‌اند. جوانمردی در زندگی نکته مهمی است. ممکن است کسی مسلمان باشد اما این طور نباشند. این جوانمردی بود که در آن لحظه تشخیص‌اش را فعال کرد. حر صفتش صفت فتنه بود. او دنیای جوانمردی بود. او مظهر جوانمردی در بین خودشان بود. وقتی صدای امام حسین را از صدای شمر تشخیص می‌دهد این آدم نجات پیدا می‌کند...

او در یک مقطعی طبق تشخیص‌اش در عمل مطابق شمر بود. اما وقتی که دید سوال جور دیگری است و صحنه جوانمردانه نیست برگشت به سمت امام حسین (ع).

صفت جوانمردی اولین بار در صدر اسلام در عموی پیامبر حضرت حمزه نمود پیدا کرد در هنگام ابراز مخالفت‌اش در تبت یدا ابی لهب و تب...

ویژگی خاص حضرت حمزه در جوانمردی‌اش بود و ازین رو سید الشهداء شد.

نمی‌خواهم خودم را نا امید کنم اما من به صفت جوانمردی گاهی دورم..

جوانمردی یک از خود گذشتگی است که می‌خواهد خودش را فدای مردم بکند. هر کسی رفت به سمت سوره مطففین خودش این است. از خصوصیت جوانمرد نبودن مطفف است.

آمده مجلس روضه نشسته یک جا و دیگر برایش مهم نیست که بقیه کجا بنشینند.

باید بچه‌ها را در خانواده جوانمرد بار آورد. آنها که جوان بودند جسم‌ها هم قوی بوده‌اند. این ارتباط با ورزش و قوی بودن هم دارد. اینطوری بوده که زور داشته اما زورش را برای مردم استفاده می‌کرده است.

یکی از صفات ویژه جوانمردی شجاعت است. ترسو بودن در تضاد با جوانمرد بودن است.

این که زن بتواند شجاعت خودش را به فرزندش منتقل کند، جوانمرد است. بروز ترس زن در بچه‌هایشان نمود خواهد داشت.

اما اگر شجاع باشد بچه‌اش بخشنده و فداکار بار می‌آید. این را باید از قبل از تولد درست کرد. می‌گویند به بخورید. او هم به نیت شجاعت فرزندش به می‌خورد.

باید از قبل فکر کرد.

مادر لحظه به لحظه با او همراه است. درست است که خانم‌های ما هر کدام دنبال کار خودشانند اما عملیات القایی انجام می‌دهند. فکر می‌کند که یک قسمت از وجودش به مدرسه رفته است. حتی بعضی اوقات حدس می‌زند که الان بچه‌اش فلان کار را کرد.

اتصال مادر به فرزند خیلی مهم است که در حال حاضر فراموش شده است.

جوانمردی خیلی به فرزند منتقل می‌شود.

اولین ملاک برای انتخاب همسیر جوانمردی‌اش است. نشانه‌اش شجاعت و بخشنده‌گی است. همه چیز را برای خودش نخواهد.

بخشنده‌گی... فرض کنید مادری غذا که درست می‌کند زیادتر درست کند تا به همسایه‌ها هم بدهد. نیازی هم ندارد به بچه بگوید خودش این کار را بکند.

این را بچه‌ها یاد می‌گیرند. نیاز به امر و نهی به بچه‌ها نیست.

اینکه کودک بفهمد پدر و مادر خودشان از خود گذشته‌اند مهم است نه اینکه من تنها بخوام بچه‌ام از خود گذشته بشود...

متأسفانه ما فرمول ها را بالعکس می کنیم و بر روی بچه ها آن ها امتحان می کنیم و بعد یک خرابکاری ای به بار می آید.. اگر راست می گویی جوانمرد بشو تا بچه ات یاد بگیرد!

قصد و نیتی که از یک انسان جوانمرد در خانه جاری شود در بچه ها اثر دارد.

ترس های مختلف مانع این جوانمردی است.

طاغوت گریزی صفت اصحاب کهف بود. اگر کسی جوانمرد باشد اما با صفت بدی سازش داشته باشد جوانمرد نیست. گریز و ستیز از صفات بد خیلی مهم است.

دیده ام کسانی که می خواهند اصلاح کنند اما می ترسند.

بابا جان این صفت بد را کنار بگذار..

می ترسی که چی بشوی؟ خوب میشوی تازه می شوی عبد خدا می شوی.. از اینکه خوب شوید نترسید!

چرا امام به بعضی دعوتنامه کربلا می فرستد و به بعضی نه؟ این بحث مفصلی دارد. چه صفاتی این دعوت امام را به سوی خود می کشاند؟ این ها در حوزه تدبر در ساحت جامعه است.

خدا وقتی که می خواهد اصحاب کهف را معرفی کند، قلبش آدم هایی که بناست مومن شوند را از قبل مومن معرفی می کند! این ویژگی ایمان فطری است. اگر کسی در هر حالتی به این ایمان رسید که این دعا را بکند که آیه ۱۰ گفته است گوشش کار می افتد و آن وقایع اصحاب کهف برایش رخ می دهد. قلبش کار می افتد و کم کم به دست به رضایت و ایمان می رسد.

اگر کسی بخواهد راه سلوک را طی کند بسم الله اش با این آیات است: اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمۃ و هیء لنا من امرنا رشدا..... و.... تا آیه ۲۰

این حرف ها پس زمینه هایی دارد که باید حتما لحاظ شود.

اگر این ها نسبت به رزق حساسیت دارند به خاطر این است که جایگاه آن را می دانند و براءت از شرک و کفر دارند. بغضش هم شدید است. همان طور که حبش هم شدید است.

با وجود این که ممکن است گیر بیافتند، مواظب اند که غذای طیب پیدا کنند.

راستش فکر می کنم هر کس مشابه اصحاب کهف فتی شد این آیه برایش صدق می کند منتها با جلوه های مختلف.

یک وقتی ۳۰۰ سال می خوابد و آیه می شود یک وقتی کار عجیبی می کند و آیه می شود مثل حضرت امام: آیه ۲۱

جمع بندی بحث: اگر کسی پرسید رفتید جلسه ابا عبد الله، چه فهمیدید: اگر بنا شد ما به کاروان آقا ملحق بشویم، باید جوانمرد بشویم. فتی شدن یعنی چی؟ یعنی شکوفایی ایمان فطری: از راه اعتماد به خدا. در خصوص رفتار هایمان با دیگران، صفات مختلف. دیگران در کنار ما هستند تا ایمان فطری ما فعال شود. یعنی بخشش و بخشیدن دیگران در ما فعال شود. دستگیری از دیگران فعال شود. یعنی اینکه مسائل پیرامونت را و مشکلاتت را به عنوان فرصت نگاه کنی. هر کدام می خواهد تو را فتی کند.. می خواهند تو را کربلایی کنند..

هر اتفاق ریز و درشتی.. می خواهد ببیند چقدر از خود گذشتگی می کنی. اگر جوانمرد شدی دیگر وصل می شوی به کاروان.. نه تنها وصل می شوی بلکه با گروهی که این طور هستند نیز همراه می شوی.

راهش این است که اگر با جوانمردان مرتبط شدی یعنی دارد این صفت در تو فعال می شود.

با آدم های نامرد ارتباط نداشته باشید. با جوانمردها ارتباط داشته باشید. به همین راحتی..

اگر اینها رخ دهد وجود انسان رسانا می شود. حرف خدا را می فهمد و همه این ها هم یک جور حرف خدا را می فهمند، جمع می شوند.

چرا امام حسین (ع) این آیه را خوانده اند: در سوره ها اضطرار انبیاء را که ببینید بیشترین اش مربوط به حضرت لوط (ع) است. وقتی به اضطرار می رسند می گویند کسی در بین شما رشید نیست؟ رشید همین فیه است. فتی که از میان برود ظاهر مردم دیندار می شود اما انبیاء کش می شوند. به طور طبیعی این اتفاق می افتد. جوانمردی شدیداً مقابل نفاق است.

ممکن است طرف ایمان فلان را هم نداشته باشد و لی بستر را شدیداً برای جاری شدن ایمان حقیقی فراهم کرده باشد.

شاید به این دلیل است که این آیه را امام حسین می خوانند.

اینها قبلاً ایمانشان را روی توحید و موحد بودنشان برده اند.. بر روی آن کار کرده اند.

مهمترین نکته در ایمان این است که انسان ارتباطش را با خدا دور دست نبیند. آدم هایی که دور دست می بینند به نجات نمی رسند.

اگر انسان ایمان فطری اش را شکوفا کند، رشد می کند و به ایمان های بالاتر می رسد همان ها که توکل و تسلیم و... دارند.

طعنه زدن نامردی است. حالا هر کس می خواهد باشد، جوانمرد نیست.

طعنه نزدن از خصوصیات جوانمردی است.

صفات جوانمردی می‌رود روی صفات انسانی.

آدم همین که بفهمد نامرد است دست بر می‌دارد. همینکه بفهمد که چه صفتی نامردی است برایش کافی است. حالا شما بالا بروی پایین بیایی حرفی که داری درباره کسی میزنی که نمی‌تواند از خود دفاع کند این کار جوانمردی نیست.

خطای کسی را نپذیرفتن خودش طعنه است. اصلاً برخی ادبیات‌شان طعنه است.

در جوانمردی اگر یک صفت را آدم از خودش حذف کند به این جوانمردی رسیده است. مثلاً همین طعنه را. طعنه نباید زد، انسان باید تواضع داشته باشد.

اگر خواستید یک موقعی ان شالله به عیب‌های خودتان واقف شوید، نمی‌توانید از دیگران عیب بگیرید. هر موقعی ایرادی از کسی ببیند برمی‌گردد در خودش و می‌بیند که مشابهش را کجا دارد بعد خوب است بگوید خدایا تو می‌دانی. خودت این ایرادها را برطرف کن.

این نص نهج البلاغه است که هر کس به عیوب دیگران به جای عیوب خودش مشغول شود، در ظلمات فرو میرود. یکی از راه‌هایی که من خودم هم پیش گرفته‌ام این است که همه آدم‌های اطرافم را از خودم بهتر می‌دانم. آن وقت اگر کسی کار بدی هم کرد آدم کمتر به آدم بیشتر نمی‌تواند ایراد بگیرد!

اگر خودت را برتر دیدی، جرأت ایراد گرفتن پیدا می‌کنی.

هر کس در مختصات وجودی خودش از من بالاتر است.

خدا این همه معلم برای من گذاشته، من این هستم.. او این‌ها را نداشته این است! پس از من بالاتر است.

یکی از راه‌هایش محبت و دوست داشتن دیگران است. این را باید از دوست داشتن بچه‌ها شروع کرد.

دوست داشتن زیاد بچه‌ها، طعنه را به شدت پایین می‌آورد.

راه ایمانی برای خنک شدن دل، خدا است. هیچ چیزی بهتر از خدا نیست.

دعا خواندن. خیلی از دعاها مخصوص این هاست. ما اغلب با دعاها فاصله داریم.

مهج الدعوات ابن طاووس خیلی ازین دعاها را خاص انتخاب کرده است. (این کتاب در نرم‌افزار جامع الاحادیث موجود است)

در حوزه ارتباط مسلمین با هم، ارتباط خویشی و برادری و خواهری باید با همه مدارا کرد و انصاف داشت. ظلم پذیری نیست. سازش است. جواب ندهد. حالا طرف مقابل به تو خیلی بی احترامی کرد.. تو جوابش را نده! ما در ذهنمان است که باید حتما جواب بدهیم، و حقمان را بگیریم!

این حق ستانی مال صحنه دیگری است.

این اسم اش سازش است و دعا و مدارا.

آدم خیلی خوب می تواند برای زمین زدن آدم ها فیلم بازی کند، از ابزار خصام غیر مبین، همین طعنه است که تبدیل به کید می شود.

اگر انسانی بتواند جلوی طعنه را بگیرد، و فتی بشود، قانت می شود.. این وعده الهی است.

به طور طبیعی یکسره وصل به خدا می شود..

لذا آدم دلش می سوزد .. که خدا راحت ترین راه را برای زن ها گذاشته است. در این راه یک کار را اگر زن انجام دهد به هدف می رسد و آن هم اینکه باید جلوی غضب و خشمش را بگیرد! اگر خانمی می خواهد یک کاری را انجام دهد این است که خودش را کنترل کند و خشم نکند.

صفات جنسیتی نیستند بلکه بروزاتشان جنسیتی است.

همه اینها بهانه است تا شما قیودتان را از مردم بکنید و فقط اتکایتان به خدا باشد. ان الله يدافع عن الذين آمنوا

اگر کسی ایمان دارد خداوند مدافع اوست.

اگر در مخمسه ای گیر افتادید این آیه را بخوانید، بدانید که خدا دفاع می کند.

برای این که این صفت فتنه بودن در ما محقق شود

و اینکه ان شا الله به کاروان امام حسین با معرفت برسیم **صلوات**

به طور کلی ایام محرم به خصوص دهه اول آن و به ویژه روز عاشورا و بعد از آن انسان یک حزنی دارد که این حزن تنها با وساطت امام معصوم برطرف می‌شود... برای این که ان‌شالله خدا حزن ما را به ذکر و سرور حقیقی تبدیل

کند صلوات

بعضی اوقات این حزن تبدیل به ماتم می‌شود. تفاوت حزن و ماتم این است که در ماتم انسان انقدر غمگین می‌شود

که فقط مات می‌شود. برای اینکه ان‌شالله عوض این ماتم (اگر دچار آن شدیم) معرفت نصیبمان شود **صلوات**

خیلی اوقات علاوه بر اینکه آدم دچار حزن یا ماتم می‌شود یک سری سوالاتی هم برایش مطرح می‌شود... طبیعتا

ابتلائات وقتی شدید می‌شود سوالاتی را هم با خود همراه می‌کند و چرایی‌هایی برای انسان مطرح می‌شود

برای اینکه ان‌شالله خدا توسط ملائکه و اولیاءاش چرایی‌های ذهن ما را که حاصل وقایع است پاسخ دهند یا توسط

مجالس ذکر مشابه این جلسه، پاسخ بگویند و بتوانیم از رهگذر این سوالات معارف دینی به دست بیاوریم **صلوات**

کمابیش ثمراتی که به وسیله عاشورا نصیب انسان‌ها شد، که باید راجع به آن بیشتر تفکر کرد این موضوع است که

امام حسین و اصحاب‌شان و خانواده محترم‌شان ثابت کردند که قیمت عبودیت، همه‌ی وجود انسان و همه دارایی‌

های انسان است. قیمت عبودیت را مشخص کردند برای اینکه به ایشان تاسی کنیم و این قیمت را بپردازیم و بدانیم

که وارد شدن در راه خدا هزینه‌اش خود انسان است **صلوات** بعدی را بفرستید.

ارزش حرکت ابا عبد الله و یاران‌شان ابعادی به اندازه توحید پیدا کرد چون معرفی کننده توحید شد... معلوم شد این

خدایی که باید پرستیده شود خیلی بیشتر از این‌ها می‌ارزد و تا اینجا را انسان می‌تواند عطا کند و بدهد. اما اینکه

حسین (ع) عبادت در راه خدا را تعریف کرد که این قدر می‌ارزد باید درس خیلی مهمی برای ما باشد که ان‌شالله

بتوانیم از خود گذشتگی، جهاد، ایثار و مسائلی مانند شهادت را برای خودمان هموار کنیم و حتی در خانواده‌هایمان

تبدیل به فرهنگ عمومی کنیم. جهت اینکه این موضوع فرهنگ جاری زندگی ما شود و تحقق عینی پیدا کند

صلوات بعدی را بفرستید.

کمابیش عزاداری‌هایی که انجام شده قلب‌ها را شکسته و اشک‌ها را جاری کرده است برخی کم قلبشان شکسته

برخی زیاد. ثمره اشک کم و زیاد، قلب شکسته کم و زیاد معرفتی است که باید از آن حاصل شود. حالا هر کس

هر مقداری که این اشک و آه را ابراز کرده چه کم و چه زیاد کم است لذا می‌تواند دعا کند در اثر آن قلب شکسته و اشک جاری معرفت به حرکت ابا عبدالله را نصیب انسان نصیب کنند به برکت **صلوات بر محمد و آل محمد** صلوات آخر مانند کسانی که مثل خود من جامانده، خود را از کاروان جامانده می‌دانند، دعا کنیم که همه جامانگان به کاروان اصلی حقیقت پیوندند و از همان مسیری که قرار است توبه کنند توبه کنند **صلوات** از سیر اشک و آه شروع کردیم به توبه ختم کردیم برای اینکه ان‌شالله این سیر به نتیجه برسد استغفر الله و اتوب الیه بگویم و استعاذه کنیم و آیاتی را که مربوط به سوره کهف است را گوش کنیم . تا آیات حدود ۲۰ را خواندیم اما برای مرور مجدداً می‌خوانیم تا به آیات بعدی برسیم.

هفته گذشته گفتیم که فتوت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که انسان را می‌تواند به جمع‌های گرم و صمیمی الهی برساند. اگر نه نمی‌تواند با کسی ارتباط بگیرد چون روابط با دیگران نیاز به از خودگذشتگی دارد و اگر انسان اهل از خودگذشتگی نباشد نمی‌تواند رابطه قلبی برقرار کند.

رگه‌های جوانمردی را در اعتقادات این افراد در آیه ۱۵ می‌توان مشاهده کرد. وقتی قومشان به الهه‌های مختلف دعوت می‌کنند این پ‌ها دنبال حجت می‌گردند. می‌فهمند که حجتی ندارد و شجاعت اعراض از الهه‌های اینان پیدا می‌کنند. این صفت شجاعت برای اعراض از باطل، صفت جوانمردان است.

مسیر هدایت این طور است که شما سوار مرکبی می‌شوید و می‌برندتان به محل خوش آب و هوا. در آیه ۱۶ مطرح می‌شود همین که انسان تصمیم گرفت اهل هدایت شود و داخل شد، باقی‌اش در کنف رحمت الهی قرار می‌گیرد.. با اینکه اینها از قومشان دوری کردند در باره شان اینطور می‌گویند. سراغ اسباب کاری رفته‌اند که کارشان را جور می‌کند.. پاداش هدایت، هدایت است. این در آیات مکرر آمده است. پاداش درستی درستی است، پاداش راستگویی راستگویی و پاداش خوبی خوبی است. هر کس خوب شد پاداشش این است که خوب شده است! دو دو تا چهار تا است! هر کس که دروغ گفت جزایش دروغگویی است. هر کس بدی کرد سزایش بدی است.

این غیر آن است که خدا در روز قیامت برای کسی که هدایت شده بهشت و قرب در نظر گرفته است. همین که می‌تواند خوبی کند پاداشش این است که خوبی کند. دیگر که چی؟!.. ندارد! من یهد الله فهو المهتد. هر کس عنایت خدا شامل حالش شد هدایت شده است.

ادامه آیه (همین مقدار سزایش بس که ولی مرشدی نخواهد داشت...) این آیه خیلی تکان دهنده است. اگر کسی به موارد هدایت عمل کند خدا برایش ولی مرشد می فرستد. اگر آن کاری که هدایت را ایجاد می کند، نکنند، ولی مرشد ندارد. این حجت بر اساس عقل است. همین مقدار که بر مسیر هدایت می رود خدا برایش ولی مرشد می فرستد. لذا هیچ کس نمی تواند بگوید نبی نداشتیم و هدایت نداشتیم. هر کار که بر اساس عقل و فطرت هست انجام بده خدا ولی مرشد را برایت می فرستد.

آیه ۱۸: در این آیات نمی دانیم چرا خدا این قدر جزئی درباره ایشان حرف می زند که چرا این طوری خوابیدند یا از کلبشان (سگشان) حرف می زند. ما کاری نداریم گرچه در اینجا حرف های ذوقی زیاد زده اند. اگر کسی در اردوگاه ابا عبدالله باشد حتی بی ارزش هم باشد به صرف بودن در آنجا ارزشمند می شود. برای همین خدا از سگشان هم حرف می زند. این بودن و معیت به آن سگ اعتبار می دهد. یعنی ۱ می تواند صفر را به عدد قابل اعتنا تبدیل کند. اگر یک نباشد صفر ارزشی نخواهد داشت.

اگر یک زمانی در ده ای زندگی می کردید می دیدید که علی القاعده حیوانات اهلی یک انسان مومن با مال انسان غیر مومن فرق می کند. در سواری و شیردهی و.. با هم فرق می کنند. قاعدتا باید فرق کند. ایمان صفتش تاثیر بر موجودات است. این تاثیر می تواند حتی حیوانی را با درجه معمولی اش ارتقا دهد. این درباره حیواناتی که در روایات آمده بیشتر است در روایات شعور دیگری برایشان بر شمرده شده است. در سوره نمل درباره هدهد این بحث اندکی باز شده است. کانه آن هدهد یک انسان است. القای روحی سلیمان ارزش هدهد را بالا می برد. آن القای اثر سلیمان مورچه را به نطق در می آورد.

یعنی موجودات در اثر ایمان متحول می شوند. حالا خود انسان هم در اثر ایمان متحول می شود. فکر کنید پدر و مادر در خانه ای مومن باشند، در تربیت فرزند کار خاصی هم نکنند اما اگر ایمان طبیعی باشد اثر می گذارد. در مورد پسر نوح جالب است که انسان می تواند در قساوت قلب حد را آن قدر بگذارند که آن مومنی که روی حیوانات اثر می گذارد روی او هیچ اثری نگذارند حتی بالعکس اثر بگذارد این همان اشمئز در سوره زمر است. مومن که می بینند، تنفر پیدا می کنند. یعنی یک انسان تا این اندازه می تواند بر خلاف تکوینش حرکت کند! این موضوع در سوره بقره هم آمده و به آن اشاره شده است.

اینکه این قدر درین آیه جزئی آمده است، مثل اینکه روح حاکمی از این ها مراقبت می کند، که هر کس به اینها نزدیک می شده است از وحشت فرار می کرده است.

یکی از شگفتی های خدا در حفظ، ایجاد رعب است البته هم مثبت دارد و هم منفی.

ظرفیت وجودی انسان این است که از دایره حیوانیت تا ملکیت پیش برود، لازمه خلیفه شدن، این تغییر است. این دو روی یک سکه اند. این موضوع در آیات اولیه سوره انعام آنجا که می گوید فقطع دابر الذین ظلموا بحشش آمده است. همین مقدار که کار خوبی انجام دادیم پاداش عمل خیرمان است که خدا نقداً به ما عطا کرده است. تشویق این نیست که به تو بگویند در قیامت به تو اجر می دهند بلکه کار خوبش زنجیره است و این یعنی کار خوبش پاداش داده شده است. این را کسانی می فهمند که اربعین کربلا بروند. پاداش پیاده روی به سمت کربلا، رسیدن به کربلا است... پاداش با امام حسین بودن با امام حسین (ع) بودن است و سزای بی امام حسین (ع) بودن بی امام حسین بودن است. این منافقتی ندارد که با امام بودن کار با بهشت و ... ندارد. کسی که با امام حسین (ع) است دیگر دنبال چیز دیگری نیست. اگر من الان احساس کردم با حضرت حجت (عج) نیستم، سزای نبودن با حضرت حجت (عج)، نبودن با ایشان است.

برویم سراغ آیه ۲۳ به بعد: ... انی فاعل ذلک غذا..

برخی آیات قرآن جنبه ذکر دارد یعنی باید انسان با خودش هر روز مرتب آن را مرور کند از جمله آیات ۲۳ و ۲۴ که مطرح می کند هیچ کس نگوید من کاری را انجام می دهم مگر با ان شالله .

هر وقت انسان احساس کرد خدا از یادش رفته خدا را یاد کند. اشتغالات انسان را درگیر می کنند..

معنی آیه ۲۴... : قانون بودن رشد و ثابت بودنش در آیه آمده است. مثلاً کاری می کنید که کار خوبی است اگر انسان احساس کند این ته خوبی است، به انحراف کشیده می شود. انحراف انسان از این جایی درمی آید که فکر کند اینکه انجام دادم ته خوبی است. باید دانست که شما هر کاری را هم بر مسیر هدایت انجام داده باشید آخرش نبوده است! خیر ته ندارد. خدا کند ما همیشه در این حال باشیم که بهتری هست که آن را می توان انجام داد.

اگر به تو گفتند چرا کم کار کردی یا ناقص... می گوید راست می گویی امیدوارم که بتوانم دفعه بعد بهترش را انجام دهم.. دیگر هر کسی گفت چرا؟؟؟؟ می گویی راست می گویی. اینطوری می شود که انسان دو روزش یکی نیست.

من از خدا می خواهم که مرا به بهترش هدایت کند یعنی آن کسی که ایراد مرا گفته، همان رشد ای است که خدا در مسیر من قرار داده.. لذا در این شرایط چقدر می توان از حرف های آدم های دور و بر استفاده کرد. همین که می - گوید تو اخلاقت بد است، برای ما خیلی خوب است. آنها که ستایش می کنند، آدم را در حالت ایستا قرار می دهند.

خدا بی نهایت است کار خدایی هم بی نهایت است. زیبایی بی نهایت است. هر چه به جلال و جمال برسید، باز هم جا دارد.

اینها جمع بندی های خدا از داستان کهف است ۱- مراقب باشید باید برای هر کاری ان شا الله بگویید.

۲- و اذکر ربك اذا نسیت: همان وقت که یادت افتاد یاد خدا بیفت. آیه الله بهجت از این آیه استفاده های اخلاقی زیادی کرده اند. در پاسخ هایشان معنی این آیه خیلی زیاد آمده است مثلاً می گوید وقتی فکر گناه به سرت زد همان موقع یاد خدا باش.. استغفار کن.

خدا حضورت را می خواهد هر موقعی حاضر شدی حضری ات را بزن. به غایبی های خودت بند نکن تا یک مهر باطل شد به خودت بزنی! خدا می بخشد. خیلی اوقات او می بخشد ولی ما نمی بخشیم. اگر این کار را بکنی ذکرت زیاد می شود اگر خودت را باطل کنی، به طور اختیاری نسیان را به خودت تحمیل کرده ای و برای همین مدام بدتر خواهی شد. آنجا که اختیار هست فکر نکنید. میگوید من مدام حواسم پرت می شود.. می گویم خب هر وقت حواست جمع بود جمع باشد! اگر اختیاری نیست هر وقت فهمیدی برگرد. ما یک دفعه یادمان می افتد بعد مدام به آن پروبال می دهیم.. گویا اینکه این فکر کردن یک شهوتی ست در ما..

اصلاً کسی نمی تواند به ما بد بگوید. دلیل اش هم این آیه مبارکه است که می فرماید لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرراً. من از باز خوردی که از دیگران می گیرم، میزان تغییرات اخلاقی ام را می فهمم. اگر باز خورد منفی می دهد سریعاً نگاه می کنم منفی هایی که می گوید چیست تا آن را برطرف کنم.

افشای سلام در روایات مهم است. سلامات باید طرف مقابلت را مقهور کند. برای همین اول حسن سلامات را مدام بالا ببر.. با خوش اخلاقی خیلی وقت ها مشکلات حل می شود.

حوزه احادیثی که مربوط به مقابله با باطل است نباید وارد مباحث معاشرت با مردم شود. معاشرت با مردم قانون دارد اما قانونش مدارا است! نه به این معنی که از حقت بگذری بلکه یعنی بنای معاشرتتان را بر خوش اخلاقی بگذارید و نخواهید مردم را ادب کنید. آدم وقتی اهل مدارا شود و حلیم شود اگر غضب کند، غضبش هم آتشی می شود. امام علی (ع) فرمودند: بترسید از غضب حلیم. یعنی میزان غضب های انسان که محدود شود، اثر خواهد داشت والا اگر زیاد باشد اثری ندارد. در این وضعیت امنیت روانی خود شخص خدشه دار شده و عصبانی تر و افسرده حال می شود.

خیلی از ما افسردگی اجتماعی داریم. یعنی وقتی وارد فضاهای جامعه می‌شویم، انگار همه می‌خواهند حال ما را بگیرند، اینگونه فرد حالت افسردگی اجتماعی پیدا می‌کند. البته بحث بحث سازش نیست. منتها در نحوه تعاملات در جامعه نباید فرد به سمت عصبانیت پیش برود. سوق به سمت عصبانیت به بهانه امر به معروف و نهی از منکر خودش خطاست.

ما بد اخلاقی‌های اجتماعی را نباید پاسخ بدهیم. بد اخلاقی‌های اجتماعی نباید منجر به بد اخلاقی ما بشود. بد خلقی جرم است. اگر می‌توانی با خلق خوش امر به معروف کنی یعنی می‌توانی اینکار را انجام بدهی. اینکه بتوانی با دیگران معاشرت داشته باشی مهم است. اگر انسان کاری کند که کراهت ایجاد کند، حسن کارش از بین می‌رود. لذا تلخ و ناخوش نباشیم زیرا این خلق سیئه است. بدی آن کار سیئه است و لذا به همین جهت است که ذائقه آدم‌ها را تلخ می‌کند. اما حسن یعنی جلوه به کار دادن دادن نه خراب کردن آن. اگر بتوانیم به سلام دادمان حسن بدهیم تاکیدات فراوان در روایات گوینده این مطلب است که سلام در ارتباطات اهمیت فراوانی دارد. سلام مدخل ارتباطات است زیرا نقطه شروع تمامی ارتباطات سلام است. اگر به این موضوع دقت شود و فرد به آن ملتزم گردد آن وقت برای امر به معروف هم دست فرد باز می‌شود.

اما در پاسخ دوستان به سلام دادن به نامحرم باید گفت که در آن روایت بحث عرفی در زمان امام علی (ع) مهم است که فضا طوری است که امام به زنان جوانان سلام نمی‌کردند. حکم مطلب این است که در روابط نامحرم شروع ارتباطات از همین سلام‌ها آغاز می‌شود.

در لحن سلامت نباید ذره‌ای عواطف باشد. فقط باید ایمنی و سلامت باشد. سلام باشد اما عاطفه و حس نباشد. طرف نباید حس عاطفی بکند. سلام به نامحرم حد دارد. اما اگر معنویت باشد اشکال ندارد مثلاً عالمی را می‌بینی سلام می‌دهی و می‌گویی حاج آقا دعا کنید ما را.. اشکال ندارد.

این‌ها قوانین معاشرت است و نه داد و ستد. اگر در معاشرت بنای تان بر حسن ظن نباشد کارت‌ان خطا می‌شود. بحث‌های سلام که گفتیم موضوع معاشرت بود و نه داد و ستد. مثل ازدواج. در ازدواج نباید به طرف حسن ظن همینطوری داشت. باید تحقیق کرد. باید خلاف‌ها را پیگیری کرد.

مثلاً می‌روی بنگاه و می‌فهمی می‌خواهد سرت کلاه بگذارد فقط می‌دانی که نباید با او دعوا کنی بلکه فقط معاشرتی کرده‌ای.. دیگر طرف را نباید کتک بزنی.. بنای ات باید بر خوش خلقی باشد. شما با خوش اخلاقی می‌-

توانید خطای طرف مقابلتان را بفهمید. اگر در معاشرت کم آوردی و دیدی هر کار می‌کنی کوتاه نمی‌آید و تیر هایت تمام شده و انرژی ات تمام شده است.. انرژی ات را از نماز و دعا بگیر. دو رکعت نماز می‌خوانی به نیت امیر المومنین(ع) بلافاصله خوب می‌شود.

قاعده کلی که مهم است: هر کس بتواند خلقش را حسن کند به میزان حسن خلقش خدا به او دافعه می‌دهد. همان قدر که می‌تواند در دل مردم بنشیند، می‌تواند حق مردم را هم به آنها برساند.

توصیه ای که می‌کنم (و برایتان ممکن است) این است که به دیدن انسان‌های خوش خلق بروید زیرا دیدن انسان‌هایی که دارای حسن خلق هستند روی انسان اثر می‌گذارد. در بین علما آقای سید رضی شیرازی که در مسجد یوسف آباد هستند، نمونه خیلی خوبی از یک انسان خوش خلق هستند.. می‌توانید بروید و ایشان را از نزدیک زیارت کنید.

برای اینکه حواسمان پرت بقیه نباشد و فقط پرت خدا باشد **صلوات**

یکی از مهم ترین چیزها این است که آدم همیشه یاد خدا باشد برای اینکه همیشه یاد خدا باشد برای اینکه همیشه یاد خدا باشیم **صلوات**

هر کس شروع جلسه قصدی کند چون ملائکه خدا در جلسه حضور دارند و دعای ما را استجاب می کنند جهت اینکه قصد همه مان اجابت شود **صلوات**

انسان می تواند در هر کار خیری قصد کند تا همه خوبان عالم را از ملائکه، انبیاء و علماء در آن کار خیر شریک شوند. پس ما هم قصد می کنیم اگر این جلسه خیر است و ثواب و هدایتی برای ما رقم می خورد خداوند آن ها را نیز بواسطه نیت ما شریک کند **صلوات**

بنظرم این صلوات ها محتوای جلسات را تعیین می کنند.. این صلوات ها کاری می کند تا ملائکه خودشان تشریف بیاورند و جلسه را خودشان بگردانند. برای اینکه ملائکه انشا.. این کار را برای مجلس ما هم انجام دهند و مجلس ما را بچرخانند **صلوات**

بعضی اوقات فکر می کنم گاهی آدم آنقدر درگیر دغدغه های دنیا و این چیزهاست که وقتی از او سوالی می پرسند به جای جواب آن سوال آنچه که در ذهنش هست را پاسخ می دهد. حتما این موضوع خیلی برایتان اتفاق افتاده است. چقدر خوب است که آدم آنقدر ذهنش درگیر خدا بشود که یاد خدا در وجودش موج بزند که هر وقت هر چه از او سوالی پرسیدند حرف خدایی بزند. ممکن است حرف بی ربطی به ظاهر بزند اما آدمی که وصل به خداست حرف بی ربطش هم جنبه الهام پیدا می کند و وصل به خداست. حرفش نهایتا تبدیل به خنده و حرفی می - شود که سرور واقعی و حکمت می آورد.

برای اینکه آنقدر وجودمان خدایی شود تا حرف هایمان هم وصل به خدا بشود و سرور ایجاد کند **صلوات**

آدم يك وقت‌هایی نیاز به خلوت دارد ولو در حال مشغله باید برگردد و نیازهایش را جستجو کند و از خدا بخواهد. نیازها نباید کلی باشد نه اینکه این کلی بد است اما خیلی اوقات نتیجه نمی‌گیرد لذا باید جزئی بخواهیم. برای اینکه دعای تفصیلی و جزئی بکنیم و نیازهایمان را جزء جزء خدمت اهل بیت بگوییم **صلوات**

من در ادبیات خودم به خدا می‌گویم خدایا حواس مرا پرت خودت کن! حالا هر کس ادبیات دعای خودش را دارد. دعا را باید به خصوص در معنویات باز کرد. مثلا خدایا من با مردم خوب حرف بزنم و دل مردم را به دست بیاورم و... خوب سلام کنم و... دعاها که تفصیلی شود اجابت می‌شوند. هر دعایی که از خدا بخواهید اجابت می‌شود. اما دعای معنوی را سریع می‌دهد. دعای بدون اراده، اسمش دعا نیست البته به زبان هم باید اجاری کرد. پشت دعا یعنی باید واقعا بخواهی و سعی‌ات را بکنی. خدا حتی چیزی مثل شجاعت را که بخواهی و جرات کنیکه بخواهی می‌دهد. کم خدایی نیست! برای اینکه دعایمان تفصیلی باشد **صلوات**

اما سوره كهف...

قرائت سوره

بسم الله الرحمن الرحيم.

گفتیم هر کس سوره كهف را بخواند شهید می‌شود. یعنی در ثوابش اینطور آمده است. شهادت یعنی اینکه می‌تواند بگوید اشهد ان لا اله الا الله، می‌تواند بگوید اشهد ان محمدا رسول الله.. یعنی می‌تواند همچین اقرار و اعترافی بکند و خدا هم صحه بر آن بگذارد.

الحمد لله بحث‌های سوره كهف خیلی کاربردی شد. انگار ملائکه خاصی برای کار آمدند. اگر بنا بشود آیه ۱ درباره ما اجابت شود راهش: الحمد لله الذی....

یعنی انسان دریافت‌هایی از قرآن یا کتاب هستی داشته باشد که در آن اشتباه نباشد و الهام باشد و الهام‌اش اشتباه هم نباشد. راهش آیه ۲ است.

خلاصه این موضوع مرتبط شد با توحید و گفتیم که اگر کسی بخواهد پرسد عملی این حرف چه می‌شود: راهش این است که آیه ۱۰ می‌گوید: فتی شدن. جوانمردی همان هدایت شدن و مومن شدن است. رسم جوانمرد شدن هدایت است. فهم همین موضوع باعث می‌شود هر دریافت او از هستی فهم درستی باشد.

قسمت بعدی صحبت درباره نتیجه داستان اصحاب کهف بود که آیه ۲۳ و ۲۴ بود. اول توصیه این است که هیچ کاری را نگویید حتما مگر با انشا الله. باید در ادبیات ما هم باشد اما درونی بودنش مهم تر است. بدانیم که همه افعال دست خداست و خارج از آن نیست. اگر مشیت خدا متعلق به کاری بشود حتما انجام خواهد شد.

نکته بعدی: انسان باید در هر حالتی یاد خدا باشد بعد شما ممکن است بگویید مگر می شود همیشه یاد خدا باشد؟
جواب: هر بار یادت رفت و بعد یادت آمد یاد خدا باش.

برای درمان بیماری های مانند بخل و حسد و درگیری های اینچینی راه حل خوبی است. اگر این نباشد آدم فقط به ایرادات خودش فکر می کند و باعث بهم ریختگی بیشتر خودش می شود.

سوم: آدم بداند که در مسیری حرکت می کند که بی نهایت است و این بی نهایت یعنی این کار را بهتر می توانستی انجام بدهی ما قبول می کنیم و شاخ و شونه نمی کشیم چون راست می گوید.. چون الله اکبر و بی نهایت است پس مسیر خوبی بی نهایت است. آن وقت آدم با مردم شاخ و شونه نمی کشد بلکه اگر ایرادی هم بر او گرفتند با جان و دل می پذیرد و خوشحال هم می شود.

خیلی از مشکلات ما سر قصد و نیت ماست. شما می توانید در این جلسه بی قصد باشید، نهایتا یک چیزی می گیرید. اما یک وقت قصد می کنید آنگاه در همین جلسه اگر هدایتی نصیب شما شود، نوری برای انبیا است و حس شما هم متفاوت می شود.

باید سعی کنیم قصد کردن را در زندگی مان بیاوریم و پر رنگ کنیم. صبح که بلند شدیم قصد کنیم خدایا من قصد می کنم فقط برای تو باشم. هر بار هم که یادم رفت بعدش یادم آمد، دوباره قصد می کنم. این قصد ها در آناء لیل و نهار یادش می افتد. ضریب خطا و گناه آدم کم می شود. اعتبارش بالا می رود .. ذکر و قدرتش نیز بالا می رود.

هر کس به اندازه ای که می تواند انجام دهد، خدا برای ادامه توفیقهش می دهد. منتها هر کس به اندازه خودش. شاید در یک روز قصد بکنی و آخر شب یادتان بیفتد و یا حتی هفته بعد.. اشکال ندارد دوباره قصد می کند این هفته را می کند ۵ روز بعد ۳ روز... اما ناامید نمی شود. مدام به خدا بگوید خدایا دوباره قصد می کنم. باید با خدا صمیمی بود و با او خودمانی حرف زد.. نباید از او بیگانه بود. این باعث دوری ما از خدا می شود. خدایا خب یکی کاری کن من ۴ روزم بشود ۳ روز. این قدر آدم نباید با خدا بیگانه باشد که..! (تواند با او راحت حرف بزند و حس کند مدام با او ارتباط دارد)

فکر کردم اگر کسی واقعا به این آیات ۲۳ و ۲۴ عمل کند خوش اخلاق می‌شود. چون با کسی دعوا ندارد. چون دیگر فکر نمی‌کند یل میدان است. تلاش می‌کند بهتر عمل کند. این در دعای مکارم اخلاق هست: عیبی را از من نگیرند مگر آنکه من آن را بر طرف کنم. یکی هم غفلت است. همه گناهان در بستر غفلت رخ می‌دهد. کار از کار که می‌گذرد یادش می‌رود. منتها نباید خودزنی کرد. خب دوباره یادمان می‌آوریم. دیگر اشتباه نکن! اما توی سر خودت نزن. شما هر روز قصد کنید، کم کم غرض حاصل می‌شود.

مثالش این است: یک آدمی افتخار می‌کرد به نمره صفری که در کارنامه‌اش است. می‌گفت من بعد صفر شدن دیکته‌ام در مدرسه الان نویسنده شدم! این افتخار دارد

ماجرا توبه است. هر کس الان نقطه ضعفی دارد بداند شاگرد اول آن نقطه است که باید خدا به آن بنده که الان برعکس شده افتخار کرده و مباهات کند.

بطور کلی اطلاعاتی که انسان با آن مواجه می‌شود نشانه است برای اینکه آدم کاری را انجام بدهد یا ندهد. مهم است که اولویت‌های ما در زندگی چه باشد. مثلا شما باید در یک زمانی تا بهمن برای کنکور بخوانید، ۵۰۰ ساعت هم وقت می‌خواهد خوب باید وقت بگذارید. خیلی کارها را باید محدود کنید و اولویت بدهید و نظام تدبیر داشته باشید. آنچه که تعیین کننده است تدبیر انسان است. حالا یک وقت شرایطی شد که کسی همه این کارها را کرد اما بعدش مریض شد.. این دیگر دست ما نیست. باید عزیمت داشته باشد و فسخ عزائم را ببیند. باید برنامه ریزی بکند و جدی پیش ببری و خدا را به این فسخ‌ها بشناسی. این‌ها سوغاتی‌های خداست. هر که اتفاقی افتاد... روایت است از پیامبر(ص) هر چه که برای مومن واقع می‌شود خیر است.

مومن کسی است که کارش را مطابق حکم خدا انجام می‌دهد. خیلی پیچیده نیست. طبیعتا در آن حالت می‌فهمد که خواست خدا بوده است. اذکر ربک اذا نسیت...

ما وقتی خدا از یادمان می‌رود دو تا توی سر خودمان می‌زنیم! این چه صیغه‌ای است که این قدر خودمان را تحقیر می‌کنیم! این‌ها از کجا آمده است؟! ظلمت نفسی امیر المومنین در مقام مشاهده رب است... او در مقام مشاهده رب این‌ها را می‌گوید.

ما نباید سقف خوبی را برای خودمان محدود کنیم. خودش را با اینکه چیزی نیست اما ایت العظمی می‌بیند! چون خودش را مدام با بقیه مقایسه می‌کند و بهتر می‌بیند. تو به بقیه کار نداشته باش بلکه تلاش کن تا سقف خوبی ات بالا برود. هیچ کس حق ندارد سقف کمال خودش را محدود فرض کند.

امیرالمونین در دعای کمیل می‌گویند خدایا مرا در هر حالتی متواضع قرار بده. اگر کسی متکبر باشد در مقایسه با بقیه خودش را بالا می‌بیند.

برداشت شخصی من این است که اگر کسی حد جوانمردی‌اش به اصحاب کهف برسد خدا را او را به جایی می‌رساند که از او کارهای عجیب سر میزنند (حداقل) بنحوی که مردم را متعجب کند.

موضوع فتنی سوره یکی از مهم‌ترین مباحث است. می‌شود انسانا آستانه جوانمردی‌اش را تا حدی بالا ببرد که از خدا بخواهد او را در رجعت دوباره زنده کند. چون اعتقاد به رجعت بسیار مهم است تا آنجا که در روایات از معیارهای شیعه بودن معرفی شده است. این موضوع راهش این است که مثل این‌ها مثل جوانمرد بشود. جوانمرد یعنی کسی که: از پشت خنجر نمی‌زند، بد مردم را نمی‌خواهد، عهد نمی‌شکند، از حق صرف نظر نمی‌کند، عمل و وفا به قول دارد. در واقع یعنی یک انسان معقول که می‌شود روی او حساب کرد.

اینان (جوانمردان) در قدیم آیین داشته‌اند مثلا ورزش زورخانه‌ای برای جوانمردان بود.. و خلاصه اینکه اصول تعریف شده‌ای داشتند.

مولفه‌های اصلی‌اش در سوره کهف آمده اما به تفصیل در روایات مطرح شده است. بخشی از کتاب بلوغ لیبی درباره این موضوع است که روایات آن را هم آورده.

آیه ۲۶ مباحث جالبی دارد که اگر به آن فکر کنید مطالب زیادی برایتان خواهد داشت.

حتما برایتان پیش آمده که مثلا چیزی را خواستید و آنانا به شما رسیده است... مثلا دلتان غذای خوبی خواسته و در همان وقت برایتان نذری آورده‌اند.. در این مواقع ما خیلی خوب احساس می‌کنیم که خدا سمع و بصیر است اما این باید برای ما همیشگی باشد.

در این قضیه ۳۰۰ سال گذشته اما سمع و بصر خدا از این‌ها برداشته نشده است. چون این‌ها در تمامی این سال‌ها و روزها رزق داشتند که زنده مانده بودند. (نمرده بودند بلکه خواب بودند) لذا خدا لحظه‌ای از آنها غافل نشده بود.

این داستان برای انسان خیلی عجیب است اما از اینکه خدا سمیع و بصیر است تعجب نمی‌کند!

سوال می‌شود صفات خاص این عده که خاص‌شان کرد چه بود؟ در جواب باید گفت طبق آیه این‌ها صفات مهم‌شان این بود که: جمع بودند، مومن بودند و جوانمرد. حالا اقتضای جوانمردی‌شان این بود که با طاغوت مبارزه کردند اما این شغل‌شان بود! چون بنا به شرایطشان بود. ممکن است کسی باید مواظب پدر و مادرش باشد و این جوانمردی‌اش محسوب شود.

در داستان نمرود و ابراهیم(ع) ایشان خدا را اینگونه معرفی می کنند که خدا من آن کسی است که خورشید را از مشرق بیرون می آورد حالا تو اگر می توانی آن را از مغرب بیاور! و نمرود بهت زده می شود.

ما ازین موضوعات تعجب نمی کنیم چون ما تعجب مان در دستگاه حس مان است و نه ادراک مان.

مثلا به کسی بگویند اگر ایت الله نخودکی دعا می کند و مریض خوب می شود او تعجب نمی کند چون در ذهنش این است که اگر خدا بخواهد می تواند. چون در چنین آدمی تعجب های کاذب از بین رفته است.

وقتی ما تعجب می کنیم برای این است که ذهنمان پر از تعریف است که مثلا خدا نمی تواند کسی را ۳۰۰ سال بخواباند و یا سرطانی را شفا دهد. سوره ملک در این زمینه خیلی بی نظیر است. (تمام چیزهایی را که برای تو معمولی جلوه می کند و به آن ها مطمئن هستی، در محل اضطرار و نیست شدن معرفی می کند)

حالا ما وقتی طلوع و غروب را می بینیم تعجب نمی کنیم اما اگر مثلا یک فیزیکدان باشد و این دقت زمان طلوع و غروب را ببیند و بداند اگر کمی انحراف در آن اتفاق بیفتاد همه چیز بهم می ریزد از دیدن این نظم تعجب می کند. سوره ملک همین را می گوید که فکر نکنیم این ها امور عادی است...

همه این تعجب ها خوب است و هیچکدام بد نیست اما حاکی از علمی است که پشت آن خوابیده است.. یعنی مقدار علم هر کس تعیین می کند که از چه چیزهایی تعجب بکند و یا تعجب نکند. مثلا وقتی دکتر حاذقی بیماری را خوب کند ما تعجب نمی کنیم. حالا چرا ما بصیر و سمیع بودن خدا برای ما تعجب آور نیست؟!.. چرا ما وقتی بندهای اول و دوم و سوم و.. دعای جوشن را می خوانیم هیچ تاثیری در ما نمی گذارد؟! چرا برای من خواندن نام رحمن با رحیم متفاوت نیست.. چون هر کس به مقدار معرفت اش می تواند کسب کند.

در قرآن بعضی از آیات میچ آدم را می گیرند زیرا می سنجدند که حس تو با خواندن آن چقدر تغییر کرده است.

برای فهم سمیع و بصیر بودن خداوند باید سوره کهف را بخوانیم و برای فهم این صفات الهی داستان اصحاب کهف را جلوی چشمش بیاورد.

بدانید شناخت خدا اگر حاصل شود، نتیجه اش عبودیت خالصانه اوست.

یکی دیگر چیزهایی که در زندگی انسان مهم است این است که تصمیمات‌اش را متکی بر قوانین باشد و این موضوع در این آیات بسیار بر آن تکیه شده است لذا لازم است تا ما آیات قرآن را در ذهن داشته باشیم تا در صورت لزوم به آن رجوع کنیم. (وَآتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ... ۲۷)

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)

بر طبق آیه ۲۸ اگر کسی بخواهد در راه خدا نشکن باشد باید با کسانی (که انسان‌های خاصی هستند) معیت پیدا کند. مثل این است که یک وقت آدم خودش به تنهایی دنبال امام زمان (عج) می‌گردد اما یک وقت یک نفر داغدار دیگری را پیدا می‌کند و با هم به دنبال امام زمان (عج) می‌گردند.

اگر انسان با این اشخاص معیت پیدا کند نشکن می‌شود. اگر ما به دنبال جمع‌های این چنینی نگردیم به طور طبیعی بعد از مدتی دارایی‌هایمان را از دست خواهیم داد.

وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.. یعنی ممکن است کسانی باشند که از نظر دنیایی هم چندان مورد پسند انسان واقع نشوند.

وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا... مواظب باشیم در مرام و جمع‌هایی نیفتیم که فراموشی و غفلت از یاد خدا را برای انسان به بار می‌آورند.

این‌ها آیات عجیب قرآن هستند... یکی از مهم‌ترین آداب جوانمردی این است که انسان معیت با خدا را برای خودش فرض بداند.

این آیات بعدی را به عنوان "ختمه مسک" می‌گذاریم تا ان‌شا... در جلسات بعدی به آن پرداخته شود.

یکی از دغدغه‌های مهم ما در زندگی این بوده است که به چیزی که می‌دانیم عمل کنیم.

غالباً آدم‌ها علم و عمل‌شان با هم همراه نیست برای اینکه ان‌شا..علم و عمل‌مان با هم همراه شود تا زندگی ما را

بسازد صلوات

به پیامبر اکرم (ص) توسل کنید و از ایشان و معصومین (ع) بخواهید شفیع بشوند تا حوائج ما را برآورده کنند علی‌الخصوص حوائجی که نام برده می‌شود. من حوائج را تک تک می‌گویم و شما برای استجاب‌شان صلوات بفرستید.

دومین صلوات را به نیت حضرت صدیقه طاهره (س) می‌فرستیم تا علم مان پاک شود و عمل‌مان صالح شود به

برکت صلوات بر محمد و آل محمد

سومین حاجت‌مان این است که ان‌شا..منبع علم‌مان قرآن و روایات اهل بیت (ع) باشد و در واقع حقایق اسماء و

صفات الهی باشد که به برکت اهل بیت به ما آموزش داده شود به برکت **صلوات** بر محمد و آل محمد

از آنجایی که آدم امیدوار است که به آن چیزی که به ذهنش می‌رسد به آن دست پیدا کند ان‌شا.. ما هم می‌-

خواهیم همراهی ما با اهل بیت (ع) و همراهی با علم و عمل اهل بیت نصیب‌مان بشود به برکت **صلوات** بر محمد و

آل محمد (منظورم این بود که همین مقدار که به ما قدرت بیان این دعاها را داده‌اند ان‌شا..برای این بوده که به

استجابت برسانند).

از خدا می‌خواهیم که اگر تا الان در زندگی مان اشکالاتی بوده و نفهمیده ایم..به سرعت بفهمیم و در جهل نمایم

که بسیاری از مشکلات ما به خاطر جهلی است که به آن گرفتار هستیم. برای اینکه ان‌شا..جهل ما برطرف شود

صلوات

یکی از مشکلات اصلی ما این است که خیلی چیزها را می‌دانیم منتها نمی‌توانیم در موقعی که به آن احتیاج داریم آن‌ها را پردازش کنیم برای اینکه ان شاء.. وقتی خواستیم کاری کنیم بالا فاصله سیستم تحلیل در ما راه بیافتد تا علم لازم را در اختیار ما قرار بدهد **صلوات**

یکی از مشکلات ما در حوزه علم این است که خیلی وقت‌ها حواس مان پرت می‌شود و در علم مان جهل یا نسیان وارد می‌شود برای اینکه یک علمی پیدا کنیم تا از انواع آسیب‌ها مثل جهل و نسیان و غفلت حفظ شود **صلوات**

یکی از آسیب‌های عمل هم این است که وقتی انسان عملی را انجام داد گرفتار خواطری شود و باورهایی شبیه علم به سراغ او بیاید و در او عجب ایجاد کند برای اینکه این باورها و خواطر غلط که از جنس علم نیستند بلکه القائات شیطانی است نصیب ما نشود **صلوات**

یکی از مشکلات خیلی مهم در زندگی این است که وقتی می‌خواهیم عمل کنیم و علم آن را هم داریم اما تا بیاید به خودمان بجنیم و عملی انجام دهیم صحنه آن عمل فوت میشود لذا سرعت متبادر شدن انجام عمل به ذهن خیلی اهمیت دارد و سرعت در عمل می‌آورد برای اینکه سرعت در علم و عمل توأمان نصیب مان بشود **صلوات**

یکی از مسائل مهم در زندگی ما این است که خیلی وقت‌ها اطلاعات بی جا در زندگی ما انقدر زیاد می‌شود که به جای علم حقیقی می‌نشیند و ذهن و جان و روح ما را پر می‌کند برای اینکه ان شاء.. دچار اطلاعات زیاد و بی‌مصرف نشویم **صلوات**

یکی از مشکلات اساسی ما دور بودن از علومی است که در نزد امام غائب ما است بخاطر اینکه ایشان ظهور نکرده- اند و خیلی از حقایق بر ما پوشیده است برای اینکه آن دسته از علوم بوسیله ظهور ایشان بر ما واضح و آشکار بشود **صلوات**

بعضی علم‌ها هست که میانبر هستند یعنی هر کس آن‌ها را داشته باشد خیلی سریع او را نتیجه می‌رسانند برای اینکه آن علم‌ها نصیب ما بشود **صلوات**

بعضی وقت‌ها آدم در دوره‌ای از عمرش علوم مختلفی را خوانده است. بعضی از علوم نیز هستند که آن علوم خوانده شده را تطهیر یا تلقیح می‌کنند برای آنکه آن دسته از علوم ما تطهیر یا تلقیح شوند **صلوات**

صلوات آخر را هر کس نیتی برای علم و عمل خودش بکند. هر چیزی که به ذهنش می‌رسد که در زمینه علم و عمل خودش لازم است.. و بدانید که دعایتان مستجاب شده (حسن ظن داشته باشید) به برکت **صلوات** بر محمد و آل محمد

در توضیح تلقیح و تطهیر: تلقیح مثل این است که درخت خرما برای این که میوه بدهد باید با یک شاخه نرمی تلقیح بشود حالا یک موقعی ما علمی داریم بعد یک عالم در آن زمینه به شما برمی‌خورد و چند نکته به شما می‌گوید و علم شما را زیر و دور می‌کند. تلقیح یعنی در اثر ملاقات کسی یا حتی کتابی اطلاعات فرد بارور میشود.

تطهیر هم این است که مثلاً شما دانشگاه رفته‌اید و خیلی کتاب خوانده‌اید و احساس می‌کنید اصلاً فایده‌ای برای شما نداشت است اما یک دفعه به مطلبی برمی‌خورید که آنقدر با ارزش است که تمام تلاش علمی شما را تطهیر می‌کند مثل علم‌هایی که شهید مطهری داشتند که علم تطهیر شده بود.. یعنی علمی می‌آید و همه علم طرف را به نفع پروردگار قرار می‌دهد.

تلقیح یعنی علمی که پاک بوده منتها تا الان کاربرد نداشته است حالا چیزی می‌آید و آن را بارور می‌کند اما در تطهیر حتی آنچیز که می‌دانسته مضر بوده است اما یک مرتبه برای او مفید می‌شود و تبدیل به حسنات می‌شود.

داستان علم داستان عجیبی است و همه ایرادات در زندگی ما بدلیل نقص در علم است برای اینکه این نقص به تمامه و کماله برطرف شود صلوات

تمام علمی که نزد خداست.. تمامی اسماء و صفات که نزد اوست توسط علم نازل می‌شود. دو صفت از صفات خداست که آمده: وسعت کل شی رحمته/علمه. لذا تمام صفات خدا ذیل علم و رحمت او قرار می‌گیرد. **صلوات** آخر را هم برای خدا بفرستید!..

حمد، تسبیح و تهلیل در واقع علم هستند. علم خیلی مهم است و در واقع علم بعنوان راس اسماء الله است.

سوره مبارکه کهف

یکی از علت‌هایی که موضوع علم و عمل را مطرح کردیم به خاطر سوره مبارکه کهف است.

موضوع سوره كهف يا يكى از موضوعات مهم آن علم همراه عمل است و البته در سوره عمل اش پررنگ تر از علم آن است.

بطور كلى موضوع علم در قرآن بسيار مطرح شده است اما بدون اينكه واژه علم ذكر شود. تقريبا ۲۲ واژه كلى قرآن معنى علم دارند مثلا يكى از آنها همين كَتَبَ است. چون در فحوای آن علم است.

سوره كهف سوره عجبى است هم داستان هایش و هم مطالبی كه در بين داستانها تحليل شده است.

الان رسیده ایم به آیات ۲۶ و جلسه گذشته در رابطه به عجب و تعجب بحث کردیم.

ما بحثی را جلسه اول سوره كهف مطرح کردیم كه این بحث كامل نشد. بحث این بود كه آیا انسان می تواند به حدی برسد كه به الهامات و واردات قلبی خودش اعتماد كند یا خیر؟...

گفتیم كه بر طبق آیات اگر انسانی خودش را در جرگه جوانمردان قرار بدهد واردات و خواطرش نزهت پیدا می - كند. چون اگر كسى فتنه بشود پاك می شود.

حالا البته این حرف باید ثابت شود چون موضوع مهمی است.

يك از دوستان زحمت كشیده اند و احادیث مرتبط با جوانمردی را استخراج كرده اند. اگر ما وارد روایات و آیات شویم می بینیم با ترسیمی كه از جوانمرد شده است غیر ازین از او انتظار نمی رود. چون انسان را به منطقه صدق و راستگویی سوق می دهد و انسان اهل صدق وقتی به او چیزی الهام می شود نیز راست است.

معنای فتوت: گفتیم كه راه های میانبری وجود دارد كه علم انسان سریع به عمل تبدیل می شود. يكی ازین راهها فتوت است. فتوت خیلی سریع انسان را دگرگون می كند و فرد را سه سرعت به آنچه می خواهد می رساند.

خصوصیت فتوت این است كه فرد با خودش ملائكه ای را حمل می كند كه آنها به او الهام می كنند لذا قدرت او بسیار زیاد می شود.

اما اينكه تصوير ما از جوانمردی چیست نیز مهم است چون گاهها ما تصويرمان نسبت به آن در سطح پایین است.

در حدیثی از قول امام صادق(ع) به نقل از حضرت رسول(ص) نقل شده است که ایشان ده علامت برای فتوت نام برده‌اند: ۱. راستگویی(صدق الحدیث به معنای انطباق و هم‌راستایی با حق/حق طلبی)۲. وفای به عهد۳. ادای امانت ۴. ترک دروغگویی ۵. بخشودن بر یتیم ۶. دستگیری از سائل ۷. بخشیدن آنچه که رسیده است(یعنی سفره‌اش با مردم یکی است و سفره اختصاصی ندارد) ۸. بسیاری احسان(یعنی اگر احسان می‌کند کارخوبش جلوه زیبا هم دارد مثلاً یک وقت کسی غذایی را به همسایه می‌دهد اما در ظرف زیبا و با تزئینات یعنی آن را جوری درست می‌کند که وقتی فرد آن را گرفت احساس کرامت و بزرگی کند.) احسان چند حالت دارد: یک موقعی کسی خوبی می‌کند در مقابله خوبی کسی چون به او خوبی کرده و یا حداقل آنکه چون آدم بدی نیست. یک مدل هم این است که فرد بدی کرده اما او بدی را با خوبی جواب می‌دهد. یعنی نمی‌آید او را بلافاصله از لیست بخشش خودش حذف کند. در روایات اهل بیت آمده که منظور از احسانی که از ما خواسته اند احسان در مقابل اسائه است. زیاد احسان کردن یعنی برای خیراتش کنتور نمی‌اندازد) ۹. خواندن مهمان ۱۰. و سر همه آنها حیا است.

سوال: فتوت در وجود انسان چگونه شکل می‌گیرد؟ انسان دو مرحله طفولیت و بلوغ دارد هر وقت انسان نگاهش به خودش باشد و همه چیز را برای خودش بخواد طفل است چون مثل طفل عمل می‌کند غذا و لباس و خانه من! اما وقتی انسان بزرگ می‌شود دیگران هم برای او موضوعیت پیدا می‌کنند لذا بالغ می‌شود.

حالا وقتی این بلوغ و دیدن دیگران نظام پیدا کند می‌شود "فتی"

مثال: یک عده که به مسجد می‌روند فقط می‌روند و نماز می‌خوانند و برمی‌گردند اما یک عده می‌روند نماز می‌- خوانند و به کار بقیه در جهت منفی هم کار دارند مثل غیبت کردن و.. اما کسانی هستند که فکر می‌کنند چه کاری از دستشان بر می‌آید که برای آن مسجد انجام دهند. مثلاً نگاه می‌کنند ببینند کسی کمک می‌خواهد تا اگر در توان- اش بود به او کمکی بکنند. این روحیه جوانمردی است.

شاید کسی که نماز می‌خواند به بلوغ هم رسیده باشد اما آیین جوانمردی را ندارد.

خیلی از ارزش‌های دینی برای ما گم شده است شاید علت اش این است که انقدر موضوعات ضدارزش شیوع پیدا کرده همین که نمازمان را می‌خوانیم خدا را شکر می‌کنیم!

در توضیح حیا: ما راس جوانمردی را به شجاعت و تهور می‌شناسیم. در تمام موارد ذکر شده هم درجاتی از شجاعت لازم است. منتها اگر تمامی این موارد به عقل وصل نباشد تبدیل به مردانگی‌های با تعصب می‌شود. وقتی که حیا نباشد اینطور است چون حیا نشانه عقل است.

یعنی اگر بخواهد به فقیری پولی بدهد بیشتر از آن فقیر، او خجالت می‌کشد.. چون با عقل/حیا قرین است لذا نه تنها منت نمی‌گذارد بلکه خود را می‌تواند جای او بگذارد. لذا در روایت آمده اگر کسی بخواهد جوانمرد باشد اما حیا نداشته باشد خشونت دامنگیر او خواهد شد.

نقل‌های دیگری نیز در روایات در باب جوانمرد آمده است.

امیرالمومنین (ع) فرمودند: فتوت چهار رکن دارد ۱. عفو با توان ۲. بردباری در وقت خشم (برخورد های آنی از فرد گرفته شود). ۳. نیک اندیشی با دشمن. (توضیح: الزما لزومی ندارد که همیشه دشمن را بزنی چون بعضی‌ها فکر می‌کنند در هر حالتی باید با دشمن گلاویز شد. در حالیکه تدبیر امر باید دست تو باشد و حواست باشد تا دشمنی‌اش بیشتر نشود. فتوت با دشمن تراشی میانه ندارد. اگر کسی نظام رفتاری و فکری‌اش دشمن تراش است باید بداند از آیین فتوت دور است) ۴. ایثار کردن با وجود احتیاج (یعنی ترسی در این موضوع به خودش راه نمی‌دهد).

البته ظهور فتوت در زن و مرد متفاوت است و در واقع زنان فتوت پرورند. راهش هم این است که زن نترسد بالاخص از فقر نترسد. اگر نترسد باعث می‌شود که مردش راحت انفاق کند. لذا در روایات آمده زن در انفاق باید شوهر خودش را لحاظ بکند. حتی اگر خانمی خودش درآمد دارد خوب است سعی کند کردش را در انفاق دخالت بدهد چون خانم‌ها وقتی مستقل شوند آقایان هم مستقل می‌شوند خب بعدش فی امان الله رها می‌شوند! (نباید این اتفاق بیافتد) زن باید سعی کند که فتوت خود را از طریق مرد ابراز کند.

مثال: ما در جبهه به یک بنده خدایی برخوردیم که برایمان اینطور تعریف می‌کرد که من یک بچه ۳ساله‌ای داشتم که زمانی که در جبهه بودم از طبقه دوم خانه‌مان افتاد و فوت کرد. بعد ما یک مرخصی گرفتیم و رفتیم خانه.. اولش همه طبیعی رفتار کردند که ما نفهمیم اما کم کم متوجه شدیم و حالمان خیلی بد شد. هم بخاطر اینکه چرا به ما خبر ندادند و هم اینکه شاید چون من نبودم این خطر برای بچه‌ام ایجاد شد و از دنیا رفت.. خلاصه خیلی حالمان بد بود

تا اینکه یک هفته‌ای که گذشت خانم مان گفت مگر شما نمی‌خواهی بروی جبهه خوب پاشو برو! خلاصه ما را بیرون کردند تا بیایم جبهه.

این یعنی اینکه این زن فتوت خودش را از طریق شوهرش نمایان کرده است.

در داستان سوره دهر حضرت زهرا(س) هر دفعه از فرزندانشان اجازه می‌گیرند و همه‌شان اهل فتوت هستند برای همین مکالمه‌های بسیار آموزنده‌ای بینشان رد و بدل شده است.

در توضیح اینکه به حضرت علی(ع) لقب فتوت داده‌اند: در جنگ احد وضعیت اینگونه شد که همه فرار کردند و رسول را تنها گذاشتند و نقل کرده‌اند تنها کسی که ماند و از جان رسول خدا(ص) محافظت کرد امام علی(ع) بودند برای همین گفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار.

اخلاص خیلی مهم است.. اینکه انسان بتواند دورین را از خودش خالصانه معطوف به دیگران کند کار بسیار دشواری است چون ما هر ارتباطی که با دیگران برقرار می‌کنیم در پس آن نیازی در خود ما هست حالا اگر کسی نسبت به این موضوع تفوق پیدا کند خیلی مهم است.

کسی که جوانمرد است فقط خدا را در نظر می‌گیرد و تنها او را محل رفع نیاز خودش را فقط خدا می‌داند.

ما خیلی وقت‌ها به خودمان توصیه می‌کنیم وقتی حرف می‌زنی برو جلو آینه حرف بزنی تا ببینی مثلا وقتی حرف می‌زنی و بچه ات گوش نمی‌کند چرا اینطور است! خب معلوم است با این طرز حرف زدن بچه‌ها به حرفت گوش نمی‌کند. من به بعضی‌ها می‌گویم گاهی یک ربع گفتگو با همسرتان را ضبط کنید و بشنوید.. واقعا فاجعه است. حالا بعد آینه را هم می‌توانید ضمیمه کنید. آدم بعضی از اوقات از خودش خبر ندارد.

زن محل بروز حسن و زیبایی است. گویا در عالم توقع از زن پراکندن زیبایی است.

بطور کلی نکته‌ای که هست این است که نوع تربیت خانم‌ها در جامعه ما مردانه است. از دبیرستان و راهنمایی دختران مردانه بزرگ می‌شوند و لذت‌آستانه تحمل‌شان(صبرشان) پایین است.

محسن یعنی کسی در رفتار و ابزار باورهایش هنرمندانه عمل می‌کند و به کار خود جلوه می‌دهد مثل لقمان و یوسف(ع). در قرآن انبیاء به محسنین معرفی شده‌اند. اینکه ما موضوع فتوت را جنسیتی کردیم به اقتضاء بحث بود و الا در قرآن خدا انبیاء(که مرد بوده‌اند) را بعنوان محسن معرفی کرده است.

یک سری از صفات راه میانبر خوبی برای محسن پروری و یا محسن شدن است. شاید بتوان گفت بهترین صفت، اولین صفت و.. در این موضوع "صبر" است.

القا صبر و آموزش صبر و نبریدن، محسن پرور است. اینکه بچه‌ها در پرغو بار نیابند باعث می‌شود صبر در آنها تقویت شود.

توضیح بیشتر حیا: بعضی از واژه‌ها تعریف بردار نیستند مثل حیا در هرزبانی بروید نمی‌شود آن را ترجمه کرد. حیا حالت یا صفتی است که جسارت فرد را نسبت به یک عمل کنترل می‌کند. مثلا در مورد امام سجاده(ع) فرزدق عنوان کرده است امام سجاده(ع) از حیا چشم‌اش را پایین می‌انداخت و مردم را نگاه نمی‌کرد اما مردم به جهت هیبت امام چشم‌شان را پایین می‌انداختند و لذا کسی جرئت نمی‌کرد حرفی بزند تا اینکه آقا لبخندی می‌زدند و آن‌ها شروع به صحبت می‌کردند.

حالا نتیجه بحث امروز: ما باید هم خودمان فتوت داشته باشیم و هم بچه‌هایمان را اهل فتوت بار بیاوریم. پرسیدند چگونه؟ گفتیم با القاء صفت صبر و یا حیا. این صفات تومانی هستند. برای همین ماهواره که حیا را از بین می‌برد جوانمردی را نیز از فرد می‌گیرد. در نتیجه هر چیزی که صبر یا حیا را بشکند، جوانمردی را از بین می‌برد.

من می‌خواهم شما را در مواجهه یک سوال مهم قرار بدهم و فکر کنید که این سوال را خیلی جدی دارم از شما می‌پرسم.

خیلی سوال جدی و مهمی است برای همین به این سوال فکر کنید و تا وقتی که به جواب نرسیدید آرام ننشینید.. آنقدر پیش بروید تا به جواب آن برسید. شده از هر کسی که شد پرسید یا کتب را به قصد جواب آن مطالعه کنید.

قصد کنید که به صورت واقعی جواب این سوال را جدی پیدا کنید و سائل حقیقی این سوال بشوید.

سوال این است: اراده وجه خدا کردن یعنی چه؟ چگونه انسان می تواند اراده وجه خدا کند؟

بصورت جزئی چهار تا سوال می شود: اراده چیست؟ وجه چیست؟ اراده وجه خدا چیست؟ چگونه می توان اراده وجه خدا کرد؟

علت اش این است که اراده وجه خدا در انسان فعلی است که اگر برای هر کس تحقق پیدا کند دستور خدا به پیامبر اوست که پیامبر پیوسته با او همراه باشد.

قانون این سوره: (طبق آیه ۲۸) پس باید بینیم این چه ویژگی ای است که رسول را همراه شما می کند؟ چون همراه بودن رسول به این معناست که تمام مواهب او از وحی و عصمت و .. رسول نیز همراه او می گردد.

این سوال، سوال زندگی تان باشد و به آن فکر کنید. بنظرم جواب این سوال شاه کلید سوره دهر است که ابرار را ابرار می کند و انسان را با مقربین محشور می کند.

بنظرم این سوال خیلی مهم است. من خودم بعد از چهل و اندی سال فهمیده ام که این سوال زندگی من بوده است و البته الان هم دارم با خودم می جنگم تا این سوال زندگی من بشود! هنوز دعا و طلب ما به مرحله اراده نرسیده است.. مثل همون کسی که گفت غلام من تشنه شناس است و او را بردند در مهمانی و دیدند هرچقدر همه تشنه می شوند غلام چیزی نمی گوید تا اینکه بالاخره یک نفر اعصابش خرد شد و بلند شد آب خورد آن وقت غلام به صدا درآمد و گفت: او تشنه بود.

این یعنی اراده! بقیه طلب داشتند اما راده نداشتند. اراده همراه با عمل است.

ما خیلی چیزها را از خدا خواستیم اما به حد اراده نرسیده ایم. پشت هر عملی اراده است.. حالا اینکه یک عده وجه خدا را اراده می کنند معلوم نیست چه معنی دارد..

برای اینکه این سوال همه مان بشود و به جواب آن هم برسیم صلوات

هر کس حرف من برایش مبهم بود آیه ۲۸ را چندبار بخواند.

آیات را ادامه می دهیم چون در ادامه هم نکات جالبی دارد.

آیه ۲۹: من نمیدانم بین این وجه با وجه آیه ۲۸ ارتباط هست یا نه. البته بعید نیست. می‌توانید این را هم در اولویت مطالعه خود قرار دهید.

آیه ۳۱: و باز نمیدانم چرا وقتی خدا از فتوت حرف می‌زند (دیگر خواهی) ثواب بهشت‌اش را اینگونه توصیف می‌کند.

خیلی جالب است که در اینجا اساور آمده است. اساور به معنی دست بند است. حالا واقعا چه نیازی به این هست و همینطور به لباس‌های سبز. این آیه خیلی آیه جالبی است که سرادق آورده است.

پس سوال بعدی هم این است که چرا وقتی خدا حرف از فتوت می‌زند پاداش‌هایش اینگونه است.. پاداشش النگو و لباس سبز و اینها؟ پرا لباس مهم می‌شود

اصلا خود لباس دو وجه دارد. لباس به وجه دیگری درست می‌شود چون قشنگی لباس به این است که دیگری آن را می‌بیند.

چون بالاخره ما باید منطقی درباره آیات عذاب و نعمت داشته باشیم. اگر نسیه باشد که خب بعدا آن را می‌بینیم اما اگر منطقی تدبری ما این باشد که این‌ها نقدا هستند، لازم است که در این دنیا دیده شوند اینطوری دیگر جریان متفاوت می‌شود.

پس حالا راجع به این سوال هم فکر کنید که چرا وقتی کسی خوبی می‌کند پاداشش لباس و تعیین می‌شود.

این نشان می‌دهد که این عمل از جنس لباس است. فتوت از جنس لباس است.

همین آیه ۳۱ می‌تواند به ما مهارت‌های فتوت بدهد که مثلا من می‌توانم برای کسی لباس حریر باشم، لباس سبز باشم و... در واقع این آیات دارد عکس العمل عمل خودت را به تو نشان می‌دهد ازینجا تو می‌توانی عمل خودت را هم بفهمی.

ما می‌توانیم به این اصول قائل باشیم

۱: هیچ کدام ازین آیات نسیه نیستند.

۲. آیات جزا و پاداش از جنس عمل هستند.

۳. مشاهد عمل از یک مرتبه ملکوتی است.

۴. به همین دلیل به صورت جزئی و تفصیلی عمل است.

۵. از ویژگی عمل می توان ویژگی و خصوصیت آن عمل را احصا کرد.

اگر نگاه ما اینطور باشد آیات بهشت و جهنم آیات معیار می شوند.

خدایا به ما معیاری برای عمل ما اعطا کن که بتوانیم عمل خود را به نسبت آن انجام دهیم. صلوات

الحمدلله به برکت این صلوات ها مطالب بسیار خوبی بر جمع ما نازل می شود. برای اینکه توفیقاتمان روز افزون شود

صلوات

۱۴ صلوات راجع به احوال و اصلاح حالاتمان بفرستیم.

۱. برای اینکه حالات ما اصلاح شود و بواسطه ارتقاء آن مطالب خوبی را بفهمیم و به دنبالش ارتقاء عمل هم

پیدا کنیم صلوات

۲. میدانید انسان بند به حالش است بعضی وقتها خوب است بعضی وقتها بد است برای این که انشالله آدم‌هایی

که در سال کلا حالشان بد است خوب بشود **صلوات**

۳. خیلی از بیماری‌هایی که ما داریم و می‌شناسیم به خاطر حالات و خیلی از آسیب‌ها نیز به خاطر حالمان

است برای برطرف شدن بیماری‌های حالمان **صلوات**

۴. یکی از مهمترین حال‌هایی که خیلی منفی هم هست افسردگی است که یک مرتبه مثل یک ابر سیاهی

زندگی آدم را می‌گیرد و یک حالت ناامیدی در فرد ایجاد می‌کند. برای اینکه این حالت در افراد رفع بشود

صلوات

۵. یکی از حالاتی که خیلی هم بد است حال غفلت است که انسان خیلی چیزها فراموشش می‌شود (نسیان) در

این حال سرخوشی به آدم دست می‌دهد که فرد را حواس پرت می‌کند برای دور شدن سرخوش بودن که

حاصل غفلت و نسیان است **صلوات**

۶. یکی از مشکلات ما این است که حالاتمان خیلی نوسان دارد یعنی از یک جایی به حس خوب یا بد، بالا و

پایین بشود برای تعادل داشتن و نداشتن نوسانات **صلوات**

۷. حال آدم مثل نبض است بعضی وقتها حال آدم تب دارد تند می‌زند یا ضعف دارد کند می‌زند برای این که

از روی حالات بیماری خودمان را کشف کنیم (معیار تشخیصش فلق است) و آن را درمان کنیم **صلوات**

۸. یکی از مواردی که خیلی از ما به آن مبتلا هستیم این که سعی می‌کنیم حال خوشمان را مخفی کنیم و به

دیگران نشان ندهیم. برای اینکه بخل مان در ابراز حالات مان به دیگران مهار بشود **صلوات**

۹. یکی از کارهای خیلی خوبی که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که در جمع‌هایی که هستیم بوسیله حال

خوب حال بقیه را هم خوب کنیم برای اینکه از حالت القائی خوب، حال دیگران را خوب کنیم **صلوات**

(این طلب و دعاست که باید آن را خواست)

۱۰. حالات به تدریج تبدیل به ملکات می شوند یعنی اگر یک نفر در طول هفته حالش بد باشد و هفته بعد هم همین طور حالش تبدیل به ملکه می شود برای تبدیل شدن حالات خوب ما به ملکه و تبدیل نشدن حالات

بدمان به ملکه صلوات

۱۱. هرکسی در این زندگی یک حالی دارد حالا اگر قرار شد کسی مراعات حال دیگری را بکند باید او را درک کند.. برای این که حال آدم‌ها را بشناسیم و درک کنیم صلوات

۱۲. برای این که بدترین حال هایی که داریم در ذهن بیاوریم و نشانه گذاری کنیم و برایش دعا کنیم تا در ما از بین برود صلوات

۱۳. در مورد حال خوب هم همین طور.. برای اینکه دعا کنیم تا همین امشب با از بین رفتن حالات بد، حالات خوب جایگزین بشود صلوات

۱۴. مطالب راجع به حال خیلی زیاد است و توصیه می شود بروید مطالعه کنید و نسبت به آن علم پیدا کنید مثلا کشمش و انار برای خوب شدن حال خوب است برای اینکه نسبت به این موضوع علم پیدا کنیم صلوات

۱۵. راجع به برخورد با دیگران باید مطابق حالشان برخورد کرد و برای عوض کردن حال آدم‌ها باید با فرمول پیش رفت. کلا آدمها را ما به دو دسته تفکیک می کنیم بعضی ها خوش حالند بعضی ها بد حالند برای اینکه

همیشه خوش حال باشیم صلوات

آدمی که با خودش دعوا دارد بد حال است و آدمی که با خودش دعوا ندارد خوش حال است.

قاعده این است که هر موقعی به کسی شروع کردید به گیر دادن ببینید کجای یقه خودتان را گرفته اید! خودتان را رها کنید او را هم رها می کنید.

بحث حال خیلی مهم است با این که حال ارزشش از صفت کمتر است اما مثل لباس است.. به آدم هویت می دهد. قشنگی و زشتی آدم‌ها در حالشان مشخص است.

اگر کسی ایمان داشت و رسالت داشت ناراحت شدنش اشکال ندارد زیرا در نماز شب برایش دعا می کند و حس سازندگی دارد. اگر شما توانستید بگویید از دست این ناراحتی ولی الان ناراحت نیستیم شب که نماز شب می خوانم ناراحتیم.. زیرا ناراحتی یک موقعی انعکاس پیدا می کند اما یک موقعی اختیارس است.. رسول اختیار می کند و قابل کنترل است لذا می شود که یک مرد خدایی در میدان کارزار مجاهدانه و صبورانه بجنگد ولی شبش زار زار گریه کند چون ناراحتی اش را در خودش ذخیره کرده و در آنجا عقده هایش را باز می کند.. این آدم است که اختیار دارد

حالات بد خود بخود می آیند و کاریش نمی شود کرد و دست خودمان هم نیست. هر موقعی به هر دلیل حالمان بد شد بلافاصله وضو بگیریم و دو رکعت نماز بخوانیم چون با نماز حال انسان متعادل می شود.

مثل فکر بد که می گوئیم برای از بین رفتنش صلوات بفرستد، هرچقدر هم فکر بد ادامه پیدا کرد صلوات بفرستد... آنقدر بفرستد تا از ذهنش برود.

حال حالت انعکاس یک اتفاق مثل یک درد است بعد یک مدت انسان دردش تسکین پیدا می کند. نماز هم برای انسان این کار را می کند.

سوره مبارکه الاسراء

در سوره ۴ داستان گفته شده است که البته نمی شود گفت داستان! باید گفت مثل. اولی اصحاب کهف است و بین داستانها هم آیههایی آمده است. فضای دوم داستان دو مرد است که به جای این که هر دو یک باغ داشته باشند اما یکی از آنها دو تا باغ داشت. تصویر سازی که در این داستان انجام می شود خیلی خاص است و راجع به این تصویر سازی باید تامل کرد که خدا چرا این گونه تصویر سازی می کند. خیلی هم بارها خوب بوده.. دو تا باغ سر موعد و به موقع بار می دادند و اینقدر هم این بارش کافی و وافی بوده است که اصلا احساس نمی شده که در کار محصول دهی این باغ کم میگذارد. یعنی این باغ در نهایت حالت بهینه محصول می داده است و بین این دو نهره بوده است.

محاوره یعنی باهم گفتگو می کردند وقتی می خواهد بگوید دو هم سطح باهم صحبت می کنند محاوره می گوید اما قال برای گفتگوهای اعتقادی به کار می رود. (۳۴)

فکر می کرد همیشه این باغها برایش باشد و این که چرا دنبالش این حرفها را زده.. اما دنباله اش حذف شده است (۳۵)

فکر نمی کنم قیامت باشد. این دو گزاره ربطی به هم ندارند. امید به خدا هم در او در حد عالی است! (۳۶)

این موضوع در جامعه عرف می شود.. که مثلا آدمهایی که دارا هستند اینها هدایتشان بیشتر است و هم در دنیا به آنها خوش می گذرد و هم در آخرت. چون اینطور فکر می کنند از آنجا که اینها در دنیا درد نکشیده اند پس در آخرت هم دردی ندارند! این طرز تفکر به خاطر این است که خوشی آخرت را معادل خوشی دنیا گرفته است و آخرت را امتداد دنیا می داند.

حس من نسبت به مرگ حس آینده است برای همین وقتی هم که به ۶۰ یا ۷۰ سال می‌رسم همین حس را دارم و بین خودم و مرگ یک فاصله می‌بینم، در صورتی که مرگ همراه انسان است. به خاطر همین است که مرگ نمی‌تواند ما را متنبه کند. در صورتی که امیرالمومنین (ع) می‌فرماید مرگ برای موعظه کافی است. اگر کسی مرگ خودش را باور داشت هیچ گونه اختلاف خانوادگی در هیچ سطحی رخ نمی‌دهد.

بحث احساس است نه فیلم در آوردن ظاهری لذا وقتی آدم احساسش از طرف مقابل خوب بشود رشد می‌کند چون همه احساس بد آدم برای این است که فکر می‌کند یک نفر جلوی رشد او را گرفته است!

آیه ۳۶: احساسم این است که این چشم و دست و پا همیشه کار می‌کند محال است که از دست بروند وقتی مرگ نزدیک نباشد می‌گویم بعد از ۱۲۰ سال هم اگر رفتم خدا بهترش را می‌دهد!

این سوره موشکافانه راجع به مرگ تذکر می‌دهد یعنی سطح تذکرش از سطح معمولی بالاتر است.

رفتارها، باورها، صفات و حالات ما به خاطر این که عبد خداییم باید تحت عبودیت باشد. اگر انسان در این حالت ناراحت شد غمش غم انبیا می‌شود و با انبیا هم محشور می‌شود ولی خیلی وقت‌ها اختلاف سلیقه است در طعم غذا و رنگ پارچه و.. این‌ها عقاید نیست.

وقتی احساس بالا و پایینی کنی به طور طبیعی در مقابل او گارد می‌گیری و گوش نمی‌کنی و این باعث می‌شود اگر فرد حرف درست هم بزند نمی‌شنویم.

اگر کسی نماز نخواند ما فکر می‌کنیم که هیچ کاریش درست نیست و کار ما که نماز می‌خوانیم درست است در صورتی که ممکن است یک سری از کارهای کسی که نماز نمی‌خواند از ما بهتر باشد و به خاطر همین امام حسین (ع) اگر حرف درستی از یزید می‌شنید در باره آن مقابل او گارد نمی‌گرفت.

در برخوردهای اجتماعی آدم یک مرتبه سرش را بلند می‌کند می‌بیند اخلاق بدی پیدا کرده است چون دور و برش همه اخلاقشان بد بوده و می‌بیند که هیچ جای خوبی برای خودش نگذاشته است مثل رانندگی در تهران که همه سبقت می‌گیرند علتش این است که این پیام‌ها در ذهنش است که باید برخورد مقابله به مثل بکند اما این طور نیست اگر درست رفتار کنی دیگران هم یاد می‌گیرند.. تواضع یاد گرفتنی است.

آدم‌هایی که دچار افراط و تفریط می‌شوند که با دشمن تواضع می‌کنند و با دوست متکبر می‌شوند. آدمی که دچار افراط میشود همیشه یک جایی دچار تفریط شده است و آدمی که دچار تفریط شده یه جایی دچار افراط شده است.

نشانه موحد بودن یک انسان اعتقاد او به مرگ است یعنی میزان توحید آدم‌ها را می‌شود با میزان اعتقادشان به مرگ سنجید. از اول سوره آیات این طوری است که یک چیز می‌گوید اما خدا یک جور دیگری برداشت می‌کند و این نشان می‌دهد که عدم شناخت مرگ، شاخص شرک به توحید است اما هر چه آن را نزدیک ببیند میزان توحیدش بیشتر است.

آیه ۳۷ تا

محاوره در این داستان خیلی حرف دارد یعنی این که آدم باید اهل گفتگو باشد حتی با مخالفش.

یکی از سوالاتی که اینجا مطرح می‌شود این است که این بنده خدا که طرف مباحثه بود چرا این جوری حرف زد. جوابش این است که فطرت پاک وقتی به همچین حالتی را می‌بیند آن حرف را می‌زند (۴۰)

عسی این جا به معنی شاید است..

حقیقت مطلب این است که دریافت انسان و استمرار آن وابسته به خدا است زیرا خدا و اراده او دائمی است.. لحظه به لحظه است و این دائم بودنش زمان‌دار نیست. لحظه به لحظه عنایت می‌شود و اگر انسان کاری بکند مثلا با چشمش گناه کند چون از حیطه عبودیت خارج شد باید بترسد از این که نابینا بشود یعنی تو با چشمی گناه می‌کنی که اراده خدا در آن است. اراده خدا از غضب خداست منتها هر موجودی ارتباطی باخالق دارد که ممکن است قطع شود. اگر من نسبت به مرگ این طوری فکر کنم که دور نیست.. همین مقدار که خدا اراده کند چشم من در لایه برزخی برود همان موقع مرگ اتفاق افتاده است.

چون نعمت را خدا داده کار خوب هم مال خداست آن نعمت هم قوامش به خداست یعنی فعل خیر در هیچ حالتی از خدا منقطع نیست. اما برای ما خدایمان از نعمت جداست خدا عین نعمت نیست اگر خدا عین نعمت بود اتفاقی که می‌افتاد این بود که بین خودمان و مرگ فاصله نمی‌دیدیم. هر لحظه دارد عنایت صورت می‌گیرد و هر لحظه اقتضاء مرگ است.

آیه ۴۴:

اسم این را ولایت می‌گویند. ولایت مراحل دارد محبت، مودت، ولایت، ولایت.. و در قرآن فقط در این سوره در مورد ولایت صحبت کرده است.

ولایت یعنی این که هیچ موجودی هیچ قوه‌ای و حولی برای تغییر ندارد مگر این که در لحظه آنا به او افاضه می‌شود و اگر آدم این را قبول کند یک سری نعمت خواهد داشت حالا نسبت من به این دارایی مثل چشم‌ام نبود که قوه بینایی‌ام برای خداست بلکه احساس می‌کنم که دست خودم است لذا به خودم اجازه می‌دهم گناه کنم و بعد بگویم یک زمانی توبه خواهم کرد و این توبه را هم به تاخیر می‌اندازد.

این آیات راجع به آدم‌های موحد کج و کوله است.

اینجا می‌گوید نعمتی که به شما داده شده است، افاضه لحظه‌ای است و موت و حیاطش در لحظه اتفاق می‌افتد لذا اگر برای آن اقتضا حیات بگیرید با گناه ممکن است از بین برود و دیگر هم نیاید مثلاً با گناه کردن چشم ممکن است نور واقعی که خدا به او داده قطع بشود یعنی نور باطنی‌اش همان موقع قطع می‌شود زیرا اقتضای دریافت حیات را از دست داده است.

روایت: نگاه به نامحرم تیری از جانب شیطان است که او را نابینا می‌کند یعنی همان موقع حیاتش سلب می‌شود.

حالا اگر یک نفر نعمت مادی هم پیدا کرد اگر از همین مسیر، توحیدش او را به خدا وصل کند خدا آن نعمت را برای او تجدید و بیشتر می‌کند اما این قسمت که هر چیزی که خدا داده یک اقتضایی برای ماندگاری هست یا برای نماندن توحید است.

بحث کفر و شرک خیلی باهم ارتباط دارد. شرک زمانی رخ می‌دهد که مبنای باوری فرد متفاوت باشد یعنی فرد درون خودش هم به خدا باور داشته باشه و هم به دنیا اعتماد داشته باشد و لذا به یک سری از عقاید هستی اعتقاد ندارد.

شرک خصوصیتش این است که آدم را به هم می‌ریزد و انسان را از حالت یکپارچگی درآورده و بهم ریخته می‌کند یعنی اعضا و جوارح تحت یک نظام واحد عمل نمی‌کنند لذا به خلاف شکر است شکر یعنی اعتقادات و باورهایش در راستای هم عمل می‌کند. ولی شرک به جور عمل می‌کند درحالی‌که چیز دیگر می‌خواهد. هر کسی در درون خودش احساس بهم ریختگی داشت این شرک است. این که انسان احساسش با باورش یکدست نمی‌شود این شرک است بعضی وقت‌ها فکر می‌کنیم که شرک راجع به این است که خدا دوتا است.. اما شرک این است که نظام یکپارچه انسان از همراستایی با حق منحرف شود.

در این حالت علم فرد در راستای باور و عمل‌اش نیست بلکه اینها از هم جدا هستند لذا باید برای دوری از شرک

علم را قوی کرد.

ولایت و ولایت هر دو مصدر وکی است. در قرآن فقط ولایت داریم. وقتی فتحه بر سر واو می آید نشانه آرامش و سکونت است یعنی جلوه رحمانی و وقتی کسره می آید شدت و حدت است جلوه جلال و جبروت است.

ولایت بیشتر در روایات آمده بنابراین ظهور ولایت در بیرون را ولایت می گویند.

معادل ولایت نظام سازی است و معادل ولایت جریان سازی است.

یک نفر وقتی جهاد می رود امکان شهادت دارد یعنی اختیارا خودش را در معرض مرگ قرار میدهد.

اما چطور میشود که یک انسانی با دست خودش، خودش را در معرض فنا و هلاکت قرار بدهد و نعمت‌ها را سریعتر از اجل از دست بدهد؟

اولا استمرار نعمت‌های مادی نعمت‌های معنوی است و اگر کسی تحت ولایت خدا نعمتی را از دست بدهد خدا حمایتش می کند بعد معلوم می شود که مراتب دیگری از حیات وجود دارد که ما آن را نمی شناسیم و در آن مراتب حیات بهتر جاری است و باید ما تشنه آن باشیم و یک موقعی با جهاد به آن دست می یابی یا یک موقعی با استفاده از نعمت‌ها.. به خاطر همین اگر یک نفر هم از دنیا رفت خوش به حالش! زیرا نعمت‌هایش به بقا تبدیل شده است. کسی هم که جانی است در هلاکت است حتی همین الان که جنایت می کند.

قرآن می فرماید انسان هایی که کافرند به ظاهر زنده اند در واقع مرده اند در واقع قرآن حیات را وابسته به ایمان می داند. یعنی آدم کافر چشم و گوش ندارد بنابراین ادراک ندارد.

جمع بندی:

قصدمان این است که بحث هایمان به مهارت تبدیل شود

مهارت این هفته ذکر مرگ است و ذکر لا حول و لا قوه الا بالله است یعنی فاصله خودش با مرگ را نزدیک ببیند.

روایت: حد نساب این که بشود گفت یک مومن مومن است این که حداقل روزی بیست بار یاد مرگ کند یعنی فاصله خودش و منعم را کوتاه ببیند. اراده وجه یعنی این که خداوند در هر نعمتی حاضر است و انسان در هر نعمتی به ملاقات خدا می رود.

روایت: چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل و بعدش خدا را دیدم. یعنی نعمت نیست مگر به حول خدا.

مرحله اش این است که انسان می‌داند که به حول خدا کاری را انجام می‌دهد ولی یک موقعی می‌گوید لا حول ولا قوه الا بالله.

(آیه ۴۴) انتهای هر نعمتی خداست. عاقبت هر نعمتی، سر هر نعمتی، وسط هر نعمتی خداست.

وقتی قوت غیر خدا نیست هر قوتی غیر خدا نیست و ثواب و عقبی هم غیر خدا نیست.

این خیلی مهم است که فاصله ما با خدا همان نعمت است.. قوت اون نعمت خداست.. قدرت اون نعمت خداست. ملاقات خدا در هر نعمتی برای انسان ممکن است و اگر این اتفاق بیفتد خدا همیشه برای انسان حاضر است و هیچ موقع غایب نیست.

مشکل ما این است که خدا دور است فلذا نمی‌شود با او مناجات کرد.

تمرین: اراده وجه یعنی آیه ۴۴ زیرا ذخیره قبر و قیامت ماست و ادامه اش آیه ۴۵ است.

خدا از جهت عاقبت بهتر است یعنی کسی که خدا برایش تعریف شده باشد و به خدا رسیده باشد عاقبت برایش بهتر است البته خیرش به معنی انحصار و حصر است.

شما در هر نعمتی تحت نظام ربوبی خدا هستید و حق در آن جاری می‌شود که هست و اگر آن قطع شود دیگری چیزی نیست.

انسان با دنیا فاصله‌اش با خدا زیاد می‌شود و بی دنیا فاصله‌اش با خدا کم می‌شود و انسان باید تعلق خود از دنیا را بگیرد تا با خدا نزدیک شود.

برای ملموس شدن این جریان باید مرتب داستان باغ را مرور کرد.

علت اینکه از طلب به اراده و عمل کم می‌آوریم به خاطر این است که هوای نفس او را می‌گیرد و ازین رو امیال خودش را در کار دخالت می‌دهد. این در سوره جائیه مطرح می‌شود.

اگر کسی توانست مخالف امیالش حرکت کند ضعف اراده نمی‌گیرد و به چیزی که علم پیدا کرد عمل می‌کند.

هنالک اسم مکان است و به مراتب اشاره می‌کند. در نظام مراتب ظاهرا این طور است که خیلی چیزها در اختیار شماست ولی این به نظامی از حقیقت اشاره می‌کند که همه قوامش به خداست. هنا مربوط به مرتبه اشیا است نظام

مراتب را می‌گوید و نظام مراتب به جایی می‌رسد که همه موجودات همه سببشان را از دست می‌دهند مثل خواب ولی علم بدست می‌آورد نه به صورت معمولی و این در نظام اسباب نیست.

هنالك می‌شود به جایی بالاتر از عالم خیال . و اونجا هیچ اتفاقی نمی‌یافته مگر به خواست و اراده خدا

اذکار یک سری اثرات تکوینی دارند یعنی یک وضع درونی برای انسان وجود دارد که آن ذکر دارد و اگر ما ذکر هم به زبان می‌گوییم برای این است که قلبمان یاد بگیرد.

دعا کنیم که بزرگترین حقیقت هستی را که توحید افعالی است که مربوط به فعلیت خدا است و هر لحظه بدون واسطه عمل می‌کند و این را که همه جا هست بفهمیم و از زندگی لذت ببریم.

انسان در سهمیه سالانه اش یک شب قدری وجود دارد. هر انسانی در سهمیه سالانه اش یک شب قدری را برای او نوشته اند به این معنا که یک شبی دارد که بهتر از هزار ماه است و همه هم بدون استثنا آن را دارند حالا ممکن است این شب قدر را درک نکنند به این معنا که بفهمند که این شب، شب قدر است و ممکن هم هست که متوجه نشوند. حالا مطلبی که مطرح کردیم این بود که هر شب می تواند برای انسان شب قدر باشد لذا اگر انسان در یک شبی یک تغییری بکند و وضعیت آن سال اش را تغییر دهد طبیعتا شب قدری که درک می کند یازده است نه ده یعنی از ده رفته یازده یا از یازده رفته دوازده و ليله القدر خیر من الف شهر اش می شود یازده بنابراین همه شب ها و روزهایش به شب قدر متصل است و اگر این را درک کند به طور طبیعی شب قدر را درک کرده است حالا برای اینکه ما قدر شب قدر را درک بکنیم و برای این که بدانیم خدا یک شبی گذاشته که بهتر از یکسال است **صلوات**

ان شاء.. دستاوردهایی که هر سال به واسطه شب قدر بدست می آوریم حفظ شود یعنی از دست نرود. به خاطر همین آدم همیشه باید بین خوف و رجا بماند برای اینکه ان شاء الله دست آوردهای شب قدرمان را حفظ بکنیم **صلوات**

بعضی از روزها و شبها مثل اربعین که متصل به اهل بیت (ع) است بخاطر عنایتی که خدا به اهل بیت دارد برای همین آنها می توانند ویژگی ها و اتفاقات خاصی را برای انسان رقم بزنند و به همین خاطر آدم نباید خیرات دست کم بگیرد زیرا ممکن است مسیر او را تغییر دهد. برای این که هیچ خیری را از دست ندهیم **صلوات**

شب قدر آدم را چشم انتظار می کند هم به این عنوان که نمی داند شب قدر واقعی کدام است و هم اینکه کدام خیری در روز، شب قدر را شارژ می کند به خاطر همین کسی که می خواهد شب قدر داشته باشد باید هر لحظه اش قدر و اندازه داشته باشد. برای این که هر لحظه ما قدر داشته باشد **صلوات**

یک کتابی است به نام عیون الحکم و المباحث که خیلی جالب است. در این کتاب روایات مربوط به امیرالمومنین (ع) یک دست آورده شده است. این کتاب در سی دی جامع الحدیث نیز موجود است. از خصوصیات این کتاب این است که روایات را بر اساس ادات عربی آورده است مثلا روایاتی که با کیف، اذا، متی شروع می شود مثلا ریز

شده در استفهاماتی که امیرالمومنین داشتند، زمان‌هایی که داشتند، چه موقعی چه داشتند و.. خلاصه خیلی جالب است و نکات جالبی دارد و کتاب بسیار خوب است. به ذهن من رسید که اول جلسات بعضی از روایات‌های این کتاب را برایتان بخوانم و همین باعث بشود که تشویق بشویم که برویم روایات را مطالعه کنیم.

چند روایت از کتاب مذکور:

این روایات برای زمانی است که حضرت در مورد اذا صحبت می‌کند و این نویسنده صد و نه تا اذا از امیرالمومنین جمع کرده است مثلاً: اذا اراد الله بعبد خيراً افوابطنه و فرجه. زمانی که خدا اراده کند به بنده‌ای خیر دهد او عقیف می‌شود یعنی از حرام‌هایی که مربوط به انسان است دور می‌شود.

اگر خدا (هنگامی) برای کسی خیری را اراده کند، آن خیر را به او الهام می‌کند مثلاً قناعت کردن را و همسرش را برایش اصلاح می‌کند. یعنی به هر حال زوج صالح نسیب انسان شدن نیاز به عقبه‌ای دارد یعنی حتماً باید یک کاری بکند که خدا برایش خیری را مقدر کند.

اذا كنت جاعلاً و فتعلم: اگر نادان بودی بیاموز یعنی همین مقدار که فهمیدی نادانی برو یاد بگیر. نوعاً آدم‌ها می‌فهمند که نسبت به خیلی چیزها نمی‌دانند و نوعاً خیلی از این روایات بدهیات است.

سوره مبارکه کهف

این سوره سوره‌ای است که انسان را به مقام شهادت می‌رساند و این البته یکی از ثواب قرائت‌های مطرح شده در سوره نیز هست.

این سوره صحنه‌های چهار دسته عمل را نشان داد که دو دسته را دیدیم و کار کردیمو

گروه اول مربوط بود به اصحاب کهف بود. بحث فتنه، تشکیل جمع، ایمان الهام‌های قبلی و.. اینها را مطرح کردیم تا رسیدیم به موضوع دوم.

دو تا رجل را ذکر می‌کند البته یکی از دوستان روایتی از اصول کافی در آورده که یکی از این دو نفر امیر المومنین (ع) و یک نفر دیگر است و این روایات از باب جعل است یعنی از باب این که یک مصداقش این است در حوزه تفسیر نیست در حوزه تعیین مصداق است.

داستان این است که دو تا رجل در کنار هم قرار می‌گیرند و یکی باغ خیلی خوبی داشته و باهم صحبت می‌کردند.

آیات را گفتیم تا رسیدیم به آیه ۴۵: این مطلبی که اینجا آمده در جاهای مختلف قرآن هم بیان شده مثل سوره حدید که برای زندگی دنیا یک مثلی می‌زند که دنیا این است که یک آبی از آسمان نازل می‌شود که با نبات الارض مخلوط می‌شود و یک رویشی پیدا می‌کند و بعد از اینکه به نهایت رسید خشک می‌شود و به حدی که هیچ اختیاری ندارد و باد او را به اطراف می‌برد و این مثل حیات دنیا است یعنی هر چه که در دنیا قرار دارد یک نقطه آغاز و یک نقطه پایانی دارد حالا اینکه این کجا می‌رود بستگی به حالتش دارد. دو حالت دارد که جز مال و بنون است که جز حیات دنیا است مثل گیاه که عطر و زیبایی داشته و وقتی از بین می‌رود دیگر هیچ چیزی از آن باقی نمی‌ماند ولی یک موقعی تبدیل به باقیات الصالحات می‌شود یعنی مثلاً آن گیاه بذرش می‌ماند و بذر این جوری که هر گیاهی ۳۰۰ برابر به بالا بذرش می‌ماند. هر آنچه که در دنیا است اگر تبدیل به یک بقایی شد می‌ماند و اگر نشد هم از بین می‌رود مثل گیاه. آیات بعدی همین موضوع را می‌برد در بحث قیامت.

انسان‌ها این جا دو گروه می‌شوند. وقتی حیات دنیا را می‌بینند یک عده می‌گویند بعد از حیات دنیا دیگر زنده نمی‌شویم اینجا در جواب به آنها است که همان طور که یک خلقی داشت و یک آبی آمد و نبات الارض شد دو مرتبه هم زنده می‌شود اما سبک زنده شدنش فرق می‌کند اما به هر حال کما خلقنا اول مره است. ولی وقتی حیات دنیا را می‌بیند گول می‌خورد و فکر می‌کند بعد از مرگ تمام می‌شود ولی قرآن می‌گوید که اینگونه نیست.

اتفاقی که در آن می‌افتد این است که کتاب اعمال انسان را برایش می‌گشایند. اینجا دیگر مشرکین را وقتی نگاه می‌کنی آن‌ها را مشفق می‌بینی و این‌ها اولین کارشان تعجب است و تعجبشان از این است که ای وای بر ما این چه کتابی است که هر ریز و درشتی را در آن ثبت کرده‌اند! و این طور نیست که مثلاً بخواهد بعضی‌ها را سانسور کند..

اتفاق بعدی این است که هر عملی را که انجام داده حاضر می‌یابد و این خیلی نکته مهمی است. یک مرتبه ممکن است فرد در ذهنش بیاد که زودتر می‌گفتید که فلا یظلم ربک احدا!

در مورد توبه این گونه است که پاک می‌کند و توبه را حاضر می‌بیند. این نشان می‌دهد که عمل به نوعی از انسان جدا می‌شود. عمل نسبت‌اش به انسان مثل بچه به پدر و مادر است و جنسش بستگی به خلف یا ناخلف بودنش دارد. اگر قبول کنیم که عمل جدا می‌شود پس حبط هم می‌شود مثلاً فکر کنید یک نفر یک سری کارهایی کرده و خیلی هم خوب بوده اما نگاه‌اش ندارد و آن را از بین ببرد.. حضرت علامه بحث کاملی دارد که می‌گوید که عمل از فرد جدا می‌شود مثل یک امانت و اگر شروع کند به بدی بعد از یک مدتی دیگر عمل حسنه‌اش به او نمی‌چسبد! زیرا دیگر هم سنخ او نیست یعنی عمل نیکوی قبلی از ما فاصله می‌گیرد و به خاطر همین انسان وقتی کار خوب می‌کند باید آن را حفظ کند یعنی سنخیت آن را با خود نگه دارد یعنی اگر خواستند به او برگردانند بتوانند برگردانند.

اگر عمل جدا نباشد در حیط عمل شما مجبوری آن را استعاره‌ای بگیری یعنی انسان می‌تواند دنیا دنیا کار خوب داشته باشد اما در کارنامه دیگران باشد مثلاً این را راجع به غیبت مطرح می‌کنند که کسانی که غیبت می‌کنند کتابش را که باز می‌کند می‌بیند که کارهایی برایش نوشته شده که انجام نداده است. به او می‌گویند تو هم سنخ این عمل بوده‌ای یعنی انسان یک سنخیتی پیدا می‌کند با اعمال.

بحث حیط عمل در سوره محمد(ص) به طور کامل آمده ولی نوعاً انسان وقتی اعمالش حیط می‌شود دچار یک یأسی می‌شود که نوعاً برگشتنی نیست لذا ما باید کاری بکنیم که دچار حیط عمل نشویم زیرا درست کردن آن خیلی سخت است.

اغلب این جمع پدر و مادر هستند اگر خدایی نکرده فکر کنید پدر و مادری از ایمان فاصله بگیرند و کودک با ایمان بماند به تدریج یک حالت برائتی برایش از والدین ایجاد می‌شود ممکن است که والدین به خاطر تعلق وابسته بمانند ولی کودک دنبال راه فرار است. پس در دو حالت است که ارتباط این‌ها از بین می‌رود وقتی که یکی بد باشد و دیگری خوب باشد یا این فرار می‌کند از آن، یا آن فرار می‌کند از این یعنی ممکن است اینطوری باشد که آدم خوب باشد و عمل بدی انجام دهد و این با عمل خویش فاصله بگیرد و دیگر عمل خوب در کارنامه‌اش نمی‌آید. بحث حیط خیلی سنگین است و در مرحله کفر است.

اگر انسان مومن باشد صفات گناه هر صفتی باشد به او نمی‌چسبد ولو این که یک زمانی هم انجام داده باشد. به نسبت یک عمل خاص آدم‌ها می‌توانند مراتب داشته باشند ولی نتیجه این است که اگر انسان روی ایمان خودش کار کند. حتماً شنیدید که محبت امیرالمومنین(ع) حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به او آسیب نمی‌رساند و اگر کسی خود را اهل ایمان و نماز بکند دیگر سخنیت با گناه ندارد ممکن است کار اشتباهی بکند اما سنخیت با او ندارد.

غیر از این که عمل داشته باشد این است که ایمان در تار و پودش رسوخ پیدا کند و همین که رسوخ پیدا کرد از معصیت دور و متنفر می‌شود و لذا قابل جمع نیست.

این نحوه گفتمان، قرآنی است که احتیاج به تدبیر دارد. بحث باغ بود که یک دفعه از بین رفت و گفت قیامت می‌شود و یک مرتبه بحث ملائکه و سجده بر آدم و سجده نکردن بر آدم را مطرح می‌کند و خود این مطرح شدن این است که انسان‌ها به واسطه این عمل ابلیس از اعمال خویشان فاصله می‌گیرند یعنی اگر انسان با ابلیس آمیخته شود دیگر نمی‌تواند با ملائکه سنخیت پیدا کند.

خیلی جالب است در آیه می گوید ابلیس از امر پرودگارش اطاعت نکرد و شکاف و فاصله ایجاد شد و خیلی جالب این را مطرح می کند یعنی فاسق شد و هیچ رابطه‌ای دیگر با امر پرودگار نداشت یعنی رابطه‌اش قطع شد یعنی می خواهد بگوید بین او و امر خدا حائل شد. **فَفَسَّقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**

آیه ۵۱: این‌ها جزء آیاتی هستند که خیلی رمز و راز دارند یعنی چه خدا می گوید من آن‌ها را بر خلق‌شان شاهد نگرفتم.. نمی دانیم.

این آیه به خودی خود الهام خوبی است و باید ببینیم که آیا این اصلا امکان دارد که کسی شاهد خلق خودش باشد یا مخلوقی شاهد خلق آسمان و زمین بوده است یا خیر البته این برای انسان کامل و جامع امکان دارد یعنی در واقع آنجا ادعاهایی که برای انسان کافر به کار می رود انتظار می رود که انسان کامل این ادعا را داشته باشد.

این آیه یک جورهایی آیه سوره مبارکه آل عمران (شهد الله انه لا اله الا هو) را روی کار می آورد.

خداوند خلقت را طوری خلق کرده که به هیچ وجه در هیچ حالتی در آن ظلم نیست و آغشته به ظلم نیست و اگر ظلمی هم است خود انسان به خودش کرده یعنی در ذات خلق ظلم، تاریکی و شیطان نیست و آن چیزی که بوجود می آید و از امر ربه اتفاق می افتد خودش را از سیر حقیقت هستی جدا می کند.

ما از این آیات عبور می کنیم چون بحث‌اش خیلی سنگین است.

یکی از مشکل‌های ما از این جهت است که مسائل در هستی را پیچیده نگاه می کنیم، اگر ساده نگاه شود خیلی از استدلال‌ها که ما می گوئیم به طور طبیعی بحثش پیش نمی آید. حالا برای پیچیده نکردن باید همان گونه که گفتند پذیریم و پیچیده‌اش نکنیم مثلا این جا معلوم می شود که ابلیس موجودی است که سنخیتی با سجده ندارد پس خداوند موجودی را خلق می کند که می تواند از امر خدا اطاعت نکند و این در نظام احسن بالاترین خلقت است زیرا به طور طبیعی خالق موجودی را خلق می کند که در دایره او باشد و اگر خالقی توانست موجودی را خلق کند که هماهنگ با او نباشد ولی در دایره او باشد این فتبارک الله احسن الخالقین دارد. یعنی اگر به من گفتند که تو اختیار داری و من هم می توانم اشتباه کنم پس به راحتی هم می توانم با شیطان هم سنخ شوم..

ابلیس به عنوان یک مجرم شناخته شده است و همین مقدار که به یک موجودی بگویند مختار انسان باید بفهمد که خداوند تعارف ندارد و این گونه نیست که بگوید خدا هادی و ... است. وقتی مختار شدی ممکن است که پایت بلغزد و نوعا هم آدم خوب‌ها لغزش پیدا می کنند زیرا فکر می کنند خیلی خوب هستند درحالی‌که مومن بودن مصونیت نمی آورد بلکه رعایت احکام شرعی است که مصونیت می آورد زیرا قوه اختیار در او است.

وقتی آیات را راحت بخوانیم راحت هم آن را می‌فهمیم.

آیه ۵۲: انسان به یک جایی می‌رسد که باید و نبایدهایش را نمی‌داند از کجا می‌گیرد و این یعنی برای خدا شریک قرار داده است لذا در روز قیامت به او می‌گویند کسانی که می‌گفتید شریکان من هستید صدا بزنید ولی اینها جوابی نمی‌شنوند.

آیه ۵۳: خیلی آیه وحشتناکی است. خیلی نکات جالبی دارد. این‌ها وقتی که نار را می‌بینند می‌فهمند و می‌دوند تا در آن بیافتند. وضعیت این گونه است که وقتی مجرمین نار را می‌بینند سخت می‌بینند اما مومن این گونه نیست یعنی وقتی نار را می‌بیند حسن ظن دارد به این که خدا او را نجات می‌دهد ولی مجرم می‌فهمد که باید در آتش برود.

هر عملی با عامل خودش یک سختی پیدا می‌کند که این عامل سخت منجر به چسیدن یا نچسیدن آن عمل می‌شود. مادامی که رابطه هست این سخت نیز هست اما بعد از قطع رابطه قطع می‌شود. در جامعه آدم‌های پلید همدیگر را خوب می‌شناسند یعنی شما با این تکنیک و روانشناسی نمی‌توانید به آن دست پیدا کنید! یک حس درونی فرد پیدا می‌کند که همدیگر را خوب می‌شناسند.

رابطه انسان‌ها با هم، طبقه اجتماعی ایجاد می‌کند یعنی انسان‌ها فرد هم سنخ خودشان را در سریعترین زمان ممکن پیدا می‌کنند.

اگر فرد نتواند در ازدواج‌اش به تشخیص صحیح برسد به این دلیل است که فرد به بلوغ علمی به اندازه‌ای نرسیده که بتواند تشخیص بدهد.

پس سختی دو نوع شد: سختی اول سختی هر انسانی با اعمالش است و سختی دوم سختی انسان با دیگران است.

یعنی اگر هم خدا بگوید اشکال ندارد که مجرمین با مومنین باشند اولین کسی که اعتراض می‌کند مجرمین هستند. شما الان مجلس فامیلی می‌روید. در آن جلسه نسبت به بعضی‌ها احساس کدورت می‌کنید و به طور طبیعی احساس می‌کنید که با فلان آدم به خاطر صفات کریمه‌اش احساس خوبی داریم ولی وقتی تحقیق می‌کنی می‌بینی که آدمی که نسبت به او کدورت داشته‌ایم در درون خودمان مشکلی داشتیم که همچین حسی در ما ایجاد شده است. یعنی باید در درون خود تفحص کرد که تا ببینیم چه صفت بدی داریم لذا آدم به اندازه مومن‌هایی که وجود دارند باید بتواند خودش را اصلاح کند.

در مورد خجالت کشیدن از مومن: یعنی شما از بنده خدا خجالت می کشی ولی از خود خدا خجالت نمی کشی! این خیلی وقت‌ها عامل محرومیت است.

در مورد دوست داشتن انسان بی‌نماز و مشکل‌دار توسط مومن: ملامحسن یک بحثی راجع به این موضوع دارد که روح انسان یک تعاملی پیدا می‌کند با روح آن فرد و از باطن او خبر می‌گیرد. اگر فرد مومن باشد و با او ارتباط بگیرد حتماً یک جنبه‌های مثبتی در آن است که او آن را نشناخته است.

اگر خدایه انسان همین را می‌گفت که اگر انسان کار خوب بکند با خوبی هم سنخ می‌شود و اگر کار بد بکند هم سنخ با بدی می‌شود این کافی بود که انسان کار خوب انجام بدهد و کار بد انجام ندهد.

همه ما دوست داریم شاگرد اول باشیم پس باید اعمالمان را خالص کنیم و این را با خودمان قصد کنیم و نگوییم نمی‌شود که اگر بگوییم یعنی فسق و شیطان. با خودمان قصد کنیم از من بدی اختیاری سر نزنند و اگر یک موقعی کار بد کردم از دستم در رفته است اینگونه آدم اختیاراً عمل‌اش خوب می‌شود. یعنی برای انجام کار بد قصد نکنید. راهش هم این است که دست از توجیح برداریم. اگر این کار را بکنیم در کارنامه اعمالمان فقط یک سری بدی غیر اختیاری باقی می‌ماند. وقتی انسان می‌رود آن طرف می‌بیند که قصد کار خیر داشته اما بعضی از کارهای بدش غیر اختیاری است لذا اینجاست که امید به شفاعت معنا پیدا می‌کند.

وقتی قرآن می‌خوانید می‌بینید که خدا برای نظام اختیار قداست قائل است و گفته است اختیارت را در کار بد صرف نکن و البته این کار سختی نیست.. آدم باید درمان خودش را اختیاراً قصد کند یعنی وقتی مریضی برو شفا پیدا کن.

۵۴ و ۵۵: در بالا دو مثل زد بعد هم می‌گوید از هر گونه مثل برای مردم زدیم. حالا شما بگویید شما که دوتا مثل زد! ولی خب قرآن است دیگر.. معلوم می‌شود این دوتا مثلی که زده جامع همه مثل‌های عالم است و اگر در خانه کس است همین دو مثل او را بس است!

مثل یعنی مشاهده حقیقت در مرتبه‌ای پائین‌تر.

در این جا جدل خیلی بحث جالبی است.

اکثر به معنای بیشتر است و جدل اینجا تمیزش است یعنی جدلش بیشتر از هر چیز دیگری است.

خود جدل یعنی کش دادن است یعنی مثلاً ما داریم راجع به یک موضوعی بحث می‌کنیم و تا اینجا و این حد کافی است اما وقتی آن را کش می‌دهیم به این جدل می‌گویند. جدل مثبت و منفی دارد ولی اینجا سیاق‌اش منفی است.

من به دوستان می‌گویم فلان کار را نکن و او می‌گوید که راهکار بده. می‌گویم همین که این کار را بکنی یعنی راهکار و آخرش باید این یک جایی توقف پیدا کند. انسان به طور طبیعی حاضر است ده تا استدلال بچیند ولی حاضر نیست کاری را که نباید بکند را انجام ندهد.

هرکسی هر بدی که در وجودش هست و به دنبال راهکار است که این درست بشود بداند که راهکار ندارد! راهکارش ترک بدی است و اگر کسی منتظر دستگاه ابداع راهکار باشد سرش کلاه رفته است.

یه موقعی سر ما به واسطه این که در بقچه ما پر است از عمل نکردن‌ها سرمان کلاه می‌رود در حالیکه راهش همان انجام ندادن بوده است.

یعنی کسی که اهل تفکر است می‌رود کتاب تفکر خریداری می‌کند و کسی که اهل برنامه ریزی است می‌رود کتاب برنامه ریزی تهیه می‌کند. که از قدیم گفته‌اند قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. این یعنی مثلاً قدر استاد را کسی می‌داند که اهل عمل است و قدر قرآن را کسی می‌داند که اهل عمل است. این قرآن خطابش عام است ولی مومنین استفاده می‌کنند زیرا مومنین هستند که تشنه‌اند.

دعا کنیم که با امام حسین(ع)، زیارت اربعین و کاروان سیدالشهداء سنخیت پیدا کنیم و این سنخیت هم به گونه‌ای باشد که در دنیا و آخرت هیچ‌گونه جدایی بین ما و آن‌ها نباشد به برکت صلوات و بر محمد و آل محمد.

همیشه یک موضوعی را انتخاب می‌کنیم و برای آن صلوات می‌فرستیم؛ موضوع امشب بحث طهارت است.

برای این که ابواب علم در زمینه طهارت در قلب این جمع حتی اطفال جاری و نازل بشود **صلوات**

با هر صلواتی یک نیت بکنید و یکی از حضرات معصومین (ع) را هم در ذهنتان بیاورید و به قصد اجابت نیت‌تان صلوات بفرستید تا ان شاء الله اجابت شود.

طهارت دارای مراتب است برای این که ان شاء الله همه مراتب طهارت نصیب‌مان بشود **صلوات**

یکی از کارهایی که شیطان انجام می‌دهد این است که القا می‌کند تا تو گناه کنی و بعد که گناه کردی القای یاس می‌کند لذا می‌گویند گناه یاس بدتر از گناه اولی است. برای این ما گرفتار این گناه نشویم **صلوات**

خداوند با هر گناهی که انسان مرتکب آن می‌شود به او امکان توبه و پاک شدن داده است. برای این که ان شاء الله توبه بعد از گناه نصیب همه‌مان شود **صلوات**

بعضی کارها به طور ویژه بیش از باقی کارها در انسان طهارت ایجاد می‌کند. برای اینکه این کارها بشناسیم و توفیق عمل به آن را نیز پیدا کنیم **صلوات**

یکی از این کارها توجه به غم زده‌ها و گرفتارهاست. برای اینکه به واسطه این باب رحمت طهارت را روزی ما نیز بکنند **صلوات**

طهارت خیلی مهم است. اگر کسی طهارت داشته باشد سنخیت با طاهرین پیدا می‌کند. آنها را دوست دارد و ارتباط با آنها را نیز دوست دارد. این ارتباط با خوبان و پاکان طهارت مضاعف ایجاد می‌کند. برای این که این طهارت روزی ما نیز بشود **صلوات**

خیلی از طهارت‌ها از ناحیه خیال، قصد و نیت در درون انسان جاری می‌شود. نیت کردن همانا و طهارت یافتن همانا

برای اینکه این پاک بودن را یاد بگیریم و در خیالمان آن را با خود همراه داشته باشیم و قصدش را نیز بکنیم

صلوات

باقی صلوات‌ها را توأم با نیت برای سلامتی یک بنده خدا بفرستید..

یکی از مواهبی که به وسیله طهارت نصیب انسان می‌شود انس با قرآن است. در قرآن کریم آمده: لایمسه

الاالمطهرون.. برای این که طهارت مس قرآن نصیب‌مان شود **صلوات**

ما هر روز ۵ وعده نماز می‌خوانیم تا این طهارت را به دست بیاوریم. روزهایمان به نام کسانی است که جانشان را

برای طهارت مردمان فدا کردند یکی از دلایل شهادت اهل بیت نیز همین طهارت بوده است بذل مهجته فیک..

برای اینکه قدر دان این نعمت و شکر گذار نعمت ولایت باشیم **صلوات**

هر انسانی نوعاً از یک ناحیه یا از ناحیه‌های خاصی دچار آلودگی می‌شود فی‌المثل هر کس لایه اوزونش در یک

سوراخ تر است.. لذا اگر آن را کشف کند و مراقبت آن باشد و طهارتش را از آن ناحیه دنبال کند سریع‌تر به نتیجه

می‌رسد.

یکی بد اخلاق است، دیگری بخیل است. برای این که توفیق پیدا کنیم تا از آن ناحیه‌ای که ضربه می‌خوریم

طهارت کسب کنیم **صلوات**

دو تا صلوات دیگر مانده. یکی را به خاطر اینکه در جمع هستیم دعا می‌کنیم تا جمع‌مان به طهارت جمعی برسد

در برخی جمع‌ها گناهان و پاکی‌هایی وجود دارد. طهارت جمعی، فرهنگ عمومی جمع است. برای این که طهارت

را در جمع و جامعه خودمان احساس کنیم **صلوات**

هر کس مشکلی را که در ذهن‌اش هست و طهارتش را خدشه‌دار کرده و یا فکر می‌کند با برطرف شدن آن

طهارتش در او جاری خواهد شد، قصد کند و توأم با آن چیزی که قصد می‌کند ارتباط ویژه خودش را با قرآن و

امام زمان (عج) به عنوان قرآن ناطق از خدا طلب کند.

از ناحیه آن صفتی که احساس می‌کنید باید اصلاح بشوید قصد کنید تا به امام اتصال پیدا کنید. **صلوات**

هر کس از این صلوات‌ها حس طهارت نکرده است یا ممکن است نکرده باشد.. از آن جا که خدا همیشه یک تکمله-

ای دارد و می‌فرماید فاتمناها بعشر.. هر کس این احساس را داشت **صلوات** بفرستد.

سفر عتبات ما خیلی یکدفعه‌ای جور شد..

تجربه‌ای که بعد از چندین سال پیدا کرده‌ام و می‌شود آن را به شما منتقل شود تا سریع‌تر به نتیجه برسید این است که اگر نتوانستید یک کار خوبی را انجام دهد آرزویش را می‌توانید داشته باشید.

سعی کنیم تا سفر کربلا یا مشهد و یا حج و بطور کلی مشاهد مشرفه به عنوان یک آرزو برایمان مطرح باشد. درست است که همه اینجا پیش هم هستیم اما بدانیم هر کس بیشتر آرزو داشته باشد، نصیب او بیشتر خواهد بود..لذا روی آرزوهای مان کار کنیم.

در دعای عرفه امام سجاده(ع) در صحیفه سجادیه می‌فرماید: خدایا عمر من را در حج عمره قرار بده (یعنی همه‌اش در حج باشم یا در عمره) این منجر می‌شود که به طور طبیعی موقعیت‌هایی برای انسان پیش بیاید و خدا آرزوهایش را نصیبش کند.

لذا هر کس از من می‌پرسید کربلا می‌روید یا نه.. می‌گفتم بنا ندارم بروم اما آرزویش را دارم. همین که آرزویش را دارم سبب می‌شود تا احتمالی ایجاد شود تا خدانصیب من هم بکند. در این شرایط است که اگر یک وقت ناگهانی به او بگویند بیا.. خیلی راحت می‌رود چون از قبل در ذهنش این آرزو بوده است.

حالا من هم این را از دخترم یاد گرفتم. سال گذشته به من گفتم می‌خواهم بروم کربلا.. به او گفتم: نشانه خواست- ات چیست؟ گفت: هر پولی را که دستم می‌آید جمع می‌کنم. آرزویش را کرد و بعد هم کربلا روزی اش شد. برای همین بعضی‌ها آنجا می‌روند و زیارت نمی‌کنند اما بعضی‌ها اینجا هستند اما در اصل در حال زیارت هستند.

آنقدر آرزو قدرت دارد که سبب می‌شود به عنوان زائر او را قبول کنند و چیزهایی به او نشان بدهند که به آن کسی که در آنجاست اصلا ندهند. چون همه عظم آنجا نیست... همه عظمت نزد خداست.

لذا انسان با آرزوهایش می‌تواند به خیلی جاها برسد. بالاخص اگر آن آرزوها خیر باشد.

در دعای ابو حمزه آمده: عظم یا سیدی املی و ساء ما عملی (آرزوی من خیلی بزرگ است اما عملم بد است) از این رو می‌توان از ناحیه آرزوها طهارت پیدا کرد.

این نقش (آرزوسازی) در بعضی از سوره‌ها مانند سوره کهف بسیار بالاست و از این حیث می‌تواند انسان را بالا ببرند.

خصوصیت سوره کهف این است که یک کتابی را معرفی می کند که در آن عوج نیست. هر کس با آن مرتبط می - شود از ناحیه رفتارها، خصلت ها، توجهات، علم، خیال و حواسش به یک طهارتی می رسد، چون عوج ندارد و کسی را که با او مرتبط شود منحرف نمی کند. عوج ندارد یعنی رشدی به او می دهد که کج بالا نمی رود.

اما سوره مبارکه کهف

الحمد لله الذی....

آیات را تا آیه مبارکه حدود ۵۷ پیش رفتیم. حالا می رویم سراغ آیات موسی (ع) و خضر (ع). وقتی یک حقیقت بوسیله حقیقت دیگری محسوس شود، مثل نام دارد. جنس مثل حقیقت است و منجر به وضوح حقیقت بالاتری می شود.

مثالش آیه ای بود که دنیا را به آب مثل زد. اگر کسی خواست بفهمد دنیا چه طوری است، آب را ببیند. آب از آسمان نازل می شود و تولدی در پی آن ایجاد می شود. لذا منشا تولد از آسمان است. یک انسانی یا جمع یا شی ای متولد می شود. این یک سیر تکاملی را طی می کند و عمرش قطع می شود. مثل اینطوری است که به شما یک چیزی را نشان می دهد که خیلی محسوس است، ولی خودش از جنس حقیقت است. مثل آب که جاری می شود و... خودش یک حقیقت است.

مثل نمود یک حقیقت بالا دست است. هر اتفاقی که در دنیا می افتد مثل اش این است.

اینکه زمانی متولد می شود و زمانی تمام می شود، یعنی قدر دارد.

در آیه ۵۴ آمده است: همه مثل ها در قرآن آمده است. خداوند هر حقیقتی که ما را به حقایق بالا دست راهنمایی کند در قرآن کریم آورده است اما در کنار آن می فرماید: وکان الانسان اکثر شیئا جدلا.. یعنی انسان می فهمد ولی جدل می کند. مشکل انسان هم بحث جدل است. یعنی مثلا ما به کسی می گوییم دروغ نگو و او در جواب می گوید چرا نگویم؟! می گوییم: دروغ ضرر دارد. می گوید نه منفعت دارد. می گوییم نه و.. او آن قدر می گوید تا آخر بگوییم: برو و دروغت را بگو!

هرچه می گویی وجه دیگرش را می گیرد، اتفاقا شاید درست هم باشد.. اینطور است که انسان شروع می کند به استدلال کردن.

قدیمی‌ها بیشتر از جدیدی‌ها می‌گفتند: خدا نکند انسان بخواهد یک کاری را بکند.. از زیر سنگ هم امکاناتش را جور می‌کند، برای انجام ندادنش هم می‌تواند آسمان ریسمان کند. در این شرایط انسان برای خودش رساله توجیه المسائل درست می‌کند! آدم در مصادیق گیر می‌کند..

مثلا به کسی می‌گویند: خوش خلاق باش. می‌گوید چطوری باشم؟
می‌گوییم سلامات را درست کن.

اصفهان‌ها می‌گویند: اگر بخواهی کارت را انجام خواهی داد. آنکس که می‌خواهد امکانات برایش فراهم می‌شود. در مثل می‌گویند اگر چاٹ بخواهد لاغر شود بالاخره یک کاری می‌کند و حداقل اش این است که دیگر چاق تر نمی‌شود اما اگر نخواهد مدام جدال می‌کند که می‌شود فلان چیز و فلان چیز را هم بخورم؟!..

و ما منع الناس ان یؤمنوا... خدا ایمان آوردن را که منع نکرده است!
چیزی مانع ایمان آوردن و درخواست استغفارشان نبود. فقط اتفاقی که افتاد این بود که آن جدل بیچاره‌شان کرد. مدام می‌گویند نمیشود این یک تبصره داشته باشد؟!.. یا نمی‌شود فلان حکم را آن طوری کنیم؟!.. نماز و خمس را نمی‌شود فلان طور کرد؟!..

این آیه جالب است چون بحث جدل را در یک بعد وسیع طرح می‌کند.
نمی‌شد امام حسین این طرف‌ها نمی‌آمد؟!.. نمی‌شد به جای دیگری می‌رفت؟ باباجان تو الان باید بروی به امام حسین (ع) کمک کنی.. الان وقت تحلیل نیست! اتفاقا تحلیلشان هم درست درآمد و کوفه وفا نکرد.. این نکته را بگویم که خیلی از دوستان این جلسه مشکل‌شان این است که وقتی شنید تقوا در موضوعی چیست و فهمید که باید تقوا داشته باشد.. می‌خواهد پرسد که چطور این کار را بکنند..

جالب است که مرسلین دو کار تبشیر و انذار را انجام می‌دهند. به این توضیح که:
تبشیر: فرد حرکت کرده.. و دارد به مقصد می‌رسد. بعد نزدیک رسیدن به مقصد به او می‌گویند بارک الله درست آمدی! چه کار خوبی کردی آمدی!

انذارشان: به این معنای است که به تو بگویند پیا زمین نخوری! مواظب باش اینجا دره است. و با این‌ها در شما نسبت به موضوعی ایجاد تنبه می‌کند تا در درون‌تان فعال شود.

موضوع امام بعد از این انذار است. که وقتی حیات معنوی آمد، نیازمند ساختار امام می‌شود. امامت بعد از نبوت است. نیاز به امامت در انسان بعد از نیاز به نبوت احیا می‌شود. فرد حی شده و می‌خواهد حرکت کند و سپس نیاز به ساختار پیدا می‌کند. منسک و ... این جا تعریف می‌شود.

آیا انذار ایجاد جدل نمی‌کند؟ جواب: نه، انذار خطرات و آسیب‌ها را یا با تشویق یا تنبیه به انسان نشان می‌دهد. انذار همیشه الزاما ترس نیست. ولی انذار همیشه تنبه است.

مثلا می‌خواهید بچه‌تان را برای مدرسه بیدار کنید ممکن است با شکلات بیدارش کنید، ممکن است جا ماندن از سرویس را یادش بیندازید. مهم بیدار شدن او است. تبشیر اولی نیست. تبشیر یعنی مسیر را رفته و صحت مسیر را به او می‌گویند. اما انذار بیداری است.

انذار فعال سازی توجه است. حالا یا با سنه الاولین و عذاب قبلی‌ها یا ...

بشارت مال وقتی است که نسیم وصال به فرد می‌وزد.

هر چیزی که ماهیت تنبه و تلنگر داشته باشد انذار است.

کلا در قرآن مرسل اسم خاص انبیایی است که به عنوان رسل شناخت شده و مامور خدا هستند و دو وحی دارند، چه با واسطه چه بی‌واسطه رسالت دارند. در معنای عام‌اش مثل شیطان، که هر انحرافی را می‌گوییم از شیطان است.

مرسل یک معنای عام از آن استشمام می‌شود یعنی هر آنچه از خدا ماموریت یافته‌است را تا به شما می‌رساند.

مرسل آن علامتی است که به شما بطور یقینی می‌گوید به فلان جا رسیدید. شما به مرد خدایی می‌رسید.. او می‌تواند ایمان شما را محک بزند و برای درستی راه‌تان شاخص بدهد، او مرسل است. سخنان او باید یقینی و از طرف خدا باشد.

در اینجا انجام اوامر و نواهی مقصد می‌شود. عبودیت یک جا نیست که به آن برسید. عبودیت انجام دادن کارهایی است که خدا می‌گوید. این می‌شود مقصد. و فاصل اش هم دور نیست. نحن اقرب الیکم...

انسان به خدا خیلی نزدیک است. فقط کافی است حرفش را گوش دهد.. به او رسیده‌است!

هر کسی هر حرفی از خدا گوش دهد، حرف خدا را گوش داده‌است.

لقا به کلام الله یعنی لقا خدا. چون فاصله‌ای بین کلامش و خودش نیست. کلام خدا امر و نهی اوست.

اراده وجه یعنی اراده کلام خدا و این همان لقا خداست. شما از کلام خدا چیزی جز خدا فهم نمی‌کنید.

آن وقت یک نماز خواندن چه خوب می‌شود. یک نماز می‌شود ملاقات با خدا. چون چیزی است که خدا گفته انجام بده. برای همین رنگ از رخسار اهل بیت (ع) در هنگام نماز می‌پرید.

وقتی گفت الله اکبر یعنی به خدا متصل شد. چون به امر خدا متصل شد. در نماز این خیلی محسوس است. چون یک زنجیره امر خدا پیوسته است. در هر لحظه‌اش امر خدا را تبعیت می‌کنی و نهی او را دوری می‌کنی. چهار دقیقه خالص با امر خدا ارتباط می‌گیری.

خرد خرد با این کار یاد می‌گیرید که چطوری همیشه با خدا باشید. (خوشا آنان که دائم در نمازند) این مدل‌اش ولی مدل نماز است.

قد قامت الصلاة یعنی این مراسم لقا خدا مهیا شد...

آیه ۵۷...

این آیه را یک ترجمه‌ای بگوییم.. قصد این همه آب و تاب نداشتیم ولی این آیات مهم است.

و کیست ستمکارتر از کسی که وسیله آیات خدا متذکر می‌شود (متنبه و انداز می‌شود) اما گوش نمی‌دهد و اعراض می‌کند و یادش می‌رود آن چیزی را که انجام داده است. (یادش می‌رود چه کارهایی به دست او صادر شده است). اگر متذکر نشویم حساب و کتاب از دستمان می‌رود. دلیلش: ما بر قلبهایشان پوششی قرار دادیم که به آنها اجازه نمی‌دهد تا بفهمند. در گوش‌هایشان هم سنگینی قرار گرفته و نمی‌گذارد تا بشنوند. اگر هم آنها دعوت می‌شدند به سوی هدایت، به هیچ وجه هدایت را در نمی‌یافتند.

اگر یک حرف هدایتی را به شما گفتند و شما هم شنیدید. مثلاً گفتند فلان غذا ضرر دارد. خبیث است. یا فلان راه خبیثی دارد، فلان صفت زشت است اگر گوش کردی منجر به هدایت تو خواهد شد اما اگر آن را شنیدی و به آن گوش نداد یعنی هم اعراض کرده‌ای و هم هم نسی ما قدمت برایت رخ داده است.

اتفاق اول: اعراض کرده. اتفاق دوم: کارهای بعدی که از او سر می‌زند دیگر یادش نیست.

بخل بد است. شنیدی؟

نه آقا! بخل بعضی وقت‌ها لازم است.

پس نفهمید و نشنید که بخل بد است. پس اعراض کرد از آن چه به او گفتند. انسانی که بخیل است یک کارهایی از

او سر می‌زند که خودش هم نسبت به آنها هوشیاری ندارد.

در روان‌شناسی می‌گویند: ضمیر ناهوشیار... این همان است.

کاری را که قصدی برایش ندارد می‌کند. این کار برای او معمولی می‌شود. سبک زندگی‌اش می‌شود. بخیل سبک زندگی‌ای پیدا می‌کند خاص خودش. اگر بعدا کارنامه و رزومه یک بخیل را بیاورید باورش نمی‌شود که این همه موقعیت را از دست داده است. دچار فراموشی می‌شود نسبت به دستاورد هایش...

نتیجه: برخی آیات قرآن خودش دلیل خودش است. اگر کسی بگوید چطوری جز آیه ۵۷ نباشم؟ جواب این است که وقتی هدایت برای تو آمد از آن اعراض نکن!

آقا من چطوری می‌توانم اکنه نداشته باشم... فقط اگر حرف حقی آمد به آن گوش کن! همین

کافی است فقط هرکسی حرف حقی زد آن را بشنویم. از بچه تا بزرگ... حرف‌اش را بشنویم و بفهمیم.

آفتاب آمد دلیل آفتاب.. وقوع شی دلیل شی است.

انسان راجع به پیام‌های محیط عکس العمل مثبت نشان می‌دهد نه منفی. مثلا شما همسایه‌تان آدم بدی است. یا فاملیتان. بعضی وقت‌ها لا به لای حرف‌هایش چیزی می‌گوید که ایراد شما هم هست. شما توجه نمی‌کنی. بهتر

توجه کنی! مهم نیست که آدم بدی است، مهم این است که راست می‌گوید. جدل نکن! باب جدل را از همین امروز ببند. توجیه المسائل را ببند و توضیح المسائل را باز کن!

فهم با علم فرق دارد. فهم در درونش جوشش نسبت به چیزی دارد. علم زاییده از درون است که فهم است و هر کسی می‌تواند آن را تشخیص دهد.. فطری است.

خدا مراقب انسان باید باشد. انسان را اگر رها کنی از آن طرف می‌افتد و مایوس می‌شود

آیه بعد...

هرکسی که جزء ظالمون باشد محکوم به هلاکت است یعنی هیچ آثار قابل توجهی برای ارائه به عالم ندارد و مدفون می‌شود.

ان شالله ما جز کسانی باشیم که باقیات الصالحات داشته باشیم.

بدی بدی می‌آورد و بدی بدی هم بدی می‌آورد و همینطوری تا ته می‌رود.

ماهیت بدی این گونه است که به شاخ و شونه کشیدن جلوی خدا می‌رسد. فکر می‌کند با بد شدنش خدا را به عجز می‌رساند، سینه را سپر می‌کند.

اما عرف قرآن است که وقتی به این حد می‌رسد می‌فرماید یضل من یشاء و یهدی من یشاء.

فکر نکن خودتی هستی! مکانیسمی است که در عالم تعریف شده است.

هر موقعی خداوند موارد انحراف مثل اکنه را به خودش نسبت می دهد اصل دلیلش این است که فرد گمان نکند که در نظام عالم حتی در بدی کردنش هم مستقل است. فکر نکند حال خدا را می تواند بگیرد! حتی جعل ضلالت فرد به دست خداست.

نتیجه: وقتی دعای کمیل را می خوانید حضرت امیر(ع) خدا را در عذاب کردن خودش مخیر می داند با اینکه موحد است. یعنی خوبی شما برای خدا تکلیف نمی آورد. با خوبی هم نمی توانید خدا را مجبورش کنید. با بدی هم نمی توانید. این نظام توحید است.

فهم دقیق این مطلب، فهم دقیق تعابیر امام(ع) در کمیل است.

ثمره: انسان وقتی بد شد از رحمت خدا مایوس می شود. چون خدا را به عجز در آورده و از رحمت مایوس کرده است. نه چنین چیزی نیست.. یک استغفر الله بگو. خدا با گناه تو محدود نشده است.. کسی که گناه می کند و مایوس می شود احساسش این است که گناهش خدا را در بخشش مجبور می کند. بی خود این طوری فکر می کند! این تفکر مشرکانه است..

شرک عملی یعنی فرد فکر می کند گناهش خدا را در قبض قرار داده است و برای خدا محدودیت قرار داده است. یک سری آیات را از ابتدای سوره خواندند به موضوع شرک رسیدند: هر کدام یک جوری می گویند خدا شریک دارد.

خواست و اراده شما خدا را محدود نمی کند. عرفت الله بفسخ العزائم. خدا به وسیله تصمیم تو محدود نمی شود.

ولد یعنی: یک شی ای را متولد می کند و بعد آن شی وبال او می شود و غیر او می شود. اما خدا ولد ندارد.

خدا وجودی است که نقصان بردار نیست. زیاد شونده هم نیست. خدا جا و مکان ندارد.

عجیب است انسان در باره خدا اینطوری فکر می کند. درست است که اهل بیت(ع) بزرگانند اما خدا خداست. یعنی تمام شرف اهل بیت(ع) به این است که موحدند و توحید را نمایان می کنند.

برای خدا کم ارزش قائل می شویم. او را ناظر و حاضر در همه حال نمی دانیم. گاهی خدا در زندگی نیست. چرا؟ چون فرد دارد با من حرف می زند. رجال لاتلهیهم عن ذکر الله....

باید یکی یکی آیات توحیدی سوره را با دقت نگاه کنیم. آیه ۴۷.. ۴۹...

این بحث سوره کهف را که که طولانی می‌کنم برای نظام توحیدی این سوره است. به نوعی می‌توان گفت زوج سوره، سوره توحید است.

توحید جز اولین علمی است که باید یاد بگیریم. واجب‌تر از توحید در عالم بحثی نیست و جالب است که بی-اعتناترین علمی است که در بشر هست همین توحید است! حاضریم درباره همه چیز بخوانیم الا توحید. این‌ها خسارت‌های سنگینی است.

علت این که ما در عمل کم می‌آوریم هم برای نقص در توحید است. هر کاری که می‌کنیم و در آن کم می‌آوریم برای ضعف در توحید است. انسان در هر وضعیتی که باشد، مشکل‌اش در توحید است.

بهترین کتاب برای تقویت توحید خود قرآن است. برای فهم قرآن سراغ خود قرآن بروید نه چیز دیگر.

بحث بعدی راجع به موسی (ع) و خضر (ع) است. مقدمه‌ای می‌گوییم تا جلسه بعد:

یکی از منظرهایی که داستان موسی (ع) و خضر (ع) مهم است، این است که خدا می‌تواند ساختارهای متعددی در نظام حکم رانی‌اش داشته باشد و هیچ عیبی هم ندارد. بحث خوب و بد خضر (ع) یا موسی (ع) هم نیست. بحث دو مدل مختلف است. دو سیستم را نشان دهد و جایگاه شما را در یکی از سیستم‌ها ارزیابی کند. این هم توحید است. همین نظامی که جاری کرده را با نظام دیگری نقض می‌کند. و کار دیگر می‌کند چون دستش بسته نیست.

تمرین کنید جلد را از زندگی‌تان حذف کنید. (جدل با خودتان را هم) کاری را که می‌داند خوب است انجام بدهد و کار بد را هم انجام ندهد.

مثلاً قرار است نماز صبح بیدار شوید، کار و مقدماتش را هم انجام می‌دهید. دنبال وسیله‌اش بروید. هر روز ساعت می‌گذاری یا نمازت قضا می‌شود یا می‌خوانی. آدم باید بخواهد بلند شود. دنبال چیز دیگری نباشد. لطفاً در توجیحات را ببندید. هر کار خوبی همان موقعی که خواستید، می‌شود. و هر کار بدی آن وقت که نخواستی، نشدنی می‌شود. اگر رفتید و نشد من اسم‌ام را عوض می‌کنم!

یک قصد کلی بکنید تا ان شاء الله خداوند از همین امشب اراده وجه خودش را به وسیله انجام اوامر و نواهی به ما عنایت کند.

دروغ نگو! و دروغ نگفتن را قصد کن..

خدا خوب است یا بد؟ خوب. پس هر چه بیشتر انسان در معرض امر و نهی بیشتری قرار بگیرد اراده وجه‌اش قوی‌تر خواهد بود. پس چرا از امر و نهی خدا فرار می‌کنی!؟

برای اینکه دروغ نگویی عین قصد طواف بلند بگو:

قصد می‌کنم اراده وجه خدا را با هر امر و نهی ای. (و این دروغ هم نمی‌گویی!)

اراده خدا را قصد می‌کند و عصبانی نمی‌شود! آخرش به حال زاری می‌افتد..خدا همین را می‌خواهد. می‌خواهم بگویم حتی ممکن است کسی قصد کند برای اراده خدا تا عصبانی نشود اما همان روز هر کسی پیدا می‌شود به او بند می‌کند.. اما مگر تو قصد نکرده‌ای؟ شرایط برایت فراهم می‌شود تا تو به قصدت برسی. خدا یک دفعه نزدیک می‌شود. اولش سخت است. عین رانندگی اما بعد از مدتی حفظ می‌شود. و هرکسی هم که می‌خواهد او را عصبانی کند می‌شود ابزار یاد خدا! دست تو و چشم تو دست و چشم خدا می‌شود. آدم خنثی نمی‌شوی. لذا اراده وجه را با نزول هر امر و نهی ای قصد می‌کنم. مشتاق حوادث و ابتلائاتم. هرچه ابتلا بیشتر، ملاقات بیشتر. البلا للبلا. به برکت پیامبر(ص) و امام رضا(ع) این موضوع را قصد می‌کنیم.. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای سلامتی خودتان و تمام مسلمین صلوات بفرستید.

با حلول ماه ربیع مبارک ان شاء الله موجبات سرور حقیقی برای همه فراهم شود.

در سوره مبارکه کهف به داستان حضرت خضر(ع) رسیدیم که البته بر اساس روایات می گویند خضر(ع) و در آیات اسم ایشان نیامده است. در تفسیر اختلاف نظر هست که این موسی(ع) که بیان شده همان حضرت موسی(ع) هست یا خیر..

نام این بخش تاویل احادیث در این سوره مبارکه می باشد و چهارمین تذکری هست که در رسالت پیامبر(ص) داده می شود که هم به عنوان سرمشق باشد و هم اگر مردم اعتراضی می کنند بدانند خدا پشت پیامبر(ص) است و هم یادآوری می کند که این دنیا زود گذر است.

حضرت علامه(ره) ذیل این آیات در جلد ۱۳ المیزان مطلبی را آورده اند که خواندنی است.

"به زودی" منظور بعد از مرگ و یا در خود دنیا می تواند باشد. یعنی اشتراک لفظی نیست و این احتمال که از نوادگان یوسف(ع) باشد ضعیف است.

راجع به خضر(ع) در روایات مطالب متعددی آمده است، در بعضی از روایات آمده که خدا خضر(ع) را طول عمر داده است حتی ایشان در زمان معاصر هم زنده هستند. یعنی اگر کسی اعتقاد داشته باشد که خضر(ع) در دوران حضرت موسی(ع) بوده اند و الان هم زنده هستند اشکال ندارد و ظاهراً قابل قبول هم می باشد. خود حضرت علامه(ره) هم روی این موضوع دست گذاشته اند با اینکه ایشان آدم منطقی هستند و اگر این گونه نبود قلت می آوردند.

در محل اش بعضی ها خیلی برایشان مهم است که این موارد تاریخی را دنبال کنند و ممکن است از آن طرف ها هم رد بشوند و برای خودشان هم اتفاق بیفتد.

آیه ۶۰: شان نزول این آیه اینگونه مطرح می شود که حضرت موسی(ع) در جستجوی کسی هست و مشخصاتش را هم می داند و مطمئن است که این فرد آدم عجیبی ست. و ایشان یک جوانمردی را نیز با خودش همراه کرده است.

آیه ۶۱: غذایی آمده کرده‌اند که اسمش ماهی است پس وقتی که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، به یک محلی می‌رسند که ماهی خود را از یاد بردند. ظاهراً این ماهی به سمت دریا رفت. از محل گم کردن ماهی فهمیدند که این جا محل ملاقاتشان با آن فرد عجیب است. مثل این که یک اراده‌ای ماهی را زنده کرد و به دریا انداخت و این دو نفر فهمیدند که اینجا محل خاصی هست.

آیه ۶۲: قرار شد که به خاطر خستگی زیادی که داشتند، ماهی را میل بخورند.

آیه ۶۳: این که خداوند یک داستان را در قرآن با جزئیاتش مطرح می‌کند و یک داستان را با جزئیات مطرح نمی‌کند، جزء بلاغت قرآن است. این که غذا خوردن دو نفر انقدر ماجرا داشته‌است، را باید غر و تفحص کرد. یعنی جای تامل دارد.

آیه ۶۴: به همان محلی که همان اتفاق عجیب افتاده بود برگشتند. در واقع این گونه بوده که به جایی رسیدند که ماهی به دریا رفت ولی این دو نفر حرکت را ادامه دادند و زمانی که خواستند غذا بخورند فهمیدند که اتفاق عجیبی افتاده‌است و برگشتند به جایی که اتفاق عجیب در آن افتاده‌بود.

فراموشی علت می‌خواهد و چون دنبال کار خیری بودند و باید آن را همان موقع آدرس می‌گرفتند، ولی نگرفته‌بودند؛ این را به شیطان نسبت می‌دهد.

به طور کلی از داستان حضرت موسی(ع) و حضرت خضر(ع) باید یک بهره کلی گرفت و وقتی بهره‌مند شدیم؛ جزئیات، معنی پیدا می‌کند. یعنی بهتر است یک تحلیل کلی روی مجموعه داشته باشیم، وقتی کل جریان را به صورت یک فرآیند کلی بررسی کردیم و محاسن و اتفاقات را دیدیم بقیه موارد هم در همان پازل تحلیل می‌شود ولی اگر کلی بررسی نکنیم در جزئیات خیلی چیزی دستگیرمان نمی‌شود.

در این که حضرت موسی(ع) و فتی دنبال یک نفر می‌گشتند شکی نیست و در اینکه این که او هم آدم عجیبی بوده- است شکی نیست. (و این‌ها نیز می‌خواستند از او چیزی یاد بگیرند) لذا در مسیر باید از اتفاقی که پیش آمد نشانه می‌گرفتند. بعد از آن که به سمت جلوتر پیش می‌روند یادشان می‌افتد که نکند آن جریان، جریان خاصی بوده است.

آیه ۶۵: این جا به قول حضرت علامه(ره) فقط به توصیف آن اشاره می‌کند. حتی خود توصیفش هم با توصیفات معمولی در قرآن متفاوت است زیرا توصیفات قرآن نوعاً در جای خاصی ممکن است بگویند رحمت از آن بوده- است و هر جا بخواهند در قرآن توصیف خواص بکنند واژه رحمت را بکار می‌برند و معلوم نمی‌کند که چه علمی، فقط می‌گوید: علما!

آیه ۶۶: حضرت موسی از بنده خدا تقاضای تبعیت می‌کند بر اساس علمی که او دارد و بر اساس آن علم رشد را طلب می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که یک علم خاصی داشته که پیامبر آن را طلب می‌کند و بالا و پائینی مشخص نیست که کدام بالاتر است؛ به هر حال هر دو پیامبر بزرگ هستند مثل این که یک عالمی به دیدار یک عالم دیگر می‌آید. همین که بپذیریم او همان حضرت موسی است که به وی وحی می‌شده و کلیم الله است، خود انجام این عمل خیلی درس خواهد داشت و آدم نباید در هیچ حالتی خود را بی‌نیاز از علم ببیند، با این که به او وحی می‌شده است باز هم طلب علم کرده است و این که به او می‌گوید نمی‌توانی همراهی کنی قدرت او را می‌رساند.

آیه ۶۷: بنده خدا می‌گوید که تو قدرت صبر نداری، می‌شکنی.

آیه ۶۸: دلیل‌اش را مطرح می‌کند. بحث تبعیت است که باید تبعیت بکند نشان می‌دهد که این علمش کاملاً کاربردی بوده و علم کلی نبوده است. این نشان می‌دهد که علم وقتی به سمت حقیقی بودن می‌رود جنبه تبعیت پیدا می‌کند و در زندگی وارد می‌شود.

آیه ۶۹: خدا می‌فرماید که راجع به بنده من فکر بد نکنید چون گفت ان شالله.....

آیه ۷۰: حضرت خضر(ع) هم فرمود: اشکال ندارد اگر دنبال من آمدی و بنا شد که تبعیت کنی از هیچ چیزی سوال نکن. تا وقتی که خودم درباره آن با تو سخن باز کنم. حضرت خضر(ع) هم معلم سخت‌گیری بوده است.

آیه ۷۱: خرقها یعنی سوراخش کرد. حضرت موسی(ع) به حضرت خضر(ع) می‌فرماید: کار جالبی نیست کار زشتی می‌کنی که کشتی را سوراخ می‌کنی.

خدا همین‌طور که الان دارد ما فی الصدور حضرت موسی(ع) را آشکار می‌کند، ما فی الصدور همه ما را هم یک روزی نمایان می‌کند؛ در واقع با شکوه‌ترین پیامبر الهی در قرآن حضرت موسی(ع) است..حالا حق است که ما اینها را به صورت بد بخوانیم؟! آیا حضرت موسی(ع) باید تبعیت می‌کرد! در هر صورت باید نظر خدا را ببینیم که از این حضرت موسی خوشش آمده یا بدش آمده است!

آیه ۷۲ تا ۷۴: آزمون‌های خیلی سخت را می‌گوید .

آیه ۷۶: حضرت موسی(ع) خودش فهمید که اینجا دیگر جای سوال نیست و عذر خواهی کرد.

آیه ۷۷: این بنده خدا وارد قریه که شدند از اهل قریه غذا طلب کردند و آنها غذایی ندادند، رفتند کنار دیواری که فرو می‌ریخت و آن بنده خدادارست کرد و حضرت موسی(ع) فرمود: فقط کاش در ازای این جدار پولی می‌گرفتنی که غذایی تهیه می‌کردیم، همین.

آیه ۷۸: پس در اول بحث سفینه و پادشاهی بود که سفینه‌های سالم را می‌گرفت و حضرت خضر(ع) آن را سوراخ کرده تا دست آن پادشاه به آن نرسد.

آیه ۸۰: آن غلام هم به این دلیل که والدینش مومن بودند و بر اثر او و طغیانی که داشته، یا حالا آن را می‌کشته یا بر اثر آن طغیان آن‌ها را به طغیان می‌کشیده، اینجا معلوم می‌شود که به این دلیل او را کشته است.

آیه ۸۲: از عرف قرآن می‌فهمیم که اگر خدا کار حضرت خضر(ع) یا موسی(ع) را قبول نمی‌داشت سریعاً موضع‌گیری می‌کرد ولی در آیات بعدی یک دفعه این داستان قطع می‌شود و آیات بعدی سر بحث ذوالقرنین می‌رود پس متوجه می‌شویم که خدا نه خرده به حضرت موسی(ع) گرفته و نه حضرت خضر(ع) را مواخذه کرده است. پس اگر این را به عنوان پس زمینه بگیریم و با این پیش فرض جلو برویم.. حالا از این اتفاق درس‌های زیادی می‌توان گرفت:

خدا در دل این داستان نشان می‌دهد که دو علم داریم: علم به تاویل که علمی هست که بر اساس ریشه‌ها صحبت می‌کند و بر این اساس داستان زندگی انسان‌ها متفاوت می‌شود. مثلاً اگر فهمیدید که کسی می‌خواهد قتلی را انجام دهد می‌توانید آن را قصاص کنید، در علم تاویل این گونه است که بر اساس ریشه‌های اتفاق، حکم صادر می‌شود نه بر اساس اتفاقی که روی داده است یعنی بر اساس ریشه‌ها حکم صادر می‌شود. مثلاً اگر امیرالمومنین(ع) فهمید ابن - ملجم می‌خواهد او را به قتل برساند طبق ساختار حضرت موسی(ع) نمی‌تواند او را بکشد ولی طبق ساختار حضرت خضر(ع) می‌تواند کار او را یکسره کند.

می‌شد که عالم طبق نظام تاویل بگردد کما اینکه در این داستان نشان داده شده است اما بر اساس علم غیر تاویل می‌گردد. وقتی حکومت بر اساس علم به تاویل باشد لازم نیست اتفاقی بیفتد مثلاً امام معصوم دستور جنگ می‌دهد چون کسی در عالم اراده کرده تا فتنه کند پس او هم دستور جنگ می‌دهد اما در ساختار حضرت موسی(ع) تا اسباب جاری نشوند حکمی داده نمی‌شود.

خدا محدود به هیچ کدام از دو سیستم نیست یعنی اگر همین الان حضرت خضر(ع) باشد و همچنین کسانی که بر اساس علم به تاویل زندگی کنند از دیدن‌شان خیلی تعجب نکنید زیرا شدنی است!

هر دو سیستم در ظاهر ممکن است مشابهت‌هایی داشته باشد اما باید بدانید که این‌ها در مبنا متفاوت هستند.

ممکن است کاری در دستگاه قضا محکوم شود ولی جای دیگر محکوم نشود یعنی مبنا خیلی مهم است. مبنا تاویل حکم بر اساس ریشه‌هاست و مبنا اسباب حکم بر اساس نشانه‌هاست. اما خداوند خود بری از نظام است.

قابطه علمی که برای انبیاء آمده عمل به کاری است که حضرت موسی(ع) انجام می‌دهند و نمونه کار حضرت خضر(ع) تنها در یک مورد ذکر شده است و این هم به این خاطر است که بدانیم چنین چیزی هم وجود دارد منتها نه به این معنی که اجرا هم بشود. اما ممکن است بر اساس نظام اسباب ارتقاء پیدا کند و بتواند علم به تاویل نیز پیدا کند آنقدر که بتواند ریشه را هم بفهمد.

در حوزه بحث تدبری باید همان چیزی را که می‌گویند گوش کنید. نباید مشابه سازی با زندگی خودتان کنید.

یک موقعی قرآن می‌خواهد که بفهماند دو سیستم برای حکم داریم، یکی این که حکم بر اساس تاویل و یک موقعی بر اساس اسباب است و این موضوع برای کسانی که فقه خواندن خیلی مهم است و خیلی از بحث‌های فقهی این‌جا مطرح می‌شود.

ساختار موسوی سبب و مسبب دارد و شما بدون این جریان نمی‌توانید و مجاز هم نیستید تا حکم صادر کنید و یک ساختار دیگری است که مجاز است و آن این که خدا در اجرای احکامش مقید به هیچ چیزی نیست، یعنی دستش بسته نیست.

یک موقعی است که شما باید حکومتان را بر اساس ساختار موسوی تشکیل دهید، ولی آیا خدا مجاز نیست که با نظام خضری کار کند؟ چرا هست مثل خراب کردن کعبه که اراده کردند ولی خدا همه را از بین برد.

خیلی وقت‌ها هم می‌شود که از این سیستم استفاده نکرد و لذا قتل انبیاء اتفاق می‌افتد، یعنی خدا محدود به جریان و نظام نیست ولی نظام موسوی غالب است و ما باید بر اساس آن عمل کنیم و این یعنی اینکه مطلب کاربردی آن، این گونه است که در زندگی خصوصی خضری عمل نکنیم!

مثلاً فرد در موبایلش شماره یک خانم است ما براحتمی حد را برایش جاری می‌کنیم یعنی نظام فکری ما اینگونه است. در ظاهر می‌گوییم که در نظام موسوی هستیم ولی در واقع طبق آن عمل نمی‌کنیم بلکه به صرف این که فکر می‌کنیم که طرف فکر خیانت کرده با سیستم خضری عمل می‌کنیم. در صورتی که شما باید هر جرمی را متناسب با آن جرم برخورد کنید.

همه ما در عمل مریدان حضرت خضر(ع) هستیم ، ولی خدا نکند که کسی مطابق سیستم حضرت خضر(ع) با ما برخورد کند..

وقتی که نظام سبب و مسبب، نظام اصلی شد هرکاری که واقع شد یا خوب است یا بد است. مثلا اگر کسی کار بدی کرد و شاهدهی هم نداشت و یا نتوانست در محکمه ببرد، حق ندارد که اعتراض کند چون شرع می آید دست فرد را می بندد زیرا نظام، نظام اسباب است.

سیستم عملکرد ما :

تا می فهمیم کسی می خواهد ضرر بزند قبل از آنکه او کاری انجام بدهد، حساب او را می رسم. در صورتیکه باید ما در اجرای احکام باید صبر داشته باشیم.

اگر سیستم اسباب را پذیرفتیم باید همه اش را باهم بپذیریم و برای خودمان هم بپذیریم. ما اصولا طبق نظام تاویل برای دیگران حکم صادر می کنیم، ولی در مورد خودمان آن را نمی پذیریم.

در نظام اسباب مسائلی که برای ما محقق می شود، حتما بایستی بر اساس چهار چوب شرع در مورد آن ها عمل کنیم و نمی توانیم هم برای خودمان توجیح بیاوریم.

بدیهی است که هر انسانی طبق نظام دین و چهار چوب شریعت عمل می کند، نظام اش نظام اسباب است.

نظام اسباب خوبی اش این است که ممکن است بین عمل و اراده فاصله بیفتد. نظام اسباب این گونه است که فرد از موقعی که اراده می کند تا عملی را انجام دهد، مراحلی بر آن می گذرد و شما نمی توانید قطعی بگویید که آن عمل قطعا انجام شده است و لذا بر اساس فاصله بین عمل و اراده نیز شما نمی توانید اراده قصاص کنید.

استخاره و خواب، میل و گرایش به علم تاویل است نه علم به اسباب. ما در وهله اول وقتی آیات را می خوانیم وظیفه مان این است که، اول دو موضوع را با هم ببینیم و خوب و بد نکنیم، متنها هر کدام یک ویژگی هایی دارند که عمل به تاویل، بر اساس اذنی که دارد اجرای حکم می تواند بکند (و این در عالم تعطیل نشده است).

نظام اسباب، نظامی است که همه ما فعلا توسط دین و شرع در نظام اسباب قرار داریم و کسی در نظام تاویل قرار ندارد مگر نبی و امام، که به وحی وصل است اما حالا همه ما به نظام اسباب متصل ایم و قوانینی که در تاویل است را نباید در نظام اسباب بیاوریم، بنابراین باید میل مان را که به نظام تاویل است صلاح کنیم.

خدا باب علم تاویل را در نظام شریعت خودش تا این مقطع مسدود کرده است و مطرح شدنش فقط برای این است که انسان بداند که چنین سیستمی هم وجود دارد.

علم به تاویل خیلی علمی سختی است و پدیدار شدنش نزد عالم خیلی سخت است، زیرا وجود یک چنین سیستمی در کنار اسباب، یقین خاصی می‌خواهد. حالا اگر کسی در نظام اسباب چنین علمی را نداشت ولی در سبک زندگی آن گونه عمل کرد، نظام زندگی‌اش بهم می‌خورد و نظام تشخیص‌اش هم بهم می‌ریزد و کل فرآیند تکلیف و اختیار او دچار خدشه می‌شود.

نوع زندگی ما و نوع فرآیندها و برخوردهای مان با هم بر اساس علم به تاویل است، در صورتی که این موضوع در یک جایی از قرآن آمده است ولی اصلاً توصیه نشده و شرع هم مبتنی بر آن نیست، اما زندگی ما را فراگرفته، چرا که ما بر اساس منفعت مان زندگی می‌کنیم، یعنی علم به تاویل منفعت‌هایی دارد که حاضر نیستیم دیگران بر اساس علم به تاویل با ما عمل کنند ولی حاضریم با دیگران بر اساس علم به تاویل عمل کنیم!

کلا در نظام عالم نظام حکمت است یعنی در هر حالتی هر اتفاقی که برای انسان بیفتد در نظام تکوینش که خیر مطلق است، اتفاق می‌افتد. در نظام انسان هم انسان قدرت اختیار دارد و می‌تواند ضرر از ناحیه دیگران را تبدیل به خیر بکند یعنی خاصیت عالم چرخش بر اساس خیر است، لذا در هر صورتی خداوند هدایت انسان را اراده کرده و خیر او را خواسته است پس اگر در نظام شری قرار گرفتیم اگر عالم به خیلی از احکام نباشیم و احساس کنیم در آن تمایزی وجود دارد، احساس بدی نمی‌کنیم و طبق قانون آن عمل می‌کنیم ولو این که ندانیم در تاویل آن خیر است.

اگر از نظام اسباب به نظام تاویل برسیم اشکال ندارد.

خود انسان‌هایی که علم به تاویل دارند در استفاده از علم به تاویل مختار نیستند حتما باید اذن داشته باشند یعنی ممکن است در مواردی استفاده نکنند چون اذن ندارند. علم به تاویل علمی است که خدا می‌دهد و اذن هم می‌خواهد. اصلاً خدا در دادن علم با کسی هم پیمان نشده حتی پیغمبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام عملشان محدود به خداست و نمی‌توانید علم مطلق برایشان در نظر بگیرید.

حضرت موسی(ع) شخصیت دوم قرآن در بین شخصیت‌هاست یعنی اول پیامبر(ص) است بعد حضرت عیسی(ع) در بعضی جهات و در بعضی جهات حضرت موسی(ع). حضرت عیسی(ع) افتخارش این است که پیرو حضرت موسی(ع) است یعنی حضرت عیسی(ع) پیامبر اولوالعزمی است که حکومتی تشکیل می‌دهد و ادامه حکومت حضرت موسی(ع) است. یعنی اگر شما در سوره نمل به حکومت رسیدن داود(ع) و سلیمان(ع) را می‌خوانید، در واقع وصف موسی(ع) را می‌کند و در مورد حضرت موسی(ع) همین بس که کلیم الله است و تنها کسی است که

با خدا صحبت می‌کند. در کل این تصویری که ما راجع به حضرت موسی(ع) داریم و مواردی که به عنوان نقطه ضعف شخصیت ایشان محسوب می‌کنیم اشتباه است و اینگونه نیست.

صبر، نشکستن و پایداری محصول علم است. اگر کسی در زندگی در مورد چیزی پایداری ندارد بسبب عدم علم به آن است. علم باعث صبر در زندگی است حالا خود صبر در ایمان به منزله راس در بدن است یعنی اگر کسی صبر را روی خود نصب نکند مثل این است که ایمانش سر ندارد و برای نصب صبر باید راجع به موضوعات مختلف علم پیدا کنیم. نکته‌اش این است که علم نافع، علم تبعیت است، و تا مادامی که علم، نظام تبعیت را ایجاد نکند یعنی حکم و عمل تولید نکند علم نافع نیست. یعنی اگر یک عملی را شما یاد گرفتید که قابلیت درست کردن حکم قابل عمل نداشته باشد اسم آن علم نیست. صرف داشتن معلومات علم نیست و علم نافع، علمی است که توام با عمل و تبعیت باشد.

نکته کاربردی این آیات این است که قضاوت‌های ما در زندگی باید تابع علم و حکم باشد. قضاوت‌های ما در مورد رخدادهای باید تابع حکم و اذن باشد. یعنی اساس زندگی بر اساس حکم الهی و اذنی است که فرد دارد و اگر این دو را داشته باشد ممکن است که فردی به دو صورت این کار را انجام دهد اما مهم این است که وحدتشان باید یکی باشد.

هر کدام از ما باید دقت کنیم ببینیم که قضاوت‌هایمان بر اساس رخدادهای (قضاوت نسبت به یک نفر که آدم خوبی است یا بد) چقدر بر اساس برخوردهای آنی و چقدر بر اساس حکم الهی است.

ما برای همه مسائلی که مربوط به رفتارها می‌باشد حکم شرعی داریم و باید بر اساس عمل کنیم یعنی رویه آن ممکن است متفاوت باشد اما مهم باطن آن است.

ما نمی‌توانیم رفتارهای ظاهری را همیشه مطابق میل خودمان تغییر دهیم.

برخورد و قضاوت شما نسبت به هر کسی باید بر اساس حکم و انجام آن حکم باشد. نباید بر اساس ظاهر رفتار آدم‌ها با آن‌ها برخورد کنیم بلکه باید بر اساس حکم و اذنی که به ما داده‌اند با آنها برخورد کنیم. یعنی اینجا حضرت موسی(ع) چون می‌دانست حضرت خضر(ع) بر اساس حکم خدا عمل می‌کند فقط اعتراض کرد. یعنی در واقع ظاهر اعمال ممکن است متفاوت باشد لذا وقتی در زندگی، یک مردی با یک زن مسلمان ازدواج می‌کند و همین مقدار که فهمیده‌اند و به حکم شرعی عمل می‌کنند در توجیه رفتار و کارها کافی است حتی اگر بدترین کارها را بکنند. (اگر مسلمان باشد)

ما فضای بدینی در زندگی مان خیلی زیاد است و این به خودمان آسیب می زند و لذا با یک مختصر اتفافی فضای کینه و فضای دلگیری بین دونفر اتفاق می افتد زیرا رفتار مطابق میل نبوده ؛ درحالت کلی مهم نیست که رفتارها مطابق میل باشد. اگر ظاهر زندگی زوجها فقط مبنا باشد این زندگی پایدار نخواهد بود . اگر شرایط امر به معروف و نهی منکر داشتید آن را می گوید ولی اگر نداشتید آن را هم نمی گوید. همین که به شرع عمل می کند کافی است.

حد و مرز تدبیر این گونه است که لطفا تدبیر را رها کنید! تدبیر برای ۷ سال سوم است و در ۷ سال دوم باید طرف یاد بگیرد عبودیت کند یعنی اگر کسی اهل حکم و انجام اعمال بر اساس حکم بود مجوز دارد براساس تدبیر عمل کند وگرنه اگر کسی بخواهد تدبیر کند می شود خدا، زیرا خودش می شود قطب امکان و همه اعمال از او صادر می شود؛ اگر کسی نتواند قبل از این که تدبیر کند تبعیت از حکم بکند، خدا می شود! در نظام آموزش هم اگر نظام تدبیر را قبل از نظام عبودیت در فرد تبیین شود، او خدا می شود.

امام علی (ع) می فرماید: احتمال (نادیده گرفتن) و یا حمل کردن به وجه درست، عیبها را چال می کند.

ولی وقتی نسبت دادن تبدیل به جریان می شود، اگر در مقام عالم بودی می توانی در مقام تنبه و تربیت تذکری بدهید.

ان شالله خداوند مقام عالم بودن و تنبه کردن را از ما بگیرد و مقام عبودیت خالص را به ما عنایت کند که این باعث زندگی خوش و با تقوا می شود. ۷۰ درصد از برخوردهای آدمها با هم در نظام تاویل صورت می گیرد.

برای این که عاقبت به خیر شویم و حیات ابدی داشته باشیم صلوات....

در ابتدای این جلسه که مقارن با ایام شهادت امام حسن عسکری (ع) است، از دور زیارت می کنیم.

قصد زیارت همه اهل بیت علیهم السلام را می کنیم و از هر کدام از ایشان ، حاجتی طلب می کنیم و برای این که زیارت و حاجت مان را قبول کنند بعد از هر زیارت صلوات می فرستیم.

هر کسی می تواند قوه تخیل اش را رها کند.

رسول گرامی اسلام (ص) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات از ایشان قرآن خواندن و قرآن فهمیدن را طلب می کنیم.

امیرالمومنین (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات از ایشان علم نافع را طلب می کنیم.

حضرت فاطمه صدیقه کبری (س) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات عصمت و پاکی را طلب می کنیم.

امام حسن مجتبی (ع) را زیارت می کنیم به برکت صلوات و حسن و زیبایی را طلب می کنیم .

اباعبدالله حسین (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات حیات و ممات طیبه را طلب می کنیم .

علی بن الحسین، امام سجاد (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات عبودیت خالص را طلب می کنیم.

علی بن محمد باقر (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات حضور مفید در صحنه های اجتماعی را طلب می کنیم.

امام جعفر صادق (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات رسیدن به مرحله صدق و کمال خود شکوفایی را طلب می کنیم.

امام کاظم (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات خوش خلقی و روزی وسیع را طلب می کنیم.

امام رضا (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات همه نعمت های اخروی و رضایت تامی که خداوند برای هر بنده ای قرار داده طلب می کنیم.

امام جواد (ع) را زیارت می کنیم و به برکت صلوات سخاوت و بخشندگی را طلب می کنیم .

امام هادی(ع) را زیارت می‌کنیم و به برکت صلوات هدایت را از تمام جنبه‌هایی که خدا قرار داده طلب می‌کنیم.
امام حسن عسکری(ع) را زیارت می‌کنیم که امشب شام غریبان حضرت است و تسلیت می‌گوییم به امام زمان(عج)
و به برکت صلوات مبارز و مجاهد شدن را طلب می‌کنیم.
امام مهدی علیه السلام را زیارت می‌کنیم و به برکت صلوات معیت ایشان و در خدمت ایشان بودن و سرباز ایشان
بودن را طلب می‌کنیم.

ان شاء الله که زیارت همه قبول باشد که به همین راحتی می‌توان زیارت رفت.

این سوره حکایت انسان‌های مبارز در عرصه‌های مختلف است، کسانی که در عرصه‌های مختلف عمل صالح ایجاد
کردند (یک تعداد در صحنه مبارزه و یک تعداد در جنگ و یک عده هم در صحنه علم و عمل).

۷ نکته اساسی و مهارت زندگی که در این سوره به آن اشاره شده است عبارتند از:

جدال نکنیم، زود قضاوت نکنیم، معرفت را زیاد کنیم تا صبرمان زیاد شود.

روی بحث توحید کار کنیم و در خانواده‌هایمان تمرین کنیم.

جوانمرد باشیم و آداب آن را بشناسیم و رعایت کنیم.

درباره حضرت ذوالقرنین(ع) در کتب آسمانی صحبت‌هایی گفته شده که به همین دلیل کسانی که از کتب پیشین
خبر داشتند سوال می‌کردند و از پیامبر(ص) درباره داستان او می‌پرسیدند.

یک بخشی از آیات قرآن در کتب آسمانی دیگر آمده است و این نشان می‌دهد ارادتی که نسبت به قرآن داریم باید
به اصل کتب آسمانی دیگر هم داشته باشیم.

حضرت رسول(ص) به صورت وحی بخشی از سرگذشت او را برای ما بیان می‌فرماید. حضرت ذوالقرنین(ع) در
زمین تمکن داشتند و به همه چیز احاطه علمی داشتند و در انجام کارها هیچ محدودیتی نداشتند.

در ظرف خودشان "من کل شی سببا" را داشتند، یعنی هر چیزی را که اراده می‌کردند، وسایل و ابزار تحقیق را در
اختیار داشتند. شعار "ما می‌توانیم" را ایشان صرف کردند. حرف هایشان شعار نبود به معنای واقعی کلمه اهل عمل
بودند و خوبی‌شان این بود که از علمی که خدا به ایشان داده بود نهایت استفاده را می‌کردند.

از امکانات و اسباب و علمی که خداوند عنایت کرده بود نهایت استفاده را می‌کردند، نظامشان این گونه بود که علمش را جاری می‌کرده و اهل عمل بودند. (به خاطر همین می‌گویند امکانات و علمش را جاری می‌کرد.)

خودشان را محدود به جغرافیای خاصی نمی‌کردند، این طوری نبود که در خانه بنشینند یا بگویند من فقط به سمت شهرها و کشورهای مجاور می‌روم. خداوند به او یک توان تشخیص حکمی داده بود تا عده‌ای را که می‌فهمند آدم‌های درستی نیستند حبس کند و یک عده را آزاد کند یعنی قدرت حکم رانی داشت.

آیه ۸۶: " حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا "

کلمه " حتی " دلالت می‌کند بر اینکه فعلی در تقدیر است و تقدیر کلام " فسار حتی اذا بلغ - و سیر کرد تا به مغرب آفتاب رسید " می‌باشد. و مراد از مغرب آفتاب، آخر معموره آن روز از ناحیه غرب است، به دلیل اینکه می‌فرماید: " نزد آن مردمی را یافت ".

مفسرین گفته‌اند: منظور از " عین حمئه " چشمه‌ای دارای گل سیاه یعنی لجن است، چون حماه به معنای آن است و مقصود از عین دریا است، چون بسیار می‌شود که این کلمه به دریا هم اطلاق می‌گردد. و مقصود از اینکه فرمود " آفتاب را یافت که در دریایی لجن دار غروب می‌کرد " این است که به ساحل دریایی رسید که دیگر ما ورای آن خشکی امید نمی‌رفت، و چنین به نظر می‌رسید که آفتاب در دریا غروب می‌کند چون انتهای افق بر دریا منطبق است یعنی در واقع حدی که تعیین می‌کرد موانع طبیعی بود، چون وقتی به دریا می‌رسی حتما باید همان جا توقف کنی.

استفاده ای که از این آیه می‌شود کرد این است که ذوالقرنین (ع) با گروهش محدوده‌های جغرافیایی را به جاهایی که دیگران نمیشد بروند و جاهایی که آخر دنیا است یعنی جایی که دیگر نمی‌توان رفت و حدس می‌زد که بعد از این آدمها تمام می‌شوند میفرستاد و اگر می‌دانست بعد از این آنها آدم هست کشتی درست می‌کرد و می‌رفت تا زمانیکه احساس میکرد انتهایش است و این یعنی افق دید یک انسان را که چقدر می‌تواند وسیع باشد دینش را تبیین می‌کند.

آیه ۸۷: قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا

او اختیار داشت اما اختیارش منوط به این بود که هر که بر اساس قوانین عمل نکند ما عذابش می‌کنیم و عذاب نکر یعنی عذابی که خیلی سخت است.

آیه ۸۸ و ۸۹: وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنۡ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹)

هرکسی که اهل ایمان و عمل صالح باشد جزای حسنه دارد یعنی در کارش و مسائل زندگی اش گشایش ایجاد می-کنیم و اگر مطلبی داشته باشد برآورده می کنیم، کمکش می کنیم.

آیه ۹۰: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا

آن سمت به ته دنیا رسید این سمت به سر دنیا رسید. مثل این که زمین را فرض کنید؛ از یک جایی زندگی شروع می شود: مطلع الشمس، جایی که زندگی تموم می شود می شود: مغرب الشمس. احساسش این بود که اینجا ابتدا و یا انتهای حیات است و جالب این است که در هر دو قسمت اقوام بدوی زندگی می کردند.

نکته قابل توجه این است که این داستان برای چند هزار سال قبل است. اما در مورد مکان سوم اشاره ای نشده است، چون سبب دارد، سبب را تبدیل به ابزار فرهنگ می کند یعنی اگر خانه سازی بلد است خانه می سازد. بین السدین نشان می دهد که علمش را مستقر می کند و می رود جای دیگر.

این بندگان خدا کسانی بودند که حرف ذوالقرنین (ع) را نمی فهمیدند، یعنی امکان ارتباط برقرار کردن با آنها وجود نداشت و از یک طرف دچار یاجوج و ماجوج بودند که هم تعدادشان زیاد بود و هم خشن بودند و هم قدرت زیادی داشتند و هرجا وارد می شدند غارت می کردند، از هیچ چیزی ابا نداشتند و این به معنی قوم بدوی وحشی است ولی یک یاجوج و ماجوج هم داریم که اینها سنخشان یکی است اما خواستگاهشان فرق می کند مثل داعش و طالبان.

قبلش هم که فرموده لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا نشان می دهد که او چقدر با این مردم حرف زده و آنها را به کار گرفته است. کسانی که نمی توانستند تکلم کنند اما به آنها فهمانده که حدید چیست! چون آهن داخل کوه بوده و باید آن را تولید می کردند. در حقیقت ممکن است هر بخش از آیات چندین سال زمان برده باشد. از طرفی آن افراد را به صنعت سدسازی آن هم از نوع کاملاً مدرنش آشنا کرده است، یعنی صنعت آهن سازی را به آنها یاد داده - است، آن هم در حد ورقه های آهن بزرگ. آهن به مقدار زیاد تولید کردند و توانستند بین دو کوه را ببوشانند. یعنی در واقع یک مکانیزمی هم با آتش به کار برده بودند تا این مقدار آهن وزن سبکی داشته باشد و در حقیقت سبک سازی می کردند تا وزن مصالح سنگین نشود و فشار نیاید یعنی در آن می دمیدند. منظور این که آهن را چیدند و به آن آلیاژ اضافه کردند تا کارایی مناسب داشته باشد. آجر آنها آهن بود و ملات شان مس بوده یعنی یک مدل آلیاژ سازی هم انجام داده بودند.

سد طوری ساخته شده بود که هم محکم بوده تا به راحتی خراب نشود و هم مسطح بوده و امکان بالا رفتن از آن وجود نداشته و حتی نمی توانستند آن را سوراخ کنند. اگر در حال حاضر به کسی بگویند که چنین سازه‌ای را با چنین ویژگی‌هایی بساز ممکن است نتواند آن هم با آن امکاناتی که اقوام بدوی داشته‌اند.

حضرت ذوالقرنین(ع) خیلی آدم عجیبی بودند، در آخرین روزهای ساخت سد آهنی صحبتش با مردم این بود که این از رحمت پروردگار است و فکر نکنید این سد دائمی است و به خودی خود محکم است! اما قیامتی هم هست؛ می‌خواهد بگوید که معاد و قیامت جلوی چشمش بوده و این طور نبوده‌است که وقتی یک چیز قوی درست می‌کرد همه چیز را از یاد ببرد. (آیه ۹۸)

اشاره می‌کند به این که همه از دنیا می‌روند و هم یادآوری می‌کردند که یک بعثتی هم وجود دارد.

این بخش از سوره جنبه جمع بندی دارد و از آیه ۱۰۱ تا آخر سوره گزاره های مهمی وجود دارد؛ وقتی می‌گوییم "مهم" یعنی غرر کل قرآن هستند. و این قسمت حداقل دو آیه غرر قرآن را می‌بینیم. (آیات ۱۰۳ و ۱۰۴)

اولین نکته این است که : حرف ذوالقرنین(ع) که تمام میشود ادامه حرفش، سخن خداست و آن به این معناست که خدا این فرد را قبول دارد. در آیه ۹۸ بلافاصله مثل این که متکلم را عوض کرده است ولی ادامه همان حرف است.

از آیه ۹۹ داستان این گونه می‌شود که کافر کیست؟، آیه ۱۰۱ هم جواب می‌دهد.

از داستان ذوالقرنین(ع) چه نتایج کاربردی برای خانواده می‌توان پیدا کرد؟

امشب می‌خواهیم مقداری از روحیه حضرت ذوالقرنین(ع) توسط خودشان در ما دمیده شود.

اولین خصوصیت ایشان این است که نگاهشان نگاه جهانی بوده‌است اگر خوبی وجود دارد باید برای همه باشد باید کاری انجام دهیم که آن خوبی به همه برسد، اگر سلامتی خوب است باید به همه برسانیم و برای ایجاد این قدرت در ما باید فکر کنیم، در دورترین نقاط زمین افرادی وجود دارند که تشنه احکامی هستند که ما داریم و برای آنها باید فکر کرد و چاره‌ای اندیشید و راه حلی پیدا کرد، مهم این است که آدم در دلش این اتفاق بیفتد و خودش بخواهد که به مردم خیر برساند. اگر نگاه جهانی شود آدم دنبال علمی می‌رود که کاملاً فایده داشته باشد پس کار و علمی را می‌آموزد که اگر شرایطی فراهم شد بتواند از آن استفاده کند.

دوم: برنامه زندگی‌اش را طوری می‌ریزد که محدود به مکان خاصی نباشد. در تعریف زندگی‌اش هجرت را به عنوان یکی از مقوله‌های زندگی‌اش قرار می‌دهد، چه بسا فردی در شهر خودش بی‌فایده‌است، به جای دیگری می‌-

رود تا فایده‌دار شود (یعنی دنبال این است که فایده‌ای برساند). وقتی مسائل مهم در یک زندگی مطرح نباشد مسائل سخیف ناچیز جای آن را می‌گیرد، وقتی کارهای بزرگ دغدغه‌اش نباشد کارهای کوچک درگیرش می‌کند و اینها برایش موضوع می‌شود. وقتی زندگی محل داد و ستد حرف‌های قوی نباشد به طور طبیعی محل داد و ستد حرف‌های سخیف می‌شود.

ورود به مسائل باید از محل خودشان صورت بگیرد، نه غیر از محل خودشان.

امروزه یکی از معضلاتی که در جامعه وجود دارد این است که وقتی دو نفر با هم ازدواج می‌کنند یا خیلی به هم وابسته می‌شوند یا خیلی از هم گسسته می‌شوند و این وابستگی که احساس می‌کنند که در قید هم هستند یعنی مثلا اگر یک نفر اهل مبارزه باشد و بعد از یکی دو ماه از مبارزه برگردد، نوعا خانم‌ها نمی‌توانند بپذیرند. اگر بنا داشته باشیم دنیا را اصلاح بکنیم بعضی جاها احتیاج به مبارزه هست و جای خانم‌ها نیست. بعضا خانم‌ها برای این که کلاسی بیابند و علم آموزی کنند مشکل دارند و یکی از مشکلات اعضای ما این است که افراد اجازه شرکت در کلاس‌ها را ندارند و اینگونه خانواده محل اسارت می‌شود، در صورتی که اگر بنا باشد که ذوالقرنینی ازدواج کنیم باید بپذیریم چه مرد چه زن در راه خدا از خیلی چیزها باید بگذرد و اینها با هم جمع نمی‌شود که بگوییم که هم مجاهد باش و هم از خانهات تکان نخور. بحث سر مرد و زن نیست. مشکلات زندگی را آدم خودش انتخاب می‌کند و وقتی انتخاب کرد خداوند جزا می‌دهد و این نمونه انسانی که شما می‌بینید فقط در خانواده‌ای شکل می‌گیرد که اسارت نداشته باشد.

انشاء الله که همه شیعیان از اسارت خانواده‌هایشان خارج بشوند یک صلوات بفرستید .

در سوره مدثر می‌گوید که هر انسانی در رهن قرار دارد مثلا مثل سند خانه که در گرو بانک باشد مالکیتش در اختیار شما نیست چون سند ندارید و انسان‌ها هم در رهن هم قرار می‌گیرند مثل این که سند‌هایشان را می‌دهند به هم مگر مصلین، زیرا با خدا معامله می‌کنند و بقیه نفع خودشان را می‌بینند و این خیلی خطرناک است و جامعه شیعه را تبدیل به شیعه کوفی می‌کند و در سوره مبارکه توبه خداوند می‌فرماید : (مردم می‌گویند) ای پیامبر اگر سفر نزدیکی باشد تو را تبعیت می‌کنیم یعنی اگر سفری باشد که زود برگردیم، همراه تو می‌آییم ولی اگر طولانی باشد زندگی مان به مشکل بر می‌خورد!

ضرورت گسترش هر توانی این است که هر کسی هر سببی در اختیارش بود از دیگران دریغ نکند و گسترش دهد.

ذوالقرنین خلاقیت دارد و می‌تواند توان جامعه را فعال کند. که این مربوط به نظام سازی است. مثلا در بستر اقتصادی می‌توانی باغ داشته باشی و کار و کاسبی داشته باشی. بسترها تغییر می‌کند و عمل هم تغییر می‌کند. باید بهترین عمل را تشخیص داد.

بین احسن عمل و عمل صالح، تفاوت و تشابه‌هایی وجود دارد.

یکی از مهمترین مسائلی که در زندگی ما مطرح است این است که از یک طرف به دنیا بد می‌گوییم، به طور طبیعی فکر می‌کنیم که پول داشتن و علم داشتن بد است و توجه به گزاره "این که دنیا بد است" به جای این که تعلق ما را به دنیا کم کند ما را تنبل می‌کند. در حالی که این گزاره یعنی هرکاری که بلدی در جایی رایگان انجامش دهی خوب است یا این که در حد پایین پول بگیری خوب است. صفت بی‌عرضگی بد است که سالیان سال است نصیب ما شیعیان شده است و الان یکی از ویژگی‌های شیعیان این است که افراد پر توان و چند منظوره نیستند زیرا این خصوصیت را معادل دنیا می‌گیرند در صورتی که باید یاد بگیریم: بلد باش، کار کن و کم بگیر.

مشکل ما روی اتلاف وقت‌ها و مستمر یاد نگرفتن و اجرا نکردن است.

کلا مدیریت این است که اگر سعه صدر نداشته باشی نمی‌توانی مدیریت کنی.

اصولا ذهنمان این گونه است که وقتی به سمت علم می‌رویم، دیگر کار یاد گرفتن موضوعیت ندارد. اما در عین علم یاد گرفتن باید زبان کارهای مختلف را هم یاد گرفت و بومی آنجا شد. و آرزو کنیم که هر جا می‌رویم کار آنجا را یاد بگیریم. خیلی وقتها صفت با عرضه بودن یک صفت کمالی است که خدا دوست دارد و صفت بی‌عرضگی صفت نفس است و خداوند از این صفت راضی نیست و آدم باید دعا کند. خیلی از این بی‌عرضگی‌ها به خاطر تعلیماتی است که به ما دادند و اینها صفت خوبی نیست، صفت با عرضه بودن را از داستان ذوالقرنین (ع) به عنوان یک ارزش یاد بگیرید و این منجر می‌شود که آدم ارتباط خوبی با دیگران بگیرد و این یک ارزش است.

در این هفته هر کس فکر کند چه کارهایی برای جهانی شدن وجود دارد که باید برود آموزش ببیند، خیلی از علم‌ها وجود دارد که وابسته به گذشته است و اگر مثلا من گفتم که سه مبلغ مسلط به زبان هستند که می‌خواهیم بفرستیم به آفریقا، دیگر آن لحظه زمان آن نیست که شما بروید زبان یاد بگیرید، چون آن زمان وقت عملیات است و در زمان امام زمان (عج) این اتفاق می‌افتد، افرادی به کار گرفته می‌شوند که کار بلد باشند و آموزش‌های لازم را از قبل دیده باشند، حتی حداقل کار که قرآن یاد گرفتن و قرآن خواندن است.

وظیفه یک عده این است که مقدمات فراهم کنند و یک عده هم وظیفه دارند که اجرا کنند. امام زمان(عج) آدم به درد به خور می‌خواهد آدم چابک و زرنگ می‌خواهد؛ هنوز وقت هست و دیر نشده است.

ادبیات گفتاری درب ورودی یک خانه است و برای مفاهمه باید ادبیات گفتاری یک جامعه را فهمید.

خدا برای شئون اجتماعی انسان، قدر و تقدیر و هدایتی قرار داده است. برای زن، سر بودن، مکنون بودن و در بیت بودن و برای مرد آشکار بودن، ظاهر بودن و جلوه داشتن را قرار داده است. زن نباید سعی کند مرد شود و بالعکس، هر کس باید در جعل الهی خدا قرار بگیرد و وقتی زن در سر و مکنون و بیت قرار می‌گیرد باید بتواند مردی تربیت کند که ذوالقرنین شود، یعنی در سر و باطن ذوالقرنین باشد و اگر آرزو کند که خودش ذوالقرنین باشد یعنی با طبع خودش به مقابله پرداخته است.

هر انسانی یک سر دارد یعنی یک باطن و یک ظاهر هم دارد. سر او علم اوست و ظاهر او عمل اوست و در خانواده باطن خانه زن است و ظاهرش مرد است و کمال زن حساب نمی‌شود که یک زن رئیس جمهور شود، این یعنی که او دارد از صفات زنانه‌اش عدول می‌کند.

خیلی جاها خانم‌ها باید جنبه آموزشی و تعلیم داشته باشند یعنی فرزندی تربیت می‌کند که بتواند رهایش کند. وقتی می‌گوییم سر، یعنی هر جامعه‌ای سر دارد و سر جامعه خانم‌ها هستند و منظورمان این است که مسرور می‌کنیم زن را به سردار کردنش و اصلاً مسرور کردن تابع سر داشتن است. اگر در اجتماعی آقایان آن کمرنگ هستند این نقطه ضعف مجموعه است حال این که همه خانم‌ها قدیس باشند، زیرا مقام آشکار شدن برای مرد است.

زن باید علم آموزی بکند که در شوهر و فرزندش نمود پیدا کند این علم زینبی (س) است، سر عاشورا حضرت زینب(س) است.

امروزه دو مدل مدیریت داریم، یک مدل مدیر ظاهر و آشکار که در هر کاری او نظر می‌دهد و یک مدیریت باطن مخفی داریم که در مجموعه همه کار خودشان را می‌کنند و مدیر در باطن است و نظام مدیریتی که مخفی است؛ اسمش نظام مدیریتی لطف است و این نظام مدیریتی خداست که از روی لطف است، از مدل سر است یعنی اداره می‌کند، رزق می‌دهد اما منت نمی‌گذارد و همه سلامت را در سیر تکوینی اهدا می‌کند و مدیریتی ظاهری این است که من باید باشم.

زن در واقع نظام مدیریتی اش پنهان است و همه کارهایی را که یک مرد می تواند انجام بدهد را، می تواند بکند ولی در سر و در پنهان . و اینها احکام شرعی است مثلا می تواند علمش به حد قضاوت برسد، اما نمی تواند قاضی بشود. احکام در زمان امام زمان (عج) سخت تر می شود که عوض هم نمی شود.

مقام زن مقام علم است و مقام مرد، مقام عمل است. وقتی می گوئیم مقام علم، مقام زن پایین نمی آید و مقام مرد هم با عمل پایین نمی آید بلکه دو ظهور است از یک حقیقت اما اگر از خدا بپرسیم که علم برتر است یا عمل، می گوید علم در ذاتش برتر است.

آیه ۱۰۱ آیه بسیار عجیبی در کل قرآن است، غفلت را به پوشش در چشم نسبت می دهد یعنی یک چیز را نمی بینند. آیات ۱۰۰ به بعد خیلی مهم است.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵)

"ضل سعی" یعنی سعی شان گم می شود و چیزی در بساط ندارند، منظورش از سعی در اینجا این است که سعی را با مقصد یکی می کند و در بساطش چیزی به عنوان نتیجه نمی بیند.

یکی از خوفناک ترین آیات قرآن همین آیات ۱۰۰ به بعد است چون هم بحث ضل سعی را مطرح کرده است هم بحث حبط عمل را می گوید.

گاهی می شود دنیا یا خوشی آدم را مست کند و حواسش را پرت کند، از مدار خارجش کند، هر وقت احساس کردید آفت دنیا به سمت شما می آید یک بار همین آیات را بخوانید، شما را میزان می کند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)

"نزول" یعنی برایش پیش کش می آورند و "حولا" هم یعنی دیگر از این وضعیت خارج نمی شود.

آیه ۱۰۹ خیلی آیه عجیبی است که مشابه اش در سوره لقمان آمده است که با هم پیوند می دهد. "مداد" یک چیزی هست شبیه جوهر، به قلم می گوید مداد. حتی می گوید قلمش را هم نادیده بگیر. فکر کنید یک خودنویسی بخواند

کلمات خدا را بنویسد "لنفذ بحر". تازه اگر یک بحر و یا چند بحر دیگر هم بیاورید این مداد تمام می شود کلمات تمام نمی شود و اینها جزء آیاتی است که باید به دنبالش رفت و فهمید که حقیقتش چیست. کلماتش چیست که تمام نمی شود و دانستنش به چه درد ما می خورد.

آیه ۱۱۰ این است که خدا انتظارش این است که انسان یک روزی بیدار بشود.

بحث "عمل صالح" با "احسن عمل" متفاوت است و راجع به این فکر کنید.

راجع به کلمات فکر کنید.

راجع به ضل سعی و حبط عمل که در اثر "كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي" (۱۰۱) ایجاد می شود فکر کنید.

برای بهره مندی کامل از جلسه امشب صلواتی را عنایت بفرمائید.

می خواهیم چهارده نیت بکنیم تا چهارده حاجت مستجاب شده داشته باشیم و برای هر کدام از نیت ها صلوات بفرستیم.

امشب در مورد بحث صلوات و نقش و ارتباط آن در زندگی و این که ما ان شاء الله ارتباط خوبی با صلوات داشته باشیم صحبت خواهیم کرد. می خواهیم از صلوات کمک بگیریم و به صلوات پناه ببریم و از خداوند درخواست کنیم ما را مشمول صلوات شدگان قرار بدهد و ان شاء الله به برکت صلوات بر محمد و آل محمد، پروردگار جایگاه مربوط به صلوات را به ما عطا کند.

اولین صلوات را نثار کسی می کنیم که صلوات به وسیله او معنی شده و هر چه ما قدر او بشناسیم معنی صلوات را بیشتر فهمیده ایم.

قدر صلوات را حضرت امیرالمومنین (ع) شناخت، نفر دومی هم وجود نداشت و اگر دومی هم بوده حضرت زهرا (س) است. ایشان در واقع معنای صلوات را به وسیله ولایت معنی کرد و بالواقع صلوات در نظام ولایی جاری می شود؛ برای این که ان شاء الله از نظام ولایی بهره ببریم **صلوات**

اتفاقی که بوسیله صلوات می افتد این است که انسان ها به عصمت الهی معصوم می شوند؛ برای این که ما هم در این زنجیره ولایت به عصمت الهی معصوم شویم **صلوات**

به وسیله صلوات هر چه حسن در عالم هست آشکار می شود؛ برای فهمیدن این حسنات **صلوات**

صلوات از "صلو" گرفته شده است که خود "صلو" به معنای زیبایی است.. ستایش زیبایی است و خیلی ارتباط پیدا می کند با حمد که ستودن است؛ برای این که ان شاء الله به برکت صلوات ستودن در ما فعال بشود **صلوات**

حمد به این معنا می‌باشد که انسان صفات کمال را می‌تواند ببیند و طبیعتاً با صفات کمال به خدا می‌رسد؛ برای دیدن این صفات و مزین شدن به آن‌ها **صلوات**

هرچه علم انسان به صلوات زیاد شود علم به رحمت خدا درونش زیاد شده است و این دو مساوی هم هستند؛ برای این که علم‌مان نسبت به رحمت و صلوات زیاد شود **صلوات**

وقتی در زندگی اتفاقی می‌افتد، بوسیله صلوات در درون انسان یک آرامشی پیدا می‌شود که می‌تواند دغدغه‌ها و نگرانی‌هایش را برطرف کند؛ برای پدیدار شدن صلوات‌هایی که غصه‌ها را در زندگی از بین می‌برند **صلوات** هر وقت که آدم دچار مشکل می‌شود و از مسئله‌ای ناراحت می‌شود و یا به مسئله‌ای برمی‌خورد که از آن عصبانی می‌شود، می‌تواند با صلوات آن را کنترل کند؛ برای این که از این کنترل‌کننده الهی، که قدرش را نمی‌دانیم بهره ببریم و با آن خود را کنترل کنیم **صلوات**

هر وقت ته دل‌تان از خودتان، از زندگی‌تان، از وضع و اوضاع جامعه احساس نارضایتی کردید، برای این که از رحمت خدا ناامید نشوید **صلوات** بفرستید.

هر وقت خواستید انفاق کنید و دستتان به هر دلیلی در جیب‌تان نرفت به جای آن انفاق صلوات بفرستید **صلوات**

در روایات هست که صلوات هم وزن تسبیح، حمد و تهلیل خداوند است. برای این که ان‌شاءالله معنی این جملات را بفهمیم و پی ببریم که یک صلوات چگونه می‌تواند معنای این‌ها باشد و علم آن را پیدا کنیم و اینکه چطور به نیت این‌ها صلوات بفرستیم **صلوات**

وقتی کسی صلوات می‌فرستد این به این معنا است که همه خیرات را برای محمد و آل محمد می‌خواهد و در حقیقت این شخص نه بخیل و نه حسود می‌تواند باشد؛ برای دور کردن رذائل اخلاقی از خودمان **صلوات**

هر گاه از خودتان، تنبلی و انواع و اقسام بیماری و کرختی رنج بردید و احساس کردید شما را به روزمرگی کشانده و بحث روزمرگی برایتان مهم شد، برای این که از این حالت خارج شوید **صلوات** بفرستید.

در این ایامی که متعلق به پیامبر(ص) است برای اینکه ان‌شاءالله خداوند توفیق بدهد که هم قدر پیامبر(ص) را بیشتر بشناسیم و هم بیشتر قدر شناسی کنیم **صلوات**

اولین خاصیت و دعای مستجابِ صلوات شامل خود فرد می‌شود، خیلی ذکر عجیبی است، شب و روز جمعه صواب زیادی برایش گفته‌اند، بالاخص این شب جمعه که شب میلاد هست، غفلت نکنیم و به صورت خاص **صلوات** را بفرستیم.

معنای صلوات: خدایا انقدر هدایت را در عالم جاری کن که کسی در دنیا نباشد که هدایت نشود.

این جلسه ان شاء الله جلسه پایانی سوره کهف می‌باشد.

برای خدا مهم است که به انسان‌ها خبر بدهد که کتابی که فرستاده عوج نیست و این خیلی مهم است و خصوصیت بعدی‌اش هم این گونه است که قیم است یعنی در واقع عنصر قیام در آن وجود دارد. هم قائم است و هم قیام آفرین است. علاوه بر این که عوج ندارد قائم است یعنی می‌تواند ولایت آن‌ها را بعهده بگیرد و آنها را قائم کند.

عوج ندارد یعنی اگر کسی آیاتش را گوش کرد و عمل کرد حتماً به نتیجه می‌رسد و بدون شک اثر دارد.

خصوصیت سومش این است که بر بنده‌اش نازل شده است یعنی حتماً یک نزولی که بر بنده‌اش عوج ندارد قیام آفرین است ولایت ولی رابه عهده می‌گیرد و خصوصیت بعدیش هم انذار است.

کتاب انذار و بشارت است. کتاب انذار یعنی کتاب تنبه است یعنی انسان را از آن چیزی که درست یا نادرست است آگاه می‌کند؛ بشارت است یعنی به انسان شاخص راه می‌دهد و معلوم می‌کند که درست رفتند یا نرفتند.

این خصوصیت یک سری لوازم دارد و آن لوازم این است که فردی که رجوع به کتاب می‌کند اعتماد به خدا داشته باشد.

تا اینجا آیات اولیه بود و حالا آیات آخر بعد از داستان جناب ذوالقرنین (ع) که آیات به سمت یک جمع بندی کلی رفت.

آیات ۹۹ به بعد:

خصوصیت کارآفرینی که در این سوره مطرح می‌کند این گونه است که پرده‌ای جلوی چشمانشان را گرفته شده و قدرت شنیدن را هم از دست دادند و همین منجر شده که به یاد خدا نیفتند. مصادیق این کار به این صورت است که ذکر خاصیت‌اش این است توجهی است، یعنی شما الان به تخته نگاه می‌کنید و یک نور و تصویر می‌بینید و توجه می‌کنید و این توجه بلافاصله دلالت ایجاد می‌کند اما اگر کسی حواستان را پرت کند توجه نمی‌کنید و نمی‌فهمید. مثالش این است که خیلی از استعدادها درون ما وجود دارد اما توجه به آن نداریم. مشکل انسان در زندگی همین توجه است. فعال بودن یا نبودن توجه و اراده با توجه فعال می‌شود که یک زنجیره دارد که از طلب و خواست شروع می‌شود و بعد این خواستن تقویت می‌شود و می‌رسد به اراده. اراده همان طلب است هنگامیکه خواست به اندازه‌ای شود که آن خواست تبدیل به شدن شود.

توجه مثل دوربین عمل می‌کند، زوم که می‌کنی طلب و اراده را فعال می‌کند و اگر به سمت دیگر برود توجه به همان سمت می‌رود لذا اگر انسان به دنیا توجه کند نمی‌تواند به آخرت توجه کند زیرا دوربینش به سمت دنیا چرخیده است، در روایت داریم که ذکر دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شوند. ذکر خدا و غیر خدا با هم جمع نمی‌شود.

مثلا یک نفر نمی‌تواند برود مجلس عروسی و لهو و لعب بشوند و یاد خدا هم باشد زیرا با هم مغایرت دارند. کسی نمی‌تواند در زندگی توجه‌اش به کارهای بیهوده باشد مگر این که کارهای مفید را از دست بدهد. هرکسی توجه‌اش به یک امر بیهوده‌ای جمع شود از یک امر مهم حتما دور می‌شود.

بعضی چیزها باهم جمع نمی‌شوند. اگر کسی امر خدا برایش مهم باشد در موقع انتخاب جهاد را انتخاب می‌کند ولی اگر امر خدا برایش مهم نباشد در موقع انتخاب نمی‌تواند جهاد را انتخاب کند.

انسان باید در زندگی بگردد ببیند توجه‌اش به چه چیزهایی هست، به همان مقدار به ضدای آن توجه‌اش ندارد یعنی اگر کسی زندگی خودش را بررسی کند متوجه می‌شود که از چه چیزهایی غفلت دارد. بعضی چیزها از هم دور هستند مثلا هدف دار بودن در زندگی و هدف دار نبودن در زندگی. اگر کسی هدف نداشته باشد در زندگی اصلا نمی‌تواند هدفی را دنبال کند.

مثلا خیر و شر، حسن و سوء، صدق و کذب باهم جمع نمی شود.

توجه به بعضی چیزها منجر به قطع توجه نسبت به بعضی چیزها در زندگی می شود.

در روایت آمده: بحق برایتان بگویم که نخست شر را ترک کرده و آنگاه طلب خیر کرده تا سودتان بخشد، زیرا شما چون خوبی و بدی را با هم جمع کنید، خوبی سودتان ندهد.

جمع دیدن اینها با هم در واقع سیستم نفاق است.

این که آدم اهل محاسبه دنیاست و بعد آخرت را هم قاطی آن می کند اینها باهم نمی سازند.

یکی از مهارت‌های جلب توجه، خیال است. آدم خیال کارهای خوب بکند توجه‌اش هم جلب می شود، وقتی می - گوئیم ذکر خدا یعنی ذکر تقوا، ذکر حکم خدا یعنی انسان هر لحظه‌ای توجه دارد که حکم خدا را اجرا کند و هر که به این توجه کند از غیر خدا غافل می شود و منصرف می شود.

در یک مدل وقتی که فرد مواجه با محرومیت‌ها می شود حواسش به حکم خدا نیست لذا بعدا می گوید ای کاش حواسم بود.. این می شود حواس پرتی و حواس پرتی یعنی که آدم‌ها متوجه حکم خدا نمی شوند و بعضی آن قدر از این ذکر غفلت می کنند که حتی بعدش هم احساس نمی کنند که این کار بدی بود! بحث توجه و ذکر خیلی مهم است و باید به آن دقت کرد. از این جهت اهمیت دارد که درمان خیلی از بیماری‌های سخت از ناحیه توجه است همان طور که خود دردها هم از توجه است مثلا بیماری وسواس هم از توجه به اموری بدست می آید.

اگر برآیند حرکات انسان مثبت باشد، امید است که روز به روز بهتر شود.

بحث توجه این قدر مهم است که وقتی شما به یک جلسه سخنرانی فرد عالمی می روید وقتی بعد از سخنرانی از هر کسی پرسید که چه چیزی دستگیرت شد، هر کس یک موضوعی برایش مهم شده است و ازین رو مطلبی را بازگو می کند. بعد همان جلسه را همان شب یا فردای آن روز، مجددا صوتش را دیگر گوش می دهد و می بینید خیلی از موارد در جلسه گفته شده و او اصلا به گوش‌اش هم نرسیده است!

توجه منجر به شنیدن می‌شود و ارتباط مستقیم با شنیدن دارد و عدم توجه، ارتباط مستقیم با عدم شنوایی دارد یعنی اگر توجه کسی نسبت به یک چیزی جلب بشود مطالب مربوط به آن را می‌شنود و بالعکس.

یکی از راه‌های توجه این است که مثلا کسی قصدش از آمدن جلسه شنیدن نکات کاربردی و اجرایی آن باشد، خداوند آن راه او عطا می‌کند و برای توجه به این باید نکات دریافتی را با خود تکرار کند. و برای کاربردی کردن مطالب باید آن‌ها را کاربردی بشنود.

شنیدن تابع ذکر است و این خیلی جالب است که ان‌شاءالله در نماز خواندن، به ویژه نماز شب و نمازهایی که توجه-اش بالاست، حواسمان باشد. ما به قصد اینکه که صدای خدا را بشنویم و کلام خدا در ما جاری شود نماز می‌خوانیم، اگر انسان توجه‌اش به نماز به عنوان شنیدن کلام خدا باشد حتما بعد از نماز کلام خدا را می‌شنود، یعنی اگر کسی بعد از نماز کلامی از خدا در درونش شنید به خاطر این است که متوجه ذکر است و نشانه فعال بودن ذکر فعال بودن شنوایی است. یعنی نماز می‌خوانی حتما یک هاتفی از غیب به نعمت و رحمتی شما را دلالت می‌دهد مثلا وای چه نماز خوبی! چه حال خوبی! اگر کسی این اتفاق برایش نیفتد طبیعتا چیزی هم از غیب برایش نمی‌رسد.

تمرین جلسه بعد این است که با نمازهایمان شنیدن کلام خدا را تمرین کنیم و هر نمازی که می‌خوانیم با خودمان بگویم خدا با این نماز چه به ما گفت! آن قدر کلنجار برویم که این ذکر در ما جاری شود. باید جنس آن کلام خدا باشد، یا حکم خدا باشد. همین که آدم حس لذت می‌کند مثل این است که کسی درونش می‌گوید آرامش داشته باشد.

انسان عبد خدا است و تک تک بحث‌های نمازش هم پیام دارد فلذا می‌تواند از آن استفاده کند. کلام خدا از جنس حقیقت است و انسان آن را به وسیله رضایت و نعمت درک می‌کند. نوعا انسان هر چیزی را با صدا می‌بیند.

سیستم چشیدنی‌ها از حالت مشاهده خارج می‌شود و فضای دیگری است.

بحث توجه با بحث دیدن خیلی فرق می‌کند توجه یعنی زوم کردن روی یک چیز، مثلا توجه به نماز با دیدن خیلی فرق می‌کند. مثلا توجه به تکبیر الاحرام یعنی توجه دارم که نفی غیر می‌کنم.

برای این که توجه تان در نماز زیاد شود سعی کنید با چشم باز توجه داشته باشید. به طور طبیعی آدم وقتی چشمش را می بندد میزان توجه اش بیشتر می شود، اما در نماز توصیه شده که چشم را نبندید این به این خاطر است که توجه در چشم باز بیشتر شود.

در توجه، ملاک ها و تعریف ها مهم است، تعریف از زندگی و نماز مهم است. تعریف ها و ملاک ها مقدم بر توجه است.

هر انسانی برای این که تعریف هایش را درست کند باید مطالعه و تفکر کند بنابراین اغلب نظام تعریف ها بهم می ریزد و توجه ها خراب می شود. تا فرد با شرایط ناهنجار روبرو می شود، می خواهد تغییر بدهد و معلوم نمی شود که چی از کجا آمده است و یک ذهن پر از تعریف های وارداتی و صادراتی و ... معلوم است که اینگونه نظام توجهی چه می شود!..

خیلی ایراد نسبت به تعریف هایی که در جامعه و ذهن ما جاری است وجود دارد.

برای تغییر، شرایط داریم و گزاره به صورت مطلق اشتباه است. خدا اوضاع هیچ قومی را خوب نمی کند مگر این که خودشان تغییر کنند. این موضوع را تغییر نمی گوئیم بلکه می گوئیم در هر حالتی باید شرایط طبق مراد ما باشد در حالیکه دنیا بر وفق مراد هیچ کس نیست و با این طرز تفکر در دومین یا سومین مورد شکست می خوریم و تسلیم می شویم.

در لحظه ای درنگ خانم ادیب بعضی از تعاریف آمده است.

هر کس خواست تعریف ها و ملاک هایش تقویت شود حکمت های نهج البلاغه را بخواند.

روایات غرری و ملاکی و تعریفی یا روایات توصیه ای با هم فرق دارد. از این جهت حکمت های نهج البلاغه انتخاب شده سیدرضی است.

به طور کلی کار کردن با روایات تخصص می خواهد بلاخص اگر روایات اهل تسنن را در دست داشته باشید راجع به هر چیزی می توانید روایت داشته باشید.

بعضی از تعریف‌ها، بالادست ملاک‌ها هست و بعضی از ملاک‌ها بالادست تعریف‌ها می‌باشد. علم آن، علم بنیادی و تفکر آن، تفکر بنیادی است. تفکری که در صدد کشف تعاریف است. اگر به ملاک‌ها دقت نکنید توجه‌تان به چیزهای دیگر معطوف می‌شود و بعضی چیزها را اصلاً نخواهید دید.

تعاریف را باید با تفکر بنیادی درست کرد مثلاً با یک دور قرآن خواندن..

همیشه کنترل فکر و کنترل رفتار منجر به رستگاری می‌شود. هر موضوعی که برایمان مطرح می‌شود توجه‌مان به کنترل رفتار و فکرمان معطوف می‌شود.

آیات انتهایی واقعا آیات زیبا و جالب هستند و مضامین‌شان در کل قرآن منحصر به فرد است. (از آیات ۱۰۱ به بعد بیانی که در آیات آمده منحصر به فرد است.)

آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ عدم توجه یا انقطاع در ذکر را با عدم استطاعت در شنیدن را ربط می‌دهد یعنی انسان به نوعی مشرک می‌شود و برای بندگان شأنی بیشتر از خدا قائل می‌شود و توجه‌اش به انسان‌ها و ساختارهای طبیعی و تکوینی بیشتر می‌شود لذا علت مطلق را نمی‌تواند ببیند و نظرش به اسباب جلب می‌شود. این منجر می‌شود که توجه‌اش به خدا کم شود. مثال آن این است که وقتی غذا می‌خورم به این توجه می‌کنم که غذا من را سیر می‌کند، بسم الله را فراموش می‌کنم؛ ولی کسی که توجه می‌کند همان ابتدا بسم الله را می‌گوید، آدم‌های ذاکر با هر لقمه‌ای بسم الله می‌گویند و حس می‌کنند که هر لقمه‌شان با ذکر خدا خورده می‌شود.. چون توجه‌شان به علت اصلی است.

ما خیلی کارها را انجام می‌دهیم و تمام می‌شود و بعد تازه یادمان می‌افتد که باید یاد خدا هم می‌بودیم! این به خاطر این است که شأن اسباب برایمان خیلی پررنگ است.

خداوند در این سوره اسباب را به سخره گرفته است. یک گروهی سیصد و اندی سال خوابشان می‌برد و بعد از این همه سال که بیدار می‌شوند بدون این که زخم بستر بگیرند بدون این که یک طرف بدنشان عضله‌هایش سفت شده باشد بلند می‌شوند. مثلاً این که همین دیروز خوابیده باشند. این یعنی خدا بیدار می‌کند و خدا می‌خواباند، به خاطر همین آیه آخر را برای این که هر موقع از شب خواستیم بیدار شویم می‌خوانیم، زیرا می‌گوییم خدایا اسباب بهانه‌اند و علت همه امور تویی و من می‌خواهم تو مرا بیدار کنی. آیا خدا می‌تواند تو را سیصد سال بخواباند و بعد بیدار کند؟ بله می‌تواند.

آیه ۱۰۳ و ۱۰۴: در این آیات بحث زیان بارترین مردم از نظر عمل مطرح می‌شود، کسانی که اعمالشان گم شده یعنی سعی و عملی ندارند که بتوانند به آن تکیه کنند ولی در عین حال فکر می‌کنند بهترین هستند. هرکسی فکر می‌کند که "یحسبون انهم یحسنون صنعا" اگر از این افراد بررسی در پیشگاه خدا برای عرضه چه کارهایی داری؟.. شروع به گفتن می‌کند اما نمی‌تواند سعی و کارهایش را بشمارد، سعی و توانی که بتواند نجاتش دهد. ولی در عین حال فکر می‌کند که کارهایش خیلی زیاد است. البته این خیلی جالب است که فرهنگ اهل بیت علیهم السلام این گونه است که برای هیچ کدام از اعمالشان در نزد خدا شأن قائل نبودند.

یک طرف "ضل سعی" است و یک طرف هم "یحسبون" که فکر می‌کنند "یحسبون صنعا" هستند.

به طور کلی اعمالی که انسان انجام می‌دهد وقتی خالصانه برای خدا انجام شود، توقع شکر و اجر از کسی ندارد اما وقتی که اعمال را برای خدا انجام نمی‌دهد و دیگران را در آن شریک می‌کند، اگر کسی شکرگذار او نباشد ناراحت می‌شود. "ضل سعی" این گونه می‌شود که چون برای خدا حساب باز نکرده‌است در هنگام محاسبه احساس می‌کند که همه قدر او را نمی‌شناسند! چقدر دنیا بی‌وفاست! دست من نمک ندارد! فکر می‌کند نمکدان در دستش است...

"فی الحیاه دنیا" یعنی در راه رسیدن به دنیا. سعی مطلق برای حیات دنیاست و گرنه تلاشی که برای آخرت باشد گم نمی‌شود، یعنی او حساب خود را در دفتر خدا ننوشته اگر می‌نوشت گم نمی‌شد. مثل مادری که برای فرزندش زحمت بکشد و از کودک توقع داشته باشد.

وقتی مقصد او حیات دنیا شد، به طور طبیعی حیات دنیا او را گم می‌کند لذا آدم باید تصمیم بگیرد که کارش را برای خدا انجام دهد و اجرش را هم از خدا بگیرد و از قدردانی نکردن دیگران دلش نگیرد. مثلاً اگر قرض می‌دهید، به امیرالمومنین (ع) بدهید بعد هم اجرش را از امیرالمومنین (ع) بخواهید. این یعنی اینکه شما به وسیله اهل بیت علیهم السلام ایمانتان را قوی می‌کنید.

آدم‌ها حتی اگر یک دور قرآن را می‌خواندند دچار اشتباه نمی‌شدند.. اگر انسان سراغ قرآن برود و ملاک‌هایش را درست کند هیچ وقت گمراه نمی‌شود.

ما وقتی کاری را برای کسی انجام می‌دهیم و توقع داریم او از ما شکرگزاری کند، این خود نوعی کفر است. کار را باید فقط برای خدا انجام بدهیم.

توجه به لقاء خدا را می‌توان به صورت توجه به "یوم الحساب" یا قیامت معنا کرد. شما در هر عملی که انجام می‌دهید لقاء خدا برایتان امکان‌پذیر است و لقا خدا در هر عمل ملاقات با حکم خداست پس انسان در هر عملی می‌تواند لقا خدا را ببیند.

هر کاری که ما انجام می‌دهیم، اگر به وسیله آن به لقاء خدا نرسیم آن کار وزنی پیش خدا ندارد. هر کاری مثلاً بچه‌داری، آشپزی و... هر کاری که فرد در آن به لقاء خدا نرسد وزن ندارد زیرا وزن هر کاری لقاء خداست و این است که رابطه انسان با عمل قطع می‌شود. یعنی یک سری کار انجام داده که عمل نیست. اعمالی که در آن لقاءالله ندارد مثل بچه‌ای می‌شود که هیچ ارتباطی با او ندارد یعنی سقط می‌شود. وقتی شما می‌گویید لقاخدا، یکی از وجوه آن، یعنی حکم خداست باید و نبایدی که خدا قرار داده‌است.

مثلاً درباره ظرف شستن ما اینگونه است که بگوییم به حکم خدا این کار را می‌کنم. از امروز قرار بگذارید کاری را که خدا نگفته انجام ندهیم و هر کاری که حکم خداست را انجام بدهیم.

بعضی از تصمیمات در زندگی واقعا تصمیمات مهمی است. جسارت می‌خواهد و یک بار آدم باید جسارتش را داشته باشد و با خودش قرار بگذارد که هیچ کاری را اختیارا انجام نمی‌دهم مگر به حکم خدا.

آیه آخر: تمام افتخار پیامبر(ص) از تصدی وحی و کتاب داری و نزول قران بر او .. و تمام افتخار هستی در این خلاصه می‌شود که "انما الهکم اله واحد". وحی به من گفته که یکی هست و دیگر هیچ. (تنها تفاوت من رسول با شما دریافت این کلام است!) یعنی همین که همه وحی بر روی این گزاره رفته که "انما الهکم اله واحد" یعنی این همه مضمون وحی است. کل کتاب الهی در یک اسم آمده‌است.

هر کسی یک نیت بکند و مهمتر اینکه یک حاجت آخرتی در ذهنتان بیاورید مثلاً لقاءالله و یک نیت دنیایی هم بکنید و بعد برای استجاب نیت‌هایی که در جمع شده‌است صلوات بفرستید. یک صلوات هم برای نیت بغل دستیهایتان بفرستید و مطمئن باشید چون خودتان دعا نکردید و دیگری برایتان دعا کرده حتما مستجاب می‌شود.

تمامی سوره‌های قرآن کریم می‌تواند (و ایضا می‌خواهد) تا ما را موحد کند. سوره مبارکه کهف نیز که در این چند هفته مهمان آن بوده‌ایم به طور علی‌حده‌ای به این موضوع کمک می‌کند. به همین جهت در این جلسه می‌خواهیم بطور مهارتی مروری بر مطالب گفته شده در کلاس داشته باشیم و راه‌هایی را که این سوره برای موحد شدن پیش پایمان می‌گذارد برشماریم تا ان شاء.. عامل آن باشیم.

حال در راستای موضوع "موحد شدن در راستای زندگی" نکاتی از سوره را که حضار بیان می‌کنند ثبت می‌نماییم:

۱. جوانمردی را تمرین کنیم.
۲. برای اراده و جبه خدا در هر کار به حکم خدا توجه کنیم و ببینیم آیا این موضوع در راستای حکم خدا هست یا خیر. تا اگر حکم خدا بود آن انجام دهیم.
۳. از جدل و توجیه پرهیز کنیم، زیرا توجیه هم به طور اختصاصی یک نوع جدل است. باید فرد برای انجام دادن کار خوب نیازی به دلیل و مقدمات و این چیزها نداشته باشد.
۴. زود هنگام قضاوت نکردن و بر اساس تاویل زندگی نکردن.
۵. نفس را بوسیله نماز متوجه کردن؛ برای انجام این تمرین باید نمازها برای انسان مهم باشد و توجه‌اش را تقویت کند، یعنی نماز بشود محور متوجه شدن و اگر کسی گفت حواسم پرت می‌شود می‌گوییم ۵ دقیقه قبل و بعد نماز روبروی قبله بشیند تا توجه‌اش جلب شود.
۶. جهانی فکر کردن؛ باید مصادیق خرد و کلان جهانی فکر کردن را در آوریم و ببینیم در زندگی معمولی چه کارهایی را می‌توانیم انجام دهیم که جهانی فکر کنیم.
۷. یاد مرگ؛ باید دید فرد به مرگ عوض شود و مرگ را لقاء الله ببیند. خدا درباره مرگ در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: "لقاء الله" و معلوم است که مومنین مرگ را لقاء الله می‌بینند! نکته این جاست که لقاء خدا به فرد بهجت و سرور می‌دهد. باید ما بتوانیم جای مرگ، لقاء الله بگذاریم و کم کم یاد مرگ بیفتیم، لذا زشت است وقتی می‌توانیم بگوییم لقاء الله، بگوییم مرگ! لقاء الله همه جا هست کافی است چشم‌مان را باز کنیم. باید

ایمان داشت که خدا انسان را از تنهایی در می آورد و اگر لقاء الله بیاید هیچ چیزی شیرین تر از مرگ نیست پس باید روی آن کار کرد. در روایت داریم هر کس این مقدار یاد مرگ بیفتد از شهداست اینگونه می فهمیم که این مقدار یاد مرگ، شهید ساز است.

یاد مرگ حتما تقوا می آورد زیرا انسان طبیعتاً می خواهد تمیز و زیبا باشد فلذا طبق این سیستم آدم نباید کاری را انجام دهد مگر این که حس کند این دفعه آخرین بار است که این کار را انجام می دهد. البته این کار نباید استرس زا باشد یعنی آخرین بار است که این کار را انجام می دهی و ممکن است برنامه دیگری برایت پیش بیاید. مثل این که سفر زیارتی می روی بعد پیش خودت می گویی: خدایی طوری می روم که انگار آخرین بار است که می روم و با این طرز فکر سبب می شود تا طور دیگری از این مسافرت استفاده کنی.

یاد مرگ به معنی این است که بدانی فرصت بدست آمده از دستت می رود نه این که میمیری! این که ما در این لحظه در این جلسه نشسته ایم دیگر تکرار نخواهد شد ممکن است که جلسه بهتری بعداً باشد اما این جلسه دیگر تکرار نمی شود، پس باید از این موقعیت استفاده خوب کرد.

یاد مرگ به این معنی نیست که آدم مدام فکر کند که می میرد، بلکه یعنی این لحظه تک و فرد است و آدم فرصت برگشت به عقب ندارد.

۸. برای اسباب شأن قائل نباشیم.

ان شاء الله که اینها در ما تحقق پیدا کرده و تمرینها به هدف تحقق رسیده باشد.

حالا تمرینی برای موحد شدن بر اساس آیه آخر سوره مبارکه کهف (که آیه بسیار مهمی است):

ما از سوره کهف می‌توانیم مهارت‌های موحد شدن را بدست بیاوریم. این که اسم مهارت را کنار موضوع موحد شدن می‌گذاریم، ممکن است که برای شما نامانوس باشد در صورتیکه اصل زندگی مهارتش در موحد شدن است.

مهارت موحد شدن یعنی یک سری کارها و مشاهداتی که حالت روزمره هم پیدا می‌کند ولی به تدریج آن توان را در فرد ایجاد می‌کند. مثل مهارت رفع اختلاف یا مهارت پرسشگری. می‌گوییم که این چهارتا کار را بکن این مهارت در تو ایجاد می‌شود و این کارها مستقیماً به آن کار نمی‌پردازد اما همین که فرد این کارها را کرد به تدریج این قوه در او فعال می‌شود.

حرف سوره کهف این است که خداوند بنیادی‌ترین باور هستی را مهارتی کرده است. اگر یک سری کارها را انجام بدهی توحید در تو زنده می‌شود.

اما یک سوال!

به نظر شما برای مهارتی کردن توحید، سوره مبارکه کهف چه پیشنهادی عملی برایتان ارائه کرده است؟

در سوره مبارکه کهف چه مهارت‌هایی برای تقویت توحید پیشنهاد شده است که اگر آدم انجام بدهد بعد از مدتی می‌بیند که عجب آدم موحدی شده است و خودش از موحد شدنش لذت می‌برد!..

آیا می‌شود این کار را کرد؟.. بله. مثل این که یک اخلاقی در فرد نبوده و بعداً ایجاد شده و از آن لذت می‌برد. ما نمی‌گوییم که خودمان کردیم. چون اگر اینگونه باشد دچار منیت شده‌ایم! بلکه مبنای حکم فقط خداست، این حرف به این معنی نیست که بقیه مردم برایم مهم نیستند، بلکه خیلی هم برایم مهم هستند چون خدا گفته است، حالا که خدا گفته تو را دوست داشته باشم، خیلی دوست دارم. این نیست که اگر آدم در مباحث توحیدی برود، داد و ستد و محبتش عوض شود! بلکه بزرگتر می‌شود و بزرگی‌اش هم به اندازه حکم آن است.

۱. نگاه به اسباب با دقت و توجه؛ یعنی مثلاً آدم به خودکاری که دارد می‌نویسد نگاه کند و پیگیری کند و

دنبالش هم برود چون حتی همین توجه با دقت به اسباب آدم را موحد می‌کند. پیگیری کردن سبب‌ها با

دقت فرد را موحد می‌کند زیرا می‌بینیم در عالم این اسبابی که به کار گرفتیم سرجایشان هستند، به اذن خدا

خیلی خوب هم کار می‌کنند و چیزهایی غیر اسباب هم وجود دارد که خیلی خوب کار می‌کنند و بعد شما می‌فهمید که خدا هم هست! اولش باید توجه کرد که خدا لا به لای اسباب یک کارهایی می‌کند بعد خرد خرد وقتی بزرگتر شد ببیند که نه، همه چیز خداست و غیر خدا چیزی نیست فلذا سبک نگاه به اسباب این گونه است که نگاه به اسباب یک سیر تدریجی به آدم می‌دهد که می‌فهمد خدا هم وجود دارد. و بعد می‌فهمیم که همه‌اش خداست و اگر به کار ما بود مثلاً در تربیت فرزند، کودک با کارهای ما کافر می‌شد اما به دلیل بودن خدا او مومن شد.

آدم باید از این جا شروع کند که خدا کجا هست!.. و این احتیاج به یک یقین دارد و این یعنی باید باور داشته باشیم که خدا همه جا هست. با دقت و توجه باید به اسباب نگاه کرد تا همیشه خدا را دید. با همه وجود باید نیت کرد و توجه کرد تا خدا را دید.

دقت و توجه به اسباب و نگاه به آن‌ها یک مرتبه یک جایی فرد را در دست انداز می‌اندازد لذا در آیات قرآن است که انسان در طول مدتی به جاهایی می‌رسد که زیرپایش خالی می‌شود و دیگر اسبابی نیست که استفاده کند، بعد خدا را به عنوان سبب می‌بیند، اشکال ندارد که یک‌بار هم خدا را بعنوان سبب ببیند تا ان‌شالله بعدش همیشه خدا را ببیند.

برای ما سخت است که یک نفر این حرف را بزند، می‌گوییم او جاهل است! اینکه بگوید هیچ فرقی بین تولد یک بچه با تولد عیسی (ع) نیست. یعنی همان قدر که تولد عیسی (ع) عجیب است تولد یک بچه هم عجیب است و این به خاطر این است که ما بین آن چیزهایی که اسباب دارد و آنهایی که ندارد فرق قائل می‌شویم.

سطح احساس ما نسبت به یک کار عجیب و غریب یک دفعه بالا می‌رود مثل شفا پیدا کردن، زیرا ما عادتاً برای اسباب یک شأن استقلالی قائل هستیم.

اهل بیت یک سبکی دارند؛ نوعاً این گونه است که در کارهای روزمره انسان با موارد متعددی از کار مواجه می‌شود، برای هر کدام از این‌ها یک دعایی دارند مثل لباس پوشیدن، کفش پوشیدن حتی پدیده‌های طبیعی مثل باد، طلوع خورشید و ... لازم نیست که آدم دعاها را حفظ کند زیرا بعضی‌ها با یک لیستی از دعا مواجه می‌شوند که باید کارشان را تعطیل کنند و آن‌ها را حفظ کنند.. اینطور نیست بلکه باید مضامین آن را یاد بگیرند و در هنگام

انجام کاری دعاها را در ذهن‌شان مرور کنند. حضرات معصومین علیهم السلام زمان را به ۱۲ قسمت تقسیم کردند، برای هر ساعت یک دعا تعیین کرده‌اند لذا ما هم اگر می‌خواهیم از این ادعیه استفاده کنیم باید مضامین دعای حضرات در ذهن‌مان باشد و بدانیم که ساعت‌های روز که سبب هستند، شان دارند.

اتفاقا ما توجه‌مان به اسباب ضعیف است، وقتی سراغ امام معصوم (ع) می‌رویم می‌فهمیم که آن‌ها چقدر عجیب به رنگ لباس و رنگ نعلین توجه می‌کنند. برای هر کدام از وسایل حتی اسم هم می‌گذارند... خیلی جالب است یعنی ما باید برای هر چیزی مثلا لب تاپمان اسم بگذاریم اما وقتی اسم ندارد معلوم است که ما دقت به این سبب نداریم پس باید اسم بگذاریم یعنی نگاهمان را دقیق کنیم.

تشدید توجه به اسباب، تبعیت از اسباب را زیاد می‌کند یعنی توانمندی‌های فرد را به طور طبیعی بالا می‌برد. انسان وقتی بتواند از اطراف خودش به بهترین وجه استفاده کند توانمندی‌هایش بالا می‌رود. درصد اصطحکاک کارهایش زیاد می‌شود. بعضی وقتها انقدر توجه به اسباب ضعیف است که درصد کار به جایی نمی‌رسد که آدم درونش "خدا هم هست" را بفهمد، هرچقدر این بالا برود امکان وقوع بیشتر می‌شود و اسباب بیشتر خودشان را نشان می‌دهند لذا بعد اتکایش به خدا می‌شود در عین این که توجه‌اش به اسباب هم هست.

فردی که پرکار می‌شود میزان محصولاتش و میزان خروجی‌اش هم زیاد می‌شود. زیرا میزان دریافتش از پوسته حیات زیاد می‌شود.

شما یک موقعی از روی عادت از ابزار و وسایل زندگی استفاده می‌کنید، مثلا وقتی از رنده استفاده می‌کنید در ذهنتان چیزی نیست که اگر رنده نبود کار چگونه بود. خوب است همان موقع که دارید از رنده استفاده می‌کنید به این وسیله به عنوان سبب و این که اگر رنده نبود چه اتفاقی می‌افتاد دقت کنیم.

زندگی غربی برای این که به اقتصاد بهتری برسد سبب را حذف می‌کند و فرد را مصرف‌گرا می‌کند. انگیزه مدیریت اسباب‌اش هم به خاطر منفعت مادی است لذا در کارش هم موفق بشود، هیچگاه به توحید نمی‌رسد.

توجه به سبب و اسباب دو رویکرد دارد: اول این که بگوییم انسان را دنیا طلب می‌کند و دیگری این است که بگوییم اتفاقا انسان را خدا خواه می‌کند. اگر توجه به سبب را مدیریت کنیم برآیند توجه به سبب خدا خواهی می‌شود، لذا یکی از کارهای خاصی که در سوره وجود دارد به خصوص در داستان ذوالقرنین، توجه به سبب است.

در روایات وقتی نگاه می‌کنیم از ابتدایی‌ترین چیزها، از اهل بیت علیهم السلام و پیامبر(ص) دستورات خیلی ریز و جزئی وارد شده است، مثلاً حتی برای نوع نشستن در سفره آداب دارند. این طور نیست که پیامبر(ص) یک دعایی به شما یاد بدهد سم غذا از بین برود اما سبب آن را گفته که برای سمی نشدن غذا قبلش دستت را بشور و در سیره این نکات را ریز به ریز ذکر کرده که پیامبر(ص) به چه چیزهایی توجه داشته است لذا سیره خیلی مهم است.

توجه به سبب همان گذر است یعنی بهره مندی بهینه از شرایط طبیعی حیات؛ سیر گذر از اسباب.

توجه به اسباب به خاطر ایجاد خلاقیت استفاده از آن، انسان را پرکار می‌کند وقتی پرکار می‌شود و مواجهه اش را زیاد می‌کند، لایه لای این صحنه‌ها یک جایی خالی بالاخره پیدا می‌کند که بفهمد که کار شده ولی سببی نبوده است. کار انجام می‌شود و اتفاق می‌افتد ولی سبب نبوده بعد آدم می‌بیند که این فلان چیز شد اما سببی برایش علی الظاهر نبوده است. استفاده از اسباب مثل این که یک شخص ده حرفه بلد است ولی ما نوعاً استفاده‌مان از اسباب و بهره‌مان از اسباب کم است. این را هم آن کسی می‌فهمد که پرکار باشد.

در زمان جنگ این طور شد که فرماندهان ارتش درس خوانده بودند و خیلی هم وارد بودند و در زمان شاه دوره-های خاص گذرانده بودند اما دیدن بسیجی‌ها اینها را موحد کرد زیرا دیدند برای پاک‌سازی یک منطقه یک سری نیرو و ابزار لازم است اما یک دفعه یک آدم معمولی آمد گفت چیزی نیست و رفت فتح کرد و این را همان کس که امداد غیبی را می‌فهمد درک می‌کند.

سیر توجه به اسباب طوری می‌شود که برای یک آدم موحد این سببی که کار انجام می‌دهد عجیب است، زیرا آن قدر در توحید غرق هست که برایش عجیب است. وقتی می‌گوییم سیر، توجه و سرعت بهره‌مندی از اسباب هم مهم است یعنی این را باید به عنوان یک مهارت دانست.

موحد شدن و موحد بودن سن می‌خواهد. انسان در اوایل دنیا یک توحید فطری دارد که باید تبدیل به توحید شهودی شود، که برای آن هم نیاز به اقدام و عملیات داریم. هرچقدر فرد در زندگی اش فعال‌تر(توجه به پیش زمینه ایمان و اسلام که اگر حذف بشود تبدیل به شرک بیشتر می‌شود) بشود به طور طبیعی خودش را در معرض اسباب قرار داده است.

۲. میدان عمل صالح پیدا کردن؛ انسان تکاملش به تربیت ساختارش است، در سوره مبارکه انشراح که "فاذا فرغت فانصب" را می گوید، می خواهد بگوید انسان پر از توان های بالقوه است که قسمتی از آن تکوینی و بخشی دیگرش تشریحی است که به انسان میدان عمل می دهد.

هر چقدر فرد توان عمل صالحش را بالا ببرد، ایمان او به خدا افزایش پیدا می کند زیرا عمل چرخ است و ایمان و عمل روی هم اثر می گذارند که این در سوره مشهود است، هم در داستان حضرت موسی (ع) و هم داستان اصحاب کهف، همه اینها میدان عمل صالح ایجاد می کنند مثلاً اصحاب کهف یک فضای طاغوتی را عوض کردند و هجرت نمودند.

به طور طبیعی وقتی عمل صالح انجام می دهی میدان عمل صالحت بالا می رود.

بحث عمل صالح را که مطرح می کنیم، باید به خصوصیت عمل صالح توجه کرد، ویژگی این عمل این است که منطبق با شرایط است و با لحاظ اولیت ها شایستگی اش احراز شده و مقبولیت در درگاه خدا را دارد.

خصوصیت مهارت ها یعنی مثلاً اگر مهارت یک را نمی خواهی پیدا کنی می گوئیم خب از دو شروع کن.

هرقدر فرد میدان عمل صالحش را زیاد کند، در دلش توحید زنده و شکوفا می شود. اما نکته مهم این است که حتماً بایستی فرد با اتکا به حکم خدا، عمل را انتخاب کند.

گفتیم یک احسن عمل داریم و این یعنی عملی که در لحظه بهترین جلوه الهی را داشته باشد و یک عمل صالح هم داریم که یعنی آن احسن عملی که مورد رضایت خداوند باشد.

عمل صالح در ابتدا بالاتر از احسن عمل است. احسن عمل یعنی در هر لحظه ای با انتخاب های مختلف مواجه می شویم و انتخاب بهترین، احسن عمل است. ممکن است به خیال خودتان احسن عمل انجام داده باشید اما یک جایش ایراد دارد اما عمل صالح هیچ ایرادی ندارد مثل قربانی که حضرت ابراهیم (ع) انجام داد و خدا برایشان یک قوچ فرستاد.

عمل صالح همان عملی است که صلاحیت قبول در درگاه خدا را احراز می کند لذا عمل صالح عملی است که خدا قبول کند، اما احسن عمل کاری هست که شما انجام می دهید، وقتی مهر قبول به عمل خورد می شود عمل صالح.

برای همینانکه کسی بتواند این ادعا را بکند که من عمل صالح انجام داده‌ام خیلی حرف است!

در روایات آمده عمل صالح یعنی هر عمل خوبی که با عمل خوب بعدش مقبولیت خداوند را احراز می‌کند. اگر کار خوبی کردید که ادامه داشت معلوم است که خدا آن را قبول کرده است. یک موقعی رفتن به یک شهری، وارد شدن در جمعی، رفتن در یک شغلی میدان عمل صالح را برای فرد ایجاد می‌کند.

میدان‌های عمل صالح نیاز به شجاعت و تدبیر دارند. اگر کسی از تدبیر، خودش را محروم کند میدان اشتباه را انتخاب می‌کند و اگر از شجاعت خودش را محروم کند نمی‌تواند میدان عمل صالح را انتخاب نماید.

عمل صالح در مورد خانم‌ها این است که از خداوند بخواهیم که در شما بهترین توفیق اثر گذاری را ایجاد کند.

میدان عمل این است که شما نگاه می‌کنید و بعد نگاه‌تان به اطراف دقیق می‌شود و به این ترتیب حضور شما و علم شما در یک جایی میدان ایجاد می‌کند لذا جریان سازی در عمل صالح، خیلی مهم می‌شود.

خود عمل صالح یعنی آن کاری که مورد قبول است، باید سطح‌اش ناخالصی نداشته باشد. ویژگی عمل صالح، خالصانه بودن برای خداست، یعنی هیچ انگیزه‌ای در باطنش غیر از خدا نباشد. عمل صالح یعنی عمل خالص. به این خاطر صالح گفته شده که عمل خالصی است که صلاح هم در آن هست، نظام تدبیر هم دارد پس روی فکر انتخاب می‌شود و درونش هم جریان وجود دارد.

میدان عمل صالح، هر چیزی است که برای شما مقدمات احسن عمل را ایجاد می‌کند. خود عمل صالح بالاتر از احسن عمل است اما بستر، احسن عمل است. مثل هجرتی که اصحاب کهف کردند، این است که بستر سازی می‌کند یعنی با ورود به یک جایی بستر ایجاد می‌کنیم. مثلاً خانم خانه‌دار میدان عمل‌اش می‌شود بچه‌ای که تربیت می‌کند. اگر هر کسی نقشش را پیدا کند می‌تواند میدانش را هم پیدا کند. وقتی می‌گوییم انتخاب میدان، یعنی مسیر ممتد که در آن اعمال احسن فراوانی تعریف می‌شود.

۳. اهتمام برای افزایش سعی و حفظ دستاوردهای آن.

۴. توجه به شباهت‌های مخلوقات (چون همه مخلوقات با هم در یک سری چیزها شبیه‌اند) و نفی شباهت خدا به هیچ یک از مخلوقات؛ توجه به شباهت مخلوقات از یک سمت یعنی بتوانید هر چه بیشتر مخلوقات را شبیه هم ببینید.

ولی خداوند شبیه هیچ مخلوقی نیست، اما هست! و این اصل توحید است. خدا می‌بینید نه آن گونه که موجودات و مخلوقات می‌بینند، خدا می‌دهد نه آن گونه که مخلوقات می‌دهند. (این نکته چهارم از آیه آخر سوره است.. که بسیار با اهمیت است)

در آخر کلاس هر کسی یک نیت خیلی خوب در ذهنش بکند، یک چیز خیلی خوب، یک نیتی که شما را تا عرش بالا ببرد، یک نیتی که خصوصیت‌اش این باشد که همه بدی‌ها را از ما دور کند، یک نیتی که بتواند بدون فوت زمان ما را اصلاح کند، یک نیتی که ما را از طفولیت خارج کند، یک نیتی که به ما قدرت و علم بدهد، هم قدرت داشته باشیم و هم علم و بعد آن نیت به واسطه نعمت، اسمی از اسماء خدا را در شما زنده کند بعد یک مرتبه آدم بفهمد که غیر خدا هیچ چیز در عالم وجود ندارد و اگر به خودش هم احترام می‌گذارد از این جهت است که می‌داند غیر خدا هیچ چیز در عالم وجود ندارد. بعد از خدا بخواهیم که توحید را که به عنوان غایت همه حرکت‌های دینی و الهی بوده نصیب ما بکند به نحوی که تا آخر عمر از آن جدا نشویم و همه مشکلات و مسائل در ذیل آن سهل و راحت و شیرین بشود. یک نیتی هم می‌کنیم که فضای شرک و شک و شبهه از ذهن‌های ما و باورهای ما خارج بشود. حاضر نباشیم به خاطر شرک و شک و شبهه تن به گناه بدهیم و هر کاری را گناه و ثوابش را به راحتی تشخیص دهیم و جراتش را داشته باشیم که ثوابش را انتخاب کنیم و گرایش مان گرایش معنوی باشد و ان شاءالله نیت مان را جمع بزنیم با هر کسی که سوره کهف را خوانده و می‌خواند و در او تحولی ایجاد می‌شود.. اینطور ما هم شریک می‌شویم یعنی ما هم سوره کهف را در یک وقتی از عمرمان خواندیم و خرده تغییراتی هم در ما ایجاد کرد.. اینطور اگر در قیامت گفتند: این کهفیون؟.. ما هم دستمان را بلند کنیم و بگوییم که ما هم بودیم.. خیلی حرف‌های ویژه‌ای زده شد و نفهمیدیم ولی ما بودیم.. همه اینها را در ذهن بیاورید و یک صلوات بفرستید.

من می‌دانم که شما به این دعاها اطمینان دارید ولی من خیلی اطمینان دارم. دعاهایی که در بالا گفتم حسن ظن‌ام نسبت به این سوره بود.. امیدوار باشید و احساس کنید سوره مبارکه کهف سوره ماست تا همیشه‌ی

زندگی (و این خیلی مهم است). بعضی وقت‌ها بعضی سوره‌ها در وجود ما ثبت می‌شود و جاری می‌گردد، برای جاری شدنش صلوات.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات